

کارکنان مجله هفتگی ژوندون حلول سال نو را بحضور
علیهضرت معظم همایونی، علیا حضرت سلکة معظمه
خاندان جلیل سلطنت و کافه سلت نجیب افغان تبریک
عرض سی دارند



طیف یکی از دختران بر نژده سال



احمد رضا مهر
Ketabton.com



سیرمن سهوش



6
Copy
9515
29N13



PAKISTAN INTERNATIONAL AIRLINES

ہوا پیمائی بین المللی پاکستان

تبریکات صمیمانہ را بہ مناسبت

حلول سال ۱۳۵۲ بہ حضور

مبارک علی حضرت معظم

ہمایونی پادشاہ افغانستان

علیا حضرت ملکہ معظمہ

و مردمان نجیب

افغانستان تقدیم

میدارد

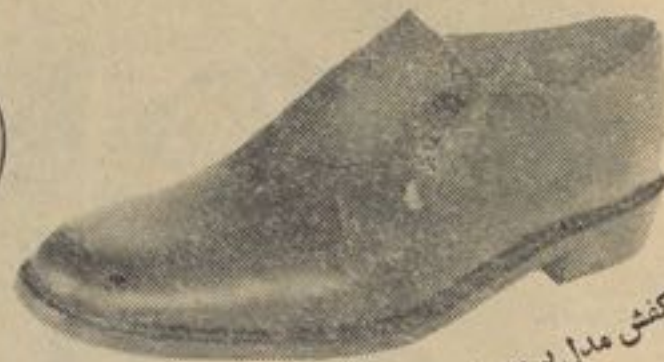
کفش ملی

شیک، زیبا و بادوام

برای تمام افراد خانواده



کفش مدل ایوان



کفش مدل برمودا



کفش مدل کارلوس برای آقایان



کفش مدل برمودا برای آقایان و آقایان پسرها



کفش مدل نیکا برای خانمها



کفش مدل کورش برای آقایان



کفش مدل لونا برای خانمها



کفش مدل روزمین برای دختر خانمها



کفش مدل دندی برای آقایان پسرها

مرجع فروش جاده نادر پبنتون، متصل سینما آریا نا
بازار مندوی و فروشگاه بزرگ افغان

تحول آفتاب در برج حمل شام سه شنبه ۹ حوت صورت گرفت

قرار استخراج دقیق محاسبات نجومی بناغلی محمد ابراهیم کند هاری منجم معروف وطن تحویل آفتاب در برج حمل شام سه شنبه ۲۹ حوت بساعت ۱۰ و پنج و دو دقیقه و ۵۹ ثانیه در افق کشور ما افغانستان صورت گرفت.

باین حساب روز چهارشنبه مصادف با روز اول حمل سال ۱۳۵۲ هجری شمسی بود که برابر به ۱۷ صفر ۱۳۹۳ هجری قمری و ۲۱ مارچ ۱۹۷۳ عیسوی بود.

سال ۱۳۵۲ سال بسیط بوده دارای ۳۶۵ روز میباشد.

محاسبات نجومی بناغلی کندهاری احتمال خسوف و کسوف را در ماه های سرطان و جدی در این سال پیشبینی میکنند که جزئیات آن از قول منجم مذکور در تریب و قسوع باطلاع رسانیده خواهد شد.

در سال ۱۳۵۲ ماه مبارک رمضان ۲۹ روز خواهد بود و رویت هلال عید در کشور و در استان سعودی مدار اعتبار گرفته میشود.

شنبه ۴ حمل ۱۳۵۲

نظری به سالیکه گذشت

مردم ما در سال گذشته مانند سایر اجتماعات بشری شاهد واقعات مهم به سویه جهانی و همناظر تحولات و انکشافات متعددی در سطح داخلی کشور بودند: مبارزه در راه رفع خشکسالی، رویکار آمدن حکومت جدید با پروگرامها و طرحهای نو در ساحت مختلف حیاتی، جنبش و نوآوری های را نوید داد.

بنابراین سال گذشته یک سال خوب برای مردم ما بشمار میرود، اکنون فرصت آنست که بایک مرور به گذشته و باافگندن یک نگاه به قضا و تحلیل کارهای که در درازای یک سال کرده ایم، ببینیم تا چه حدی توانسته ایم وجایب خود را در برابر جامعه افغان ادا کرده و چه مقدار در راه بهبود مملکت مفید بوده ایم. کارکنان مجله ژوندون طی



بناغلی اکندهاری منجم معروف وطن عکاسی، مسعود شمسی

آغاز سال نو در سراسر کشور تجلیل گردید

آغاز سال نو بروز اول حمل در سراسر کشور با مراسم خاص عنعنوی تجلیل گردید. در کابل میله نوروز باقرات فرمان مبارک اعلیحضرت معظم همایونی توسط بناغلی غلام نقشبند دشتی مستوفی و وکیل ولایت کابل در دامنه کوتل خیر خانه تجلیل گردید. خبرنگار باختر می نویسد که بعد از قرائت چند آیت از قرآن عظیم الشان و قرائت فرمان اعلیحضرت معظم همایونی مراسم توسط دکتر عبدالوکیل وزیر زراعت و آبیاری آغاز گردید. وزیر زراعت و آبیاری طی بیانیه مردم را متوجه شادابی و سرسبزی مملکت ساخته گفت به تقریب این فصل خجسته مسامحه جانیه دهقانان، جوانان، منورین و دانشمندان مملکت را به مزایای و منافع پروگرام های عام المنفعه زراعت و غرس نهال و به غرس رسانیدن آن معطوف داشته تمنیات نیک خود را برای امتلای مملکت در تحت قیادت اعلیحضرت معظم همایونی که ارشادات قیمتهار شان نیرو بخش همه جوانان وطن خواه است ابراز میدارم.

بناغلی محمد حسن کشتیار رئیس جنکلات وزارت زراعت و آبیاری نیز راجع به جنگل داری و سرسبزی کشور بیانیه مفصل داد.

ماشین آلات زراعتی، بیل بازی، و آهن ملی دهقانان و لسوالی های چهاردهمی، بگرامی، دوسبزی و پیمان، ضرب میل و کمان پهلو انان ریاست المیک یک بعد دیگر نمایش داده شد که با گرمجوشی و کف زدنهای تماشاچیان بدرقه گردید.

در پایان محفل یک تعداد نهال های زینتی غرس گردید و جوایز کثرت گندم، باغداری و مالداری توسط دکتر عبدالوکیل وزیر زراعت و آبیاری به مستحقین توزیع شد. خبرنگار باختر از آنس توضیح میکند که دامنه وسیع خیرخانه میله به شکل مرغوب توسط شادوالی کابل تسطیح گردیده و بسایرک های ملی تزئین شده بود.

یک سالیکه گذشت کوشش زیاد کردند تا طور شایسته خدمت فرهنگی و ثقافتی را که مامور اجرای آن بودند

اجرا نمایند و ازین راه خدمتی مطلوب برای خوانندگان عزیز انجام دهند. ولی امروز که شماره های سال یاد مجله ژوندون را ورق می زنیم یک مقدار مشکوک بنظر می آید که

مجله ژوندون توانسته باشد خدمت چندانی انجام دهد. بهر حال چون آرزوی خدمتگزاری سابق اصلی و اساسی

کارکنان مجله بوده فلذا هر یک از کارکنان مجله ژوندون به سهم خود از هیچگونه تلاش و زحمتی از راه ایفای صادقانه خدمت دریغ نکرده اند.

داشتن همین هدف خدمت صادقانه باعث تقویت روحی و معنوی ما بوده است بنابراین توقع داریم خوانندگان عزیز

نا رساییها و کمبود دیهای ما را به نظر اغماض دیده از تشویق شان نگاهند تا کارکنان مجله در سال آینده با دلگرمی بیشتر

بکار منهدم باشند ما سال آینده را برای همه و برای خوانندگان مجله سال میمون و پر ثمری میخواهیم.

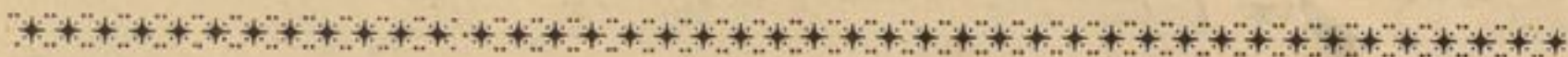


محمد حسین نهضت

پیوسته بگذشته

رمز پیروزی اسلام

و علی سقوط مسلمین



دریو نان همینکه حکومت ملی (پاپا ندریو) ازپا در افتاد سرتاسر این سر زمین که وقتی مهد فلسفه و دانش بود کانون نهب و قتل و غارت گشت دارای مردم به یغما رفت عرض و نا موس و جان مردم مورد تجاوز قرار گرفت مردم دنیا از این تجاوزات و حشیا نه آله استعمار ابراز نفرت و انضجار کردند اما از کلیسا و کلیسا نشینان آوازی بر نیامد.

در شرق میانه اسرائیل به زور سرنیزه یک ملیون عرب را از خانه و ماوای شان آواره ساخت و دارای آنها را مصادره کرد و پنجاه هزار دیگر را در اردن و سوریه و مصر به گلوله بست کلیسا بجای اینکه به عنوان یک دستگاه روحانی و به نام عظوفت انسانی به ابراز تنفر و انزجاری وظیفه خود را انجام دهد با اعلام بین المللی شدن شهر قدس از یکطرف حمایت از مرام استعمار کرد و از جانبی کینه دیرینه جنگهای صلیبی را اظهار نمود خلاصه جوان مسلمان باید ملتفت باشد که روحانیت بهر عنوانی که باشد با جانب داری و حمایت از باطل سازش ندارد آنها بیکه خود را به دستگاه دین انتساب میدهند و در برابر زور و از زانوی شان می لرزد و سر تسلیم خم می کنند جز روحانی هرنا مدیگری نمیتوانند برخورد بگذارند.

باری روحا نیون مسیحی در طول قرن های متمادی جز اینکه مردم منور

و چیز فهم را از دین روگردان سازند کاری نکرده اند زیرا تاریخ نشان نمیدهد که اینها برای حمایت از ضعفا و اعاده حقوق آنها با کدام منبع قدرت و ثروتی طرف شده باشند. داکتر گو ستاو لوبون در کتاب تمدن اسلام و عرب از مظالم و تجاوزات پیروان آنان سخن گفته و از بلا ی سخنان این مورخ شهیر برمی آید که روحا نیون مسیحی گذشته از اینکه به عنوان نصیحت پیروان خود را از این اعمال تجاوز کارانه منع نکرده اند خود شان محرك فتنه و شریک جرم بودند.

اونو شته است: در جنگهای صلیبی به تحریک یکی از راهبان لشکری از کشور های مغرب زمین از جا کنده شد و به سوی شرق به راه افتاد و این جمعیت به حدی زیاد بود که گویی تمام اروپا یکباره به آسیا هجوم آورد به قدری خیانت و جنایت از این لشکر عظیم سرزد که تمام مورخان مسیحی از اعمال آنها ابراز شرم و نفرت کردند.

این مورخ با انصاف مینویسد: در بیان فجایع اعمال آنها چیزی نمی توان گفت جز اینکه بگوییم این مردم حقیقتا دیوانه شده بودند. و نیز از (آنکو منن) دختر شاه قسطنطنیه نقل شده که اونو شته است: از جمله تفریحات مجا هدین عیسوی که به قصد اشغال بیت المقدس دیوانه وار در حرکت بودند یکی این بود که هر طفلی در سر راه شان می آمد با

شمشیر او را دو نیم میکردند و در آنش می افکندند و نیز گوستاو لوبون در صفحه ۴۰۷ تاریخ تمدن اسلام و عرب مینویسد: قبایح اعمال و رویه غیر انسانی مجاهدین صلیب در تمام این لشکر کشی ها بدون شک این مردم متعصب رادر ردیف درنده ترین و بی شعور ترین وحشی های روی زمین قرار داده بود رفتار غیر انسانی آنان با هم عهد آن شان بادشمنان شان با مردم مسلح و غیر مسلح با زنان با اطفال با پیر و جوان سالم و مر یض و ناتوان یکسان بود همه را بدون امتیاز می کشتند می سوختند و اموال شان را به غارت می بردند. باز ان مورخ شهیر از قول (روبرت) نام، راهب مسیحی که شخصا جزء این لشکر بود عین این مضمون را نقل میکند: لشکر مادر رهگذرها میدانها، پشت با ما متصل در حال ترصد یا گشت و حرکت بودند و مثل شیر ماده ای که بچه اش را ربوده باشند از قتل و خو نریزی لذت می بردند اطفال را پاره پاره میکردند پیر و جوان را از دم تیغ می گذرانند و محض تسریع عمل در قتل چندین تن را به یک ریسمان به دار میزدند، سپاهیان هر چه را می یافتند می ربودند شکم هارا میدریدند پول و جوا هرات مردم را هر جا سراغ داشتند به غارت می بردند.

اونو شته است (بو آمون) یکی از سران سپاه تمام مردمی را که در یک قلعه وسیع و بزرگ محاصره شده بودند یکدم از دم شمشیر گذرانید

عده زیادی از این جمعیت زنان و مردان پیر و اطفال صغیر بودند آنها مشقت نمونه خروار از جنا یاتی است که مسیحیون در عرض راه بیت المقدس مرتکب شدند اما شرار تهای آنها در فلسطین بخصوص در خود شهر قدس بمراتب شدید تر از این بود. همین مورخ عیسوی باز از قول یکی دیگر از راهبان شامل جنگ نقل میکند که گفته است همینکه سپاه ما بر جویباروی بیت المقدس رابه تصرف در آوردند و داخل شهر شدند صحنه های هولناکی در شهر برپا شد در تمام معبرها، چار راهه ها و میدانهای بیت المقدس تپه ها و تل های بزرگی از سرو دست و اجساد مسلمانان تشکیل یافت مجا هدین صلیب، پیاده و سواره از روی نعش ها و سرو پیکر کشتگان عبور می کردند. ده هزار نفر در مسجد عمر پناه برده بودند همه آنها در میان همان مسجد طعمه شمشیر شدند در معبد سلیمان به قدری خون جمع شده بود که لاشه های مقتولین در میان دریای خون شناور بود.

مجا هدین بدین هم اکتفا نکرده مجلسی تشکیل دادند تصمیم گرفتند تمام سکنه بیت المقدس را به قتل برسانند این تصمیم خود را عملی کردند و در حدود شصت هزار نفر ساکنین شهر را به شمول اطفال شیر خواره و زنان و مردان پیر و از پامانده

رایکدم به قتل رساندند.



اعلیحضرت معظم هما یونی وعلیا
حضرت ملکه معظمه هنگامی که
والاحضرت فلیپ همسر علیاحضرت
ملکه انگلستان را بحضور
اعلیحضرتین پذیرفته اند.

دوشنبه ۱۴ حمل ۱۳۵۱
وزرای خارجه افغانستان و هند صورت
مذاکرات و رایور کمیسیون مشترک همکاری
و اقتصادی مردم و کشور را امضا کردند .
سه شنبه ۱۵ حمل ۱۳۵۱
بین افغانستان و جمهوری مردم چین یک
پروتوکول مبارزه اموال برای سال ۱۹۷۲ امضاء
شد .

پنجشنبه ۱۷ حمل ۱۳۵۱
تاسیس دو پروژه بررسی حسابی و یک پروژه
تولید میخ به سرمایه مجموعی نه ملیون و چهارصد و
سی هزار افغانی در کمیته سرمایه گذاری
تصویب و منظور گردید .

شنبه ۱۹ حمل ۱۳۵۱
روز صحت با مراسم خاصی از طرف
وزارت صحتی تجلیل گردید .

سه شنبه ۲۲ حمل ۱۳۵۱
افغانستان و چین و نه کشور دیگر معاهد
منع سلاح بیالوزیک را در مسکو لندن و
واشنگتن امضاء کردند .

این معاهده که در کنفرانس خلع سلاح ژنیو
مورمداکره قرار گرفته و از طرف اسامبله عمومی
موسسه ملل متحد تصویب شده است انکشاف
تولید و ذخیره سلاح باکترو لوزیک و زهر آکین
را ممنوع قرار میدهد .

دوشنبه ۲۸ حمل ۱۳۵۱
نمایشگاه تولیدات پروژه های سرمایه
گذاری در افغانستان توسط دکتور محمدعارف
غولئی وزیر تجارت در سالون هتل انترکانتی
ننتال افتتاح گردید . از بدو تاسیس سرمایه
گذاری یکصد و شصت پروژه از طرف کمیته
سرمایه گذاری منظور شده که از جمله هفتاد
پروژه آن فعال گردیده است و به صورت
مجموعی یک هزار و هفت صد و بیست و چهار
میلیون افغانی در آنها سرمایه گذاری به عمل آمده
است .

چهارشنبه ۶ ثور ۱۳۵۱
میلاد سه مودی بسمیر بزرگ اسلام و هیراعظم
جهان بشریت حضرت محمد مصطفی (ص) در
سراسر کشور تجلیل گردید .

پنجشنبه ۷ ثور ۱۳۵۱
بین افغانستان و اتحاد شوروی موافقتنامه
تبادلات کلتوری و فرهنگی برای سال های ۱۳۵۱
و ۱۳۵۲ در سالون وزارت اطلاعات و کلتور
امضاء گردید .

چهارشنبه ۲۷ ثور ۱۳۵۱
یک مرکز تداوی واحیای مجدد اعضای
مریضان منساب به مرض جذام در علاقه داری
جلریز ولایت وردک توسط دکتور محمد ابراهیم
مجید سراج وزیر صحتی افتتاح گردید .

شنبه ۳۰ ثور ۱۳۵۱
مقررات جدید گمرکی به منظور انکشاف و
توسعه تجارت و فراهم آوردن تسهیلات مزید
برای تجارت طرح و ترتیب گردید .

وقایع مهم داخلی در سالیکه

پنجشنبه اول سرطان ۱۳۵۱
یکدستگاه قطعی سازی برای صنایع مستظرفه
در وزارت معادن و صنایع افتتاح گردید .

پنجشنبه ۸ سرطان ۱۳۵۱
بیست و دو گروه انجنیران وزارت معادن و
صنایع در ولایات مختلف کشور اعزام شدند
تا سرویهای لازم مقدماتی معادن جیالوجی را انجام
دهند .

سه شنبه ۱۳ سرطان ۱۳۵۱
یک موافقتنامه فرهنگی بین افغانستان و عراق
در بغداد به امضاء رسید .

پنجشنبه ۱۵ سرطان ۱۳۵۱
بیش از یکصد و بیست و هشت هزار جریب
زمین در ولایت لوگر گندم زرع گردید و طی مراسم
خاصی روز آن تجلیل شد .

سه شنبه ۲۰ سرطان ۱۳۵۱
بتایر دعوت اعلیحضرت معظم همایونی
جلالتاب وی وی گیری رییس جمهور هند وارد
کابل گردید .

پنجشنبه ۸ اسد ۱۳۵۱
سرب جدید کلکوی ولسوالی زرمخت که
ولایت پکتیا را به ولایت غزنی وصل می نماید
افتتاح گردید ، این سرب به طول چهل و دو
کیلومتر و عرض شش متر تحت پروگرام کار
مقابل گندم احداث گردیده است .

یکشنبه ۱۸ اسد ۱۳۵۱
اولین سیمینار مدیران ترافیک ولایات در
وزارت داخله افتتاح گردید . هدف از دایر
نمودن سیمینار رهنمایی آمرین ترافیک
ولایات به وجایب و مسؤولیت های وظیفوی شان
میباشد .

دوشنبه ۱۹ اسد ۱۳۵۱
کار نصب یک پایه ترانسفارمر سیمین سرب
پنج هزار ولت شهر مزار شریف تکمیل گردید و به
صورت امتحانی یکارانه شش ماهه ترانسفارمر
طاقةت چهار هزار کیلووات برق را داشته و به
وسیله آن برق مورد نیاز یک قسمت از شهر مزار
شریف رفع میگردد .

شنبه ۱۴ اسد ۱۳۵۱
ذخایر دلچسپ سیماب در منطقه
حصارک کوه بیستی گاو ولسوالی ورت کشف گردید
هیات انجنیران ریاست سروی جیالوجی
وزارت معادن و صنایع بعد از یکماه تفحص
در منطقه ورت بکشف این ذخیره سیماب بموفق
گردیدند .

پنجشنبه ۲۵ جوزا ۱۳۵۱
احداث هشت پروژه جدید صنعتی در کشور
به سرمایه مجموعی یکصد و نود و هشت
میلیون و صد و چهل و شش هزار افغانی در
جلسه کمیته سرمایه گذاری منظور گردید .

چهارشنبه ۳۱ جوزا ۱۳۵۱
هفتاد و پنج پروژه آبیاری به منظور سیرآب
گردانیدن سی هزار جریب زمین و اصلاح سرب
های ولایت فاریاب تحت پروگرام کار به مقابل
گندم آغاز گردید .



اعلیحضرت معظم همایونی منتمس صلی اصیایار نایب صدراعظم ایران را بحضور شاهانه پذیرفتند.

شنبه ۱۳ جوزا ۱۳۵۱
سومین ورکشاپ نیمه منطوقی بین المللی
معلمان توسط پوهاند دکتور محمد یامین عظیم
ممن اول وزارت معارف افتتاح شد
شنبه ۲۰ جوزا ۱۳۵۱
در بیش از یک میلیون جریب زمین در ولایات
کشور گندم اصلاح شده زرع گردیده است .
و در صد و چهل پروژه کوچک آبیاری در
مرکز ولسوالی غزنی تحت پروگرام کار مقابل
گندم پیش برده شده است .



ذات شہر یاری بہ رسم عنعنوی بدور کمر والا حضرت فاطمہ ہمسر والا حضرت محمد داود پشتونیار دستمال می بندند .

گذشت

سہ شنبہ ۱۷ اسد ۱۳۵۱

بہ منظور ماشینی ساختن زراعت در کشور یکصد و چهل و یک عمادہ تراکتور از شروع سال تا کنون بہ زارعین توزیع گردیدہ است .

سہ شنبہ ۱۴ اسد ۱۳۵۱

دوکتور عبدالظاهر صدراعظم سنگت تہداب انستیتوت واکسین و مریوم سازی را گذاشت این انستیتوت با صرف شصت ملیون افغانی از بودجہ انکشافی دولت و سہ ملیون مارک از قرضہ جمہوریت اتحادی آلمان اعمار میگردد .

شنبه ۲۸ اسد ۱۳۵۱

شفابخانہ سی بستی ایبک مرکز ولایت سنگان افتتاح شد .

دوشنبہ ۳۰ اسد ۱۳۵۱

طرح یک پروگرام منظم حفریات باستان شناسی و تہیہ البوم افغانستان در تقویم والیوم نقاشی مشتمل بر نقاشی قدیم و جدید در مجلس مسلکی وزارت اطلاعات و کلتور تصویب شد .

یکشنبه ۵ سنبلہ ۱۳۵۱

نمایشگاہ موسیسات ہنایع تولیسی کشور افتتاح گردید .

سہ شنبہ ۷ سنبلہ ۱۳۵۱

دستگاہ واکسین سازی ریاست و ترقی وزارت زراعت و آبیاری واکسین مورد احتیاج بیست و دو ملیون مواشی را تہیہ می کند .

چهارشنبه ۸ سنبلہ ۱۳۵۱

روزیں المللی طفل با پیام علیا حضرت ملکہ معظمہ در سراسر کشور با مراسم خاص تجلیل گردید .

چهارشنبه ۸ سنبلہ ۱۳۵۱

شاغلی محمد موسی شفیق از تہذیب ویرگانگریں الکلولیزم در پایتخت افغانستان اظہار خور سندی نمودند .

درین کانگریس کہ در کابل انعقاد یافت یکصد و بیست نمایندہ از سی کشور جہان اشتراک نمودند .

یکشنبه ۱۲ سنبلہ ۱۳۵۱

اولین دور مذاکرات حیات اقتصادی جاپان با حیات افغانی آغاز گردید .

حیات اقتصادی جاپان با وزرای مالیہ پلان تجارت ، مہادن و صنایع ملاقات نمودہ و روی موضوعات مختلف تبادل نظر نمودند .

چهارشنبه ۱۵ سنبلہ ۱۳۵۱

شصت و ہشت ہزار چہار صد و ہشتاد و پنج جریب زمین در پروژہ انکشاف وادی نکرہار تحت آبیاری آمدہ و از آن بہرہ برداری

شمارہ اول

ویانیہ های از طرف نویسندگان و مدیران

مسئول جراید ایران گردید .

یکشنبه ۱۹ سنبلہ ۱۳۵۱

چہل و دومین سال تاسیس شورای ملی افغانستان تجلیل شد .

باتاسیس شورا بتیان یک تحول و نہضت نوین تقنینی در کشور بہ وجود آمد .

می شود .

و بر اساس پلان پیشبینی شدہ آن (۲۲۰۰) جریب زمین ہموار و تحت آبیاری قرار می گیرد .

پنجشنبه ۱۶ سنبلہ ۱۳۵۱

روز مطبوعات برای اولین بار در کشور در کلوب مطبوعات تجلیل شد .

دوشنبہ ۲۰ سنبلہ ۱۳۵۱

سنگت تہداب عمارت شرکت سہا سی (افغان بزنس ما شین) در انحصاری وات گذاشتہ شد .

چهارشنبه ۲۲ سنبلہ ۱۳۵۱

صدرا عظمیٰ افغانستان و جمہوریت اتحادی آلمان درین روی علاقہ ذات البینی بر مسایل مہم جہانی مذاکرہ کردند .

چهارشنبه ۵ میزان ۱۳۵۱

مرام حکومت از تعین کمیٹہ توزیع امداد رسانیدن و توزیع مقدار کافی مواد غذائی و دیگر لوازم زندگی بہ اسرع زمان بہ اشخاص مستحق سیزدہ ولسوالی پنج ولایت آسیب دیدہ می باشد و بہ اساس آن پروگرام عاجل رسانیدن مواد غذائی رویدست گرفته شد و برای سیزدہ ولایت آسیب دیدہ مقدار دہ ہزار تن غلہ تخصیص دادہ شد .

پنجشنبه ۶ میزان ۱۳۵۱

تولیدات افغانستان بہ قیمت بیش از دوازده ملیون افغانی در نا یشگاہ تجارتی شہر برلین جمہوریت اتحادی آلمان بفروش رسید .

یکشنبه ۳۰ میزان ۱۳۵۱

شاغلی دوکتور عبدالظاهر صدراعظم از جریان توزیع مواد امدادی حکومت در قریبہ های علیا و سفلی واقع پانزدہ کیلو متری چغچران دیدن کردند .

یکشنبه ۳۰ میزان ۱۳۵۱

معادل شانزدہ ملیون افغانی ادویہ را وزارت صحیہ امسال برای شفابخانہ های ولایات کشور تخصیص دادہ است .

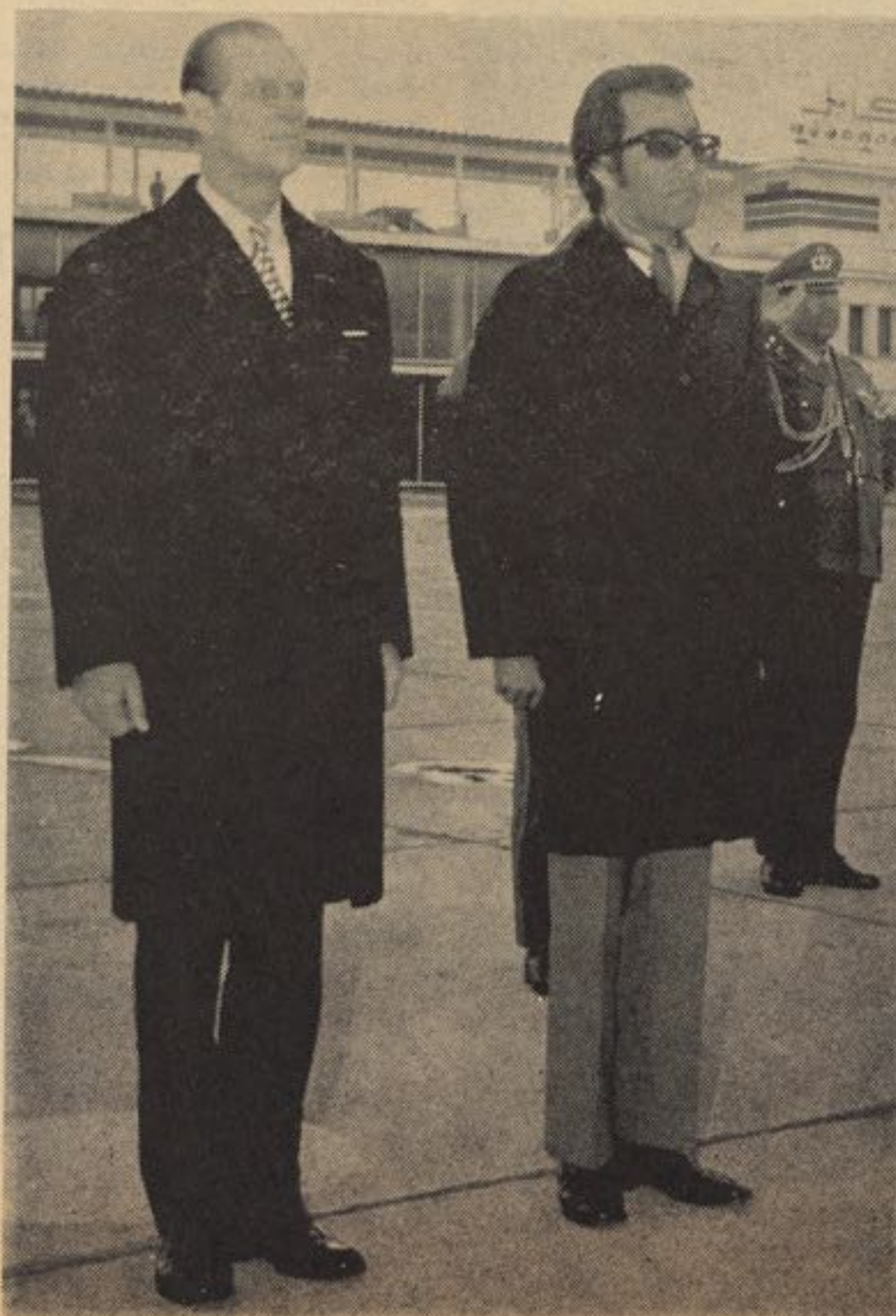
سہ شنبہ ۲ عرپ ۱۳۵۱

بہ مناسبت تجلیل روز ملل متحد پیامی از جانب دوکتور عبدالظاهر صدراعظم عنوانی دوکتور والد ہایم سر منشی ملل متحد بہ نیویارک مخابرہ شد .

سہ شنبہ ۹ عرپ ۱۳۵۱

قراردادہای صدور میوہ ستروس و زیتون کانسرو شدہ بہ اتحاد شوروی بین وزارت زراعت و آبیاری و مستشاریت اقتصادی سفارت کبرای آن کشور عقد گردید .

والا حضرت شہزادہ لاجند شہ و والا حضرت دوک ادنبرہ در میدان هوایی کابل



بتاریخ ۲۲ حوت ۱۳۵۱ معاهده آب از رود هیلمند بین

افغانستان و ایران امضاء شد

رود هیلمند



اسناد مصدقہ موافقتنا مہ فرہنگی بین دولت پادشاهی افغانستان و دولت جمهوری عراق در کابل مبادله گردید .

اسناد مصدقہ کہ اعلیحضرت معظم ہمایونی و رئیس جمهور دولت عراق آنرا توشیح نموده اند در وزارت امور خارجه بین شہنشاہ صباغ الدین کشکی وزیر اطلاعات و کلتور و شہنشاہ ناصر عبدالقادر الحدیثی سفیر کبیر عراق مقیم کابل مبادله شد .

دوشنبہ ۴ جدی ۱۳۵۱

مجموع مصارف دولت در چوکات پلان چہارم برای تمویل مصارف انکشاف فی ۲۷۷۷ ملیارد افغانی پیشبینی شدہ است .

سہشنبہ ۵ جدی ۱۳۵۱

در مجلس عالی وزرا راہپوری از طرف شہنشاہی مجدد خان جلال وزیر مالیه دربارہ وضع غلہ در کشور تقدیم گردید .

چہارشنبہ ۱۳ جدی ۱۳۵۱

نساجی افغان در سال ۱۳۵۱ یک اعشاریہ ۱۲ ملیون مترکہ معادل بیش از یک ملیون مارک بہ جمہوریت اتحادی آلمان صادر کرد .

شنبہ ۱۶ جدی ۱۳۵۱

یک ونیم ملیارد افغانی عاید عمومی سالانہ از مندرک حاصل سہ صد و پنجاہ و چار ہزار و پنجاہ جریب زمین اضافی کہ بہ اثر احداث پروژه های وادی ہیلمند و ارغنداب تحت بزر قرار گرفته بدست می آید .

یکشنبہ ۱۷ جدی ۱۳۵۱

اعلیحضرت معظم ہمایونی داکتر عزیز الرحمن ملک نمایندہ ہنگلہ دیش را در قصی گلخانہ بحضور شاہانہ پذیرفتند .

پنجشنبہ ۲۸ جدی ۱۳۵۱

سی و ہشت ملیارد متر مکعب گاز در حوزہ جرقوق ولایت شیرخان کشف گردید .

سہ شنبہ ۳۰ دلو ۱۳۵۱

مجلس وزرا تحت ریاست شہنشاہی محمد موسی شفیق صدراعظم تصمیم گرفت تا یک ہیئت افغانی برای تعقیب و تکمیل مذاکرات مربوط آب ہلمند عازم تہران گردد .

چہارشنبہ ۴ دلو ۱۳۵۱

بہت پروژه تولیدی بہ سرمایہ ابتدایی بیش از یکصد و نود و ہفت ملیون افغانی در کمیٹہ سرمایہ گذاری منظور گردیدہ در مجلس بیست و ہفتم تویستی منظور گردید کہ بابت کار افتادہ این پروژه ہا برای (۱۸۲۲) نفر کار تہیہ میشود .

سہشنبہ ۲۱ قوس ۱۳۵۱

شہنشاہی محمد موسی شفیق صدراعظم موظف در جلسہ عمومی ولسی جرگہ بہ اکثریت ۱۴۶ رای بعیث صدراعظم انتخاب گردید .

پنجشنبہ ۲۲ قوس ۱۳۵۱

شہنشاہی محمد موسی شفیق خط مشی حکومت خود را بہ مشرانو جرگہ تقدیم کرد .

سہشنبہ ۲۸ قوس ۱۳۵۱

مجلس عالی وزرا ہیاتی راہ رای مطالعہ وظایف و تشکیلات ریاست مستقل قبایل تعیین نمود همچنین درین مجلس دربارہ ایجاد راه های موثر برای جمع آوری پول حق العبور از شاہراہ ہا بحث بہ عمل آمد .

پنجشنبہ ۳۰ قوس ۱۳۵۱

شنبہ ۱۸ قوس ۱۳۵۱

اعلیحضرت معظم ہمایونی شہنشاہی محمد موسی شفیق وزیر امور خارجه را بہ تشکیل حکومت موظف فرمودند .

شنبہ ۱۸ قوس ۱۳۵۱

شہنشاہی وزیر امور خارجه ساعت ۱۱ و سی دقیقہ قبل از ظهر روز پنجشنبہ ۱۶ قوس در قصر گلخانہ بحضور شاہانہ باریاب گردیدہ امریاد شاہی دایر بر تشکیل حکومت بسہ اوشان ابلاغ گردید .

دوشنبہ ۲۰ قوس ۱۳۵۱

شہنشاہی محمد موسی شفیق صدراعظم موظف خط مشی و اعضای حکومت شانرا بہ ولسی جرگہ ارائه و معرفی کردند .

بہ موجب این قرار داد در سال ۱۳۵۱ مقدار (۶۰۰) تن میوہ ستروس و پنج تن زیتون کانسرو شدہ از حاصلات پروژه انکشافی وادی ننگرہار بہ اتحاد شوروی صادر می گردد .

چہارشنبہ ۱۰ عرہ ۱۳۵۱

پروگرام همکاری ، فرہنگی سالیانہ بین افغانستان و چکوسلواکیا در وزارت امور خارجه بہ امضا رسید .

پنجشنبہ ۲۵ عرہ ۱۳۵۱

قرعہ کشی زمین های زراعتی در پروژه های ناگمان ، عاشقان ، سرودہ و ننگرہار بسرای مستحقان خانہ یافت در آخرین قرعہ کشی استحقاق ۲۵۴ فامیل در پروژه کانال ننگرہار تثبیت گردید .

استحقاق ۴۱۹۷ نفر کوچی و متوطن در پروژه های ناگمان و عاشقان کاپیما پروژه سرودہ غزنی و پروژه کانال ننگرہار بہ اساس قرعہ تثبیت گردید .

شنبہ ۴ قوس ۱۳۵۱

پروگرام همکاری فرہنگی برای سالہای ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ بین افغانستان و مجارستان در وزارت امور خارجه امضا گردید .

چہارشنبہ ۸ قوس ۱۳۵۱

تسطیح و برکاری حصہ دوم سیالنگ و ات تکمیل گردیدہ و برای عبور و مرور ترافیک آمادہ شد .

پنجشنبہ ۹ قوس ۱۳۵۱

موافقتنامہ تدویر موسسہ صحت طفل بین افغانستان و ہند عقد شد .

شنبہ ۱۱ قوس ۱۳۵۱

دستگاہ های جدید تولید روغن و حلای و عدال بندی پختہ سببین زو شرکت در کندز افتتاح گردید .

چہارشنبہ ۱۵ قوس ۱۳۵۱

اعلیحضرت معظم ہمایونی استعفای در کتورعید الظاہر صدراعظم را بروفق فقرہ یازدہم و مادہ نہم قانون اساسی منظور فرمودند .

شہنشاہی محمد موسی شفیق حین توزیع شہادتنامہ های فارغ التحصیلان پوهنتون .





دوشنبه ۹ ذلح ۱۳۵۱
حکومت سعی مینماید تا از روش تراکم نیروی شهری در یک بیروگرایی که قبلاً متراکم شده به ایجاد زمینکار ابتکاری ومولد تغییر روش دهد.

شیاغلی محمدموسی شفیق صدراعظم ضمن مصاحبه بانامه نگار روزنامه ملیت ترکیه این مطالب را اظهار داشتند.

سهشنبه ۱۰ ذلح ۱۳۵۱
در مجلس عالی وزرا در باره استفادههای ناجایز اشخاص بسوی مامور دولت تغییر از آن از خزینة دولت وکنار رفتن از مالیات بحث شد.

چهارشنبه ۱۸ ذلح ۱۳۵۱
اداره ارتباط عامه در مرکز وزارت اطلاعات وکلطور بین حکومت وجراید به حیث حلقه وصل خدماتش را انجام میدهد.

پنجشنبه ۱۹ ذلح ۱۳۵۱
آغاز ترانزیت افغانستان از راه بندرعباس مستلزم ختم راهادر افغانستان وایران می باشد و طول قسمت شاهراه افغانی از لشکرگاه تا سرحد ایران چهارصد و پنجاه کیلو متر خواهد بود.

ترانزیت افغانستان از راه بندرعباس تا اخیر سال ۱۳۵۴ آغاز می گردد.

چهارشنبه ۲۵ ذلح ۱۳۵۱
تشکیل دایمی ریاست عملیات امداد در چوگان صدارت عظمی منظور شد.

حکومت افغانستان بنگله دیش رایه رسمیت شناخت.

چهارشنبه ۲ حوت ۱۳۵۱
شیاغلی محمد موسی شفیق صدراعظم خطاب به روسای اتاقهای تجارت مرکز ولایات

شیاغلی محمد موسی شفیق صدراعظم و شیاغلی امیر عباس هویده صدراعظم ایران حین امضای معاهده آب رود هلمند

منون معاهده و دویرونوکول منضمه بزبانهای پشتو ووردی است.

هیاتهای مذاکره معاهده از هر دو جانب نیز حاضر بودند.

پنجشنبه ۲۴ حوت ۱۳۵۱
مجلس عالی وزراء به تعقیب امضای معاهده آب از رود هلمند فیصله کرد تا متن معاهده به ولسی جرگه تقدیم گردد.

شنبه ۲۶ حوت ۱۳۵۱
چهل و چهار مرکز اساسی سخی در ولایات مختلف کشور امسال از طرف وزارت صحی تاسیس شده و به فعالیت آغاز نموده است.

یکشنبه ۲۷ حوت ۱۳۵۱
جلسه کمیته مقدماتی کشورهای غیرمنسلک از تاریخ ۲۳ تا ۲۵ نور ۱۳۵۲ در کابل دایر میگردد.

دوشنبه ۲۸ حوت ۱۳۵۱
شیاغلی محمد موسی شفیق صدراعظم از وزارت پلان دیدن کردند.

به مشرانو جرگه تقدیم شد.

چهارشنبه ۱۶ حوت ۱۳۵۱
در پلان پنجساله کشور بهسکتور زراعت حق قدامت داده شده است جنب قوای بشری و پرورش استعداد هزار اهداف پلان پنجساله کشور می باشد متن کامل اهداف پلان پنجساله چهارم توسط دوکتور عبدالواحد سرابی وزیر پلان از طریق رادیو افغانستان ایراد گردید.

یکشنبه ۲۰ حوت ۱۳۵۱
شیاغلی محمدموسی شفیق صدراعظم وزیر امور خارجه در وزارت امور خارجه بانسیندگان جراید ملاقات نموده و در باره مذاکرات به ایران راجع به آب از رود هلمند جهت معلومات خودشان توضیحات داده و به جواب سوالات آنها پرداختند.

سه شنبه ۲۲ حوت ۱۳۵۱
معاهده آب از رود هلمند بین افغانستان و ایران امضاء شد.

شیاغلی شفیق و شیاغلی هویده صدراعظمان دو کشور معاهده را امضاء کردند.



معین و زارت تجارت و سفیر کبیر بلغاریا در کابل هنگام تبادل اسناد موافقت نامه تجارتي

گفت و گوئی که از منابع مالی داخلی کشور استفاده اعظمی وموثر بعمل نیاید تنها کمک واستقراض خارجی مشکلات ما را مرکز حل کرده نخواهد توانست.

شنبه ۵ حوت ۱۳۵۱
۳۲۲۹ پروژه عام المنفعه توسط ریاست انکشاف محل طی ۹ ماه گذشته و تحت پروگرام گندم به مقابل کار در ۲۸ ولایت کشور احداث گردیده است.

یکشنبه ۲۹ ذلح ۱۳۵۱
اعلیحضرت معظم همایونی لزوم تعاون بین قوای ثلاثه رایه منظور تامین ارزش ها و مفاسد قانون اساسی تاکید نمودند.

چهارشنبه ۹ حوت ۱۳۵۱
به موجب یک فرمان صدارت عظمی مقامات شماره اول

جنگلات کنهرا و اجازه تجارت در آن تا تنظیم درست این مساله منع گردیدند.

مسوده قانون جنگلات در مجلس وزراء تحت غور قرار میگردد.

پنجشنبه ۱۰ حوت ۱۳۵۱
به موجب یک ضمیمه قانون تشکیلات اساسی وزارت جدیدی بنام وزارت تعلیمات عالی و علوم تاسیس میگردد.

یکشنبه ۱۳ حوت ۱۳۵۱
بانک انکشاف صنعتی به سرماییه دوسد چهل میلیون افغانی تاسیس شد.

سه شنبه ۱۵ حوت ۱۳۵۱
پیشهاد وزارت پلان درباره استخدام متخصصین افغانی تصویب گردید.

سه شنبه ۱۵ حوت ۱۳۵۱
بودجه عادی وانکشافی سال ۵۲ دولت



رئیس تصدی انحصار مواد نفتی و نماینده تجارتي اتحاد شوروی حین امضای قرار داد خریداری مواد نفتی

واقعات و حوادث سال گذشتہ در دو شماره تقدیم می شود .

اجمال و قایع خارجی سال

از نم . قاسم صیقل



انور السادات رئیس جمهوریت عربی مصر در حال بیانیه

سادات گفت : « فیصله مصر برای آزاد ساختن اراضی اشغالی تزلزل ناپذیر بوده کشورش مصمم است تا با تحمل هر گونه قربانی برای آزاد ساختن اراضی مذکور به جنگ بپردازد »
جزایر او کینا و اوسماطی مراسم خاصی به جاپان تسلیم داده شد .
ریچار د نکسن یک سفر تاریخی به اتحاد شوروی کرد .
رؤسای حکومت هندو پاکستان بمنظور حل اختلافات دو کشور در سمره با هم ملاقات کردند سادات از اتحاد شوروی تقاضا کرد تا تمام مشاورین نظامی خود را از خاک مصر بیرون بکشد .
بازی های المپیک بار دیگر در آلمان برگزار شد .



سوهارتو در ماه آور از جاپان دیدن کرد .

چین بین دسته های متخاصم جریان پیدا کرد * روابط دیپلوماتیک یوگندا با اسرائیل قطع گردید (۳۰ مارچ) * ایالات متحده امریکا بنگله دیش را برسمیت شناخت * روابط دیپلوماتیک بین لبنان و بن که در سال ۱۹۶۵ تیره شده بود ، روز (۳۰ مارچ) دو باره برقرار گردید * نیکو لای بود گورنی صدر هیئت ریسه شورای عالی اتحاد شوروی در دوران مسافرتش به عراق روز ۹ - اپریل مطابق ۲۰ حمل) یک معاهده دوستی و همکاری را با عراق امضا نمود . (این واقعه در ایران بانگرانی تلقی شد) * صدر هیئت

حمل :
کمیسیون حقوق بشر ، در جلسه سالانه خود ، اسرائیل را به انجام جرایم جنگی در اراضی اشغالی عربی ملزم نمود حکومت هند ویتنام شمالی را برسمیت شناخت * چو نسلای صدر اعظم جمهوریت مردم چین بطور اکید ، اخراج کامل و بلا قید و شرط عساکر ایالات متحده را از هند چین مطالبه کرد او این تقاضا را در دعوتیکه از طرف نورو دوم سپهانوک سابق رئیس جمهور دولت کمبودیا در پیکنگ ترتیب داده بود نمود * حکومات چکوسلواکیا و پاکستان موافقه نمودند تا روابط دیپلوماتیک مجدداً بین کشور های مذکور اعاده گردد * (روابط پاکستان با چکوسلواکیا نسبت شناسایی رسمی چکوسلواکیا از بنگله دیش قطع گردیده بود * یکاکی از تمام کشور های عضو تقاضا کرد که بمنظور تامین صلح در آسیا ورشد اساسی به همکاری های اقتصادی پردازند . این کنفرانس که در بنگال دایر شده بود ، ۳۵ کشور در آن اشتراک ورزیده بود ، در نواحی شمالی ویتنام جنوبی جنگهای شدیدی بین دسته های متخاصم جریان پیدا کرد * در طی همین ماه ، انور السادات رئیس جمهوریت عربی مصر گفت : فیصله مصر برای آزاد ساختن اراضی اشغالی تزلزل ناپذیر بود و کشورش مصمم است تا با تحمل هر گونه قربانی برای آزاد ساختن



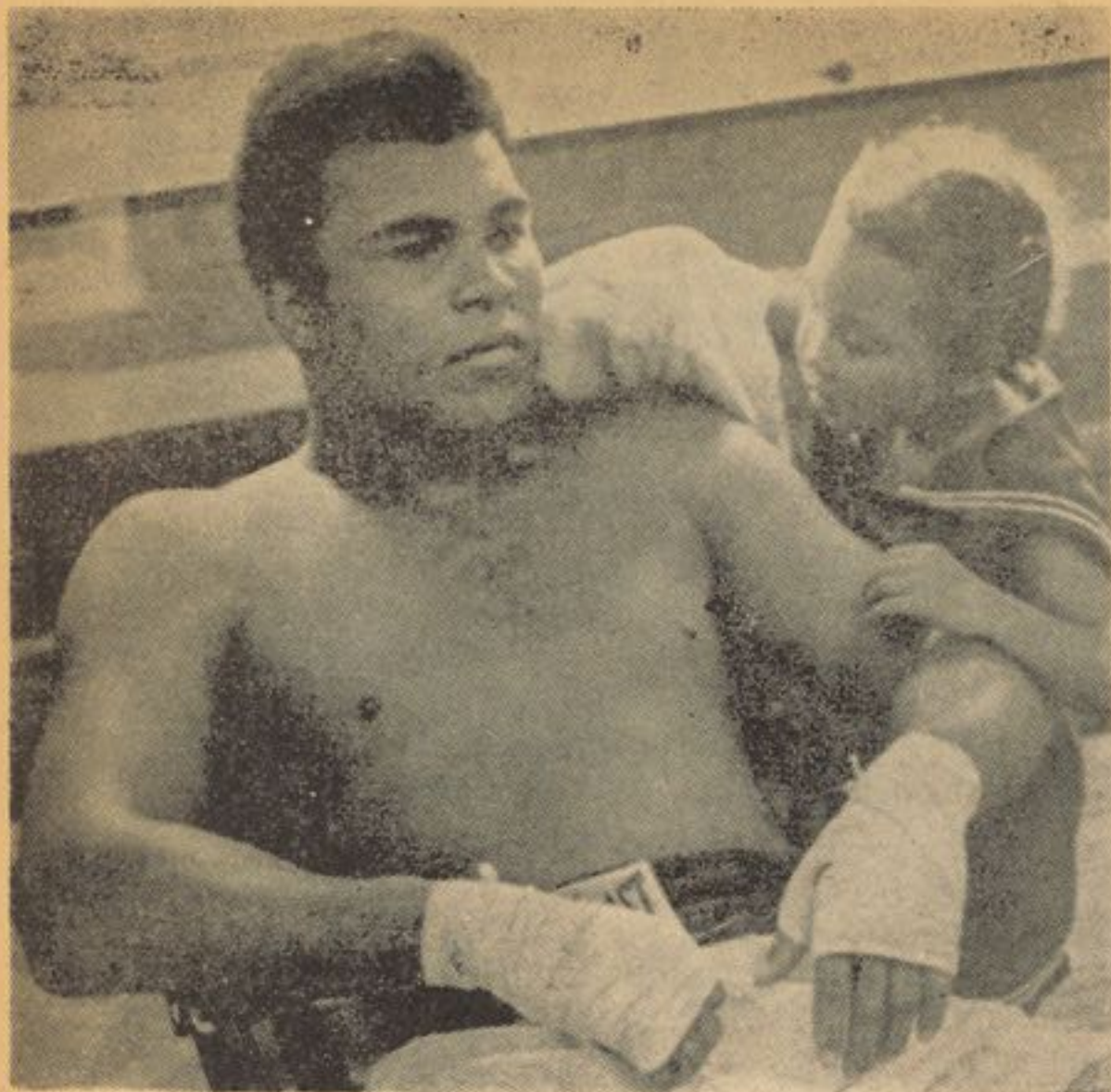
گوشه یی از مسافرت سادات به اتحاد شوروی . در عکس نیکو لای بود گورنی نیز دیده میشود



آیوینید برژنیف و ریچارد نکسن در مسکو با هم مذاکره نمودند . ژونون



ملکه الیزابت و ثورژ پومپیدو در ویرسی (فرانسه) در حال مذاکره صفحه ۱۰



همچنان باقیماند. طیارات جنگی جت و طیارات بزرگ بی ۵۲ امریکاحملات خود را بر ویتنام شمالی شروع نمودند* مقررات حکومت نظامی در پاکستان مرفوع گردید* هواری بومدین رئیس جمهور الجزایر برای بازدید از کشور های همسایه اش وارد تونس شد* بنگله دیش عضویت خود را در موسسه ملل متحد درخواست کرد* یک قمر مصنوعی دیگر موسوم به کوزموس ۴۸۷ از طرف اتحاد شوروی بفضا پرتاب گردید* روز هفتم نور (۲۷ اپریل) انورا لسادات رئیس جمهوریت عربی مصر برای مذاکره بار هبران اتحاد شوروی عازم مسکو گردید. در اعلامیه مشترکی که بعد از ختم مسافرت سادات در مسکو انتشار یافت، حاکی از آن بود تاز مانیکه حلقه های مخاصمت جو میکوشند تا از حل سیاسی شرق میانه جلوگیری نمایند، کشورهای عربی حق دارند که از وسایل دیگر برای آزاد ساختن اراضی عربها که در اشغال اسرائیل میباشند، انتقصاد کنند* ملک فیصل پادشاه عربستان



عیدی امین اخراج آسیایی های دارنده پاسپورت برتانوی را از یوگندا اعلام کرد

رئیس هیئت شورای عالی اتحاد شوروی برای یک بازدید رسمی هفت روزه از ترکیه روز (۱۱ اپریل مطابق ۲۰ حمل) وارد انقره شد* سو مین کنفرانس تجارت وانکشاف ملل متحد در سان نیتیا گو دایر شد (۱۳ اپریل) این کنفرانس از هر یک از ۱۳۲ کشور اشتراک کننده تقاضا کرد که موقف وانکشاف خاصی را در برابر معضلات اقتصادی دنیای سوم اتخاذ کنند* انسا مبله ملی پاکستان به حکومت ذوالفقار علی بوتو رای اعتماد داد* اپولوی شایا نازدهم از فلوریدا بسوی کره ماه پرتاب گردید (از ۱۶ تا ۲۷ اپریل) * نیسات اریم صدراعظم ترکیه از وظیفه اش استعفی داد* به اثر سقوط یک طیاره در برزیل ۲۵ نفر تلف شدند* بنگله دیش به عضویت کامنولیت شامل شد* صدراعظم نیپال برای یک بازدید رسمی وارد دهلی جدید گردید.*

محمد علی کلی با دخترش (مریم)

۳۰۰ نفر به اثر طوفان در بنگله دیش تلف شدند* به اثر حریق ۱۲۰ خانه در قاهره از بین رفت* در ابلاغیه مشترکی که بعد از ختم مذاکرات رهبران مصر، لیبیا و الجزایر انتشار یافت گفته شد که جنگ برای آزاد ساختن اراضی عربی یک امر ضروری میباشد* مبارزین فلسطین یک طیاره بلژیکی را که حامل نود نفر بود در میدان بین المللی تل ابیب طورگروگان نگهداشتند. مبارزین مذکور به مقامات اسرائیلی گفتند که نود سر نشین طیاره بلژیکی را فقط در بدل رهای یکعده مبارزین فلسطین که نزد اسرائیل توقیف میباشند، رها خواهند کرد* ۱۱۵ نفر



بطرف راست یک عسکر ویتنام شما کی در حال جنگ دیده میشود و بطرف چپ عسکر دیگر ویتنام شمالی زخمی و زندانی شده است

سعودی و جنرال جعفر النمیری، رئیس جمهور سودان مر حله مذاکرات شانرا در ریاض شروع کردند* محمد علی کلی، حریف خود «جورج شوالی» خشن تنومند کانا دای رادر ۱۲ دور مسابقه بوکس مغلوب ساخت* فیدل کاسترو صدراعظم کیوبا به کوانتیری مواصلت کرد* سناتور همفری در مبارزات مقدماتی ریاست جمهوری در ایالت اندیانا به رقیبش جورج والاس گورنر ایالت الاباما پیروز گردید* ژورژ بومپیدو رئیس جمهور فرانسه در دوران مسافرت دوروزه اش در لکسمبورگ طی بیانییه ای گفت: «اتحاد پولی واقتصادی اروپا هدف عمده بازار مشترک میباشد»*



ژورژ بومپیدو ویلی برانت

ورق بزنید



طیاره بی ۵۲ امریکا در حال بمباران ویتنام شمالی



میک گوورن (جانب راست)

میباشند، رها خواهند کرد ۱۱۵ نفر به اثر سقوط یک طیاره ایتالیایی تلف شدند صائب سلام صدر اعظم لبنان استعفای حکومت را به سلیمان فرنجیه رئیس جمهور لبنان تقدیم کرد مارشال اندری گر یچکو وزیر دفاع اتحاد شوروی در راس یک هیئت نظامی، برای بازدید دو ستانه از اتحاد شوروی وارد دمشق شد و اوضاع سیاسی ترکیه بار دیگر متشنج شد سوهارتو، رئیس جمهور اندونیز یا پس از مسافرت پنج روزه از توکیو به جا گارتا مراجعت کرد جزایر اوکیناوا رسماً طی مراسم خاصی به جاپان تسلیم داده شد (این جزایر از جنگ عمومی دوم بعد در تصرف امریکا بود). در این مراسم سیرواگنیو معاون رئیس جمهور امریکا، که برای همین منظور وارد توکیو شده بود، حاضر بود.

به اثر وقوع یک حریق مدعش در یک عمارت هفت طبقه بی در اوساکای جاپان ۱۱۹ نفر هلاک و یکصد و یک نفر مجروح شدند* جارج والاس گورنر ایالت آلا بامای امریکا، هنگامیکه در مار یلند مشغول مبارزات مقدماتی ریاست جمهوری امریکا بود، مورد قیر قرار گرفت و شدیداً مجروح شد* خانم گولدا مایر صدر اعظم اسرائیل (از ۴ تا ۷ می) ازرو مانیا دیدن کرد* روز (۹ می مطابق ۱۹ نور) ریچارد نکسن گفت ویتنام شمالی محاصره شود* در تاناناروی پایتخت مدغا سکر شورشی برآه انداخته شد. رئیس جمهور سیرا نانا روز ۱۸ می (۲۸ نور) «رامانتسوا» را به حیث

میسازد. رئیس جمهور نکسن طی بیانیه بی تلویزیونی در مسکو اعلام کرد: واشنگتن و مسکو در مسایل جهانی مسئولیت مشترک دارند، ما از آزادی دفاع* خواهیم کرد، نه اینکه آنرا از بین ببریم حبیب بورقبیه رئیس جمهور تونس طی مسافرتش به الجزایر، مذاکرات رسمی را با هواری بومدین رئیس جمهور الجزایر به حمل آورد* کنفرانس وزرای خارجه و مالیه کشور های عمده صنعتی جهان در پاریس دایر گردید* وزرای دفاع کشور های عضو پیمان ناتو برای مباحثه در مورد همکاری های نظامی در بروسل تشکیل جلسه دادند* در هندبه اثر بلند رفتن درجه هوا صدها نفر در نقاط مختلف آنجا هلاک شدند* سلیمان فرنجیه، رئیس جمهور لبنان بازم از صائب سلام تقاضا کرد تا یک حکومت جدید را تشکیل نماید* شاپان دالماس، از اسامبله ملی فرانسه رای اعتماد گرفت* سه گریلای جاپانی که با فدا نیان فلسطین ارتباط داشتند، حین فرود آمدن در میدان



جوانانیکه بطرفداری میک گوورن شعار میدادند

در بازار مشترک وارد مرحله جدیدی گردیده و باین وسیله در امور اروپا نقش مؤثری را بازی خواهد کرد. جوزا: ریچارد نکسن بعد از یک توقف کوتاه ۳۶ ساعته از اطریش وارد مسکو شد. از اول تا ۹ جوزا مطابق ۲۲ تا ۳۰ می)، رئیس جمهور امریکا با رهبران اتحاد شوروی روی موضوعات مختلف مذاکراتی را انجام داد. در دوران این مسافرت، نکسن و لیونید برژنیف زعیم حزبی اتحاد شو روی یک موا فقتنامه تاریخی رادر قصر کریملین امضا کردند که سیستم های مرمی های تهاجمی شانرا محدود

هوایی لهیدای تل ابیب و عبور از مجرای عادی مسافرین به سالون مزدحم گمرک توسط ماشیندار خود کار فیر کردند و بم های دستی را هر طرف پرتاب نموده منفجر ساختند که در اثر آن ۲۷ نفر هلاک و ۷۲ نفر زخمی شدند* روسای هیئت های کشورهای عربی که در کانگرس هشتم عضوی نفت در الجزایر، اشتراک نمودند، حمایت شانرا از موقف بغداد در منازعه آنکشور با کمپنی های بطرول خارجی ابراز داشتند* بنا بدعوت احمد سکو توری رئیس جمهور گینی هواری بومدین رئیس شو رای دولتی الجزایر وارد کوانگری گردید* عیدی



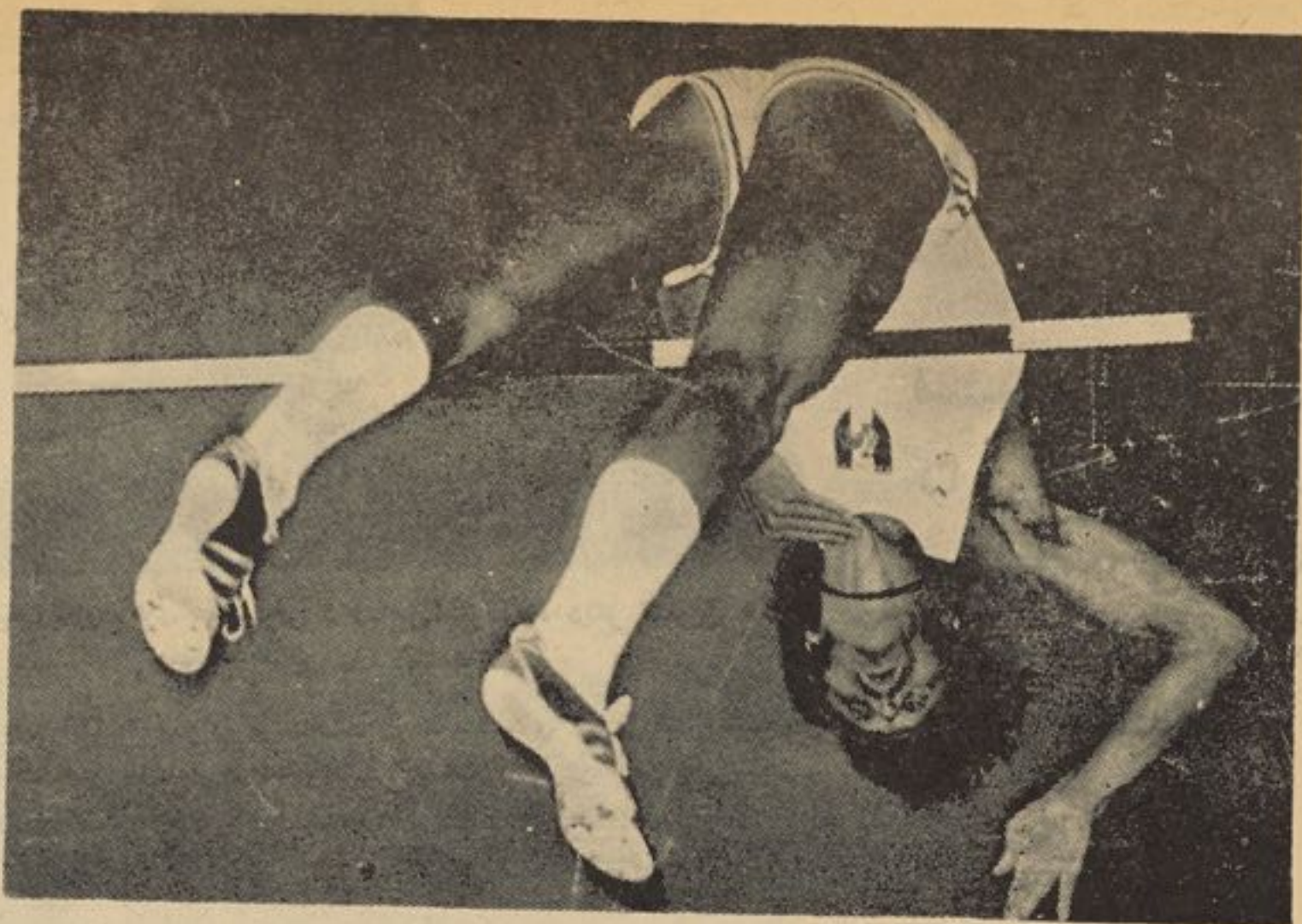
پیر مسمر بعد از شاپان دالماس به حیث صدراعظم فرانسه انتخاب شد. او در عکس با همسرش دیده میشود

استعفای شما یان دالماس اعلام گردید
 در عین روز پیر سمر به حیث
 صدر اعظم فرانسه تعیین شد (۵
 جولای) فیدل کاسترو و صدر اعظم
 کیوبا طی مسافرت یکماهه، ده روز
 از اتحاد شوروی و متباقی روز هارا
 از گیشی، الجزایر و کشورهای اروپای
 شرقی دیدن نمود (۶ جولای) *
 مذاکرات ژورژ بومپیدو رئیس
 جمهور فرانسه و ویلی پرانت
 صدراعظم جمهوریت اتحادی آلمان
 پیرامون مسایل اقتصادی درین آغاز
 شد * اندری گرومیکو وزیر خارجه
 اتحاد شوروی برای
 بازدید رسمی پنج روز از
 بوگو سلاویا، روز ۱۴ سرطان
 (۴ جولای) وارد بلگراد شد * در ایلاغیه
 مشترکی که در ختم بازدید حافظ الاسد
 رئیس جمهور سوریه از مسکو انتشار
 یافت اظهار گردید که اتحاد شوروی کمک
 نظامی جدید را به سوریه و عده داده
 است * نیوین صدراعظم برما وارد
 مجارستان شد * هانوی در مذاکرات
 پاریس، پلان ریچارد نکسن را در مورد
 ختم جنگ ویتنام رد کرد * پاکستان
 از عضویت پیمان سیتو خارج گردید *
 علی الرغم افوا هات مبنی بردستگیر
 شدن معمر القذافی رئیس شو رای
 دولتی لیبیا، نظم و آرامش در آن کشور
 برقرار بوده و کشور های عربی
 افوا هات مذکور را رد نمودند * سرمنشی
 مؤسسه ملل متحد وارد مسکو شد *
 انور السادات رئیس جمهوریت عربی
 مصر، از اتحاد شوروی تقاضا کرد
 تا تمام متخصصین نظامی خود را از
 خاک مصر بیرون بکشد (۱۸ جولای -
 ۲۷ سرطان). دسته مشاورین نظامی
 و متخصصین تخنیک اتحاد شوروی
 که بعد از جنگ جون سال ۱۹۶۷ به
 مصر اعزام شده بودند، جانب کشور
 شان مراجعت نمودند و تخلیه پرسونل
 نظامی اتحاد شوروی از مصر آغاز
 گردید. لیونید بر ژنیف رهبر حزبی
 اتحاد شوروی به تعقیب این فیصله
 سادات جلساتی را با نیکو لای بود
 گورنی و الکسی کاسگین شروع نمود.
 چونلای صدراعظم جمهوریت مردم
 چین، فیصله جمهوریت عربی مصر
 را در مورد خروج مشاورین نظامی
 اتحاد شوروی تمجید کرد * روز ۳۱
 سرطان (۲۲ جولای) هفده انفجار در
 آیرلیند شمالی صورت گرفت که
 پایتخت آنرا سخت تکان داد .

اسد :

رهبران اتحاد شوروی در پیامی
 که به مناسبت سالگرد رژیم موجوده
 بقیه در صفحه ۵۵

صفحه ۱۳



بازی های المپیک سال ۱۹۷۲ در آلمان برگزار شد .

تقبیح شده بود. کشور های عربی
 از این فیصله نامه استقبال کردند *
 روسای حکومت هند و پاکستان
 ذوالفقار علی بوتو و اندیرا گاندی در
 سمله واقع کوه های همالیا در هند به
 منظور حل اختلافات دو کشور که از
 ۲۵ سال به اینطرف روابط اسلام آباد
 و دهلی جدید را متاثر ساخته باهم
 ملاقات کردند. آنها در دوران مذاکرات
 شان راجع به حل اختلافات هر دو
 کشور به توافق های نایل شدند
 آنها در ختم مذاکرات عالی چهار روزه
 شان در سمله موافقه پی را امضا
 نمودند که به موجب آن استفاده از قوه
 در حل منازعات هر دو کشور تقبیح
 گردید * عیدی امین رئیس جمهور
 یوگندا در راه عزیمت به خرطوم
 ارضمان وارد جده شد * در اثر سلابها
 در ولایت آسام هند ۵۰۰ نفر هلاک
 و یک هزار دیگر مجروح شدند * یمن
 (صنعا) با اضلاع متحده امریکا روابط
 دیپلماتیک برقرار نمود (۲ جولای) *



کاکو تانا کا فوراً تاسیس روابط
 جاپان را با پیکنگ تقاضا کرد

مسافر آن هلاک شد * دا کتر هنری
 کیسنجر مشاور خاص رئیس جمهور
 امریکا، بار هبران جمهوریت مردم
 چین در پیکنگ مذاکراتی را انجام
 داد * در اثر بمباران اسرائیل بر سه
 قریه در «فاتلاند» لبنان ۴۸ نفر هلاک
 شدند پنج سرفسر نظامی سوریه
 اسیر گرفته شد (۲۱ جون = ۳۰
 جوزا) *

سرطان :

زمبیا بنگله دیش را بر سمیت
 شناخت * صدراعظمان فرانسه و سویدن
 روی مشکلات بازار مشترک مذاکره
 کردند * اداکتر فیدل کاسترو و صدراعظم
 کیوبا برای بازدید شش روزه رسمی
 از چکو سلواکیا وارد پراگ شد
 ۷۵ نفر به اثر سیلابهای مدیترانه در
 سواحل شرقی ایالات متحده امریکا
 هلاک و هزاران نفر بی خانمان شدند *
 روز ۴ سرطان (۲۵ جون) طیارات
 امریکایی سه هزار تن بم را بر اهداف
 خود در ویتنام فروریختند * چوئنلای
 صدراعظم جمهوریت مردم چین
 پالیسی جنگی یکتعداد کشورها را
 انتقاد کرد. وی این انتقاد را در دعوتی
 که به افتخار خانم بندرانایکسه
 صدراعظم جمهوریت سیرالانکا در
 پیکنگ ترتیب داده بود. بعمل آورد
 بندرانایکه با ما و تسی تونگ رهبر
 حزبی جمهوریت مردم چین ملاقات
 کرد * شورای امنیت مؤسسه ملل متحد
 فیصله نامه پی را به تصویب رسانید
 که در آن حملات اسرائیل علیه لبنان

بود) اتحاد شوروی قمر مصنوعی
 ۴۹۲ آن کشور را از سلسله کوزموس
 بفضا پرتاب کرد شیخ مجیب الرحمن
 صدر اعظم بنگله دیش، بار دیگر
 تکرار نمود که محاکمه بعضی از اسرای
 جنگی پاکستان به اتهام جرایم جنگی
 در بنگله دیش صورت خواهد گرفت
 دا کتر کورد والد هایم سر منشی
 مؤسسه ملل متحد برای شرکت در
 جلسه مؤسسه اتحاد کشور های
 افریقا که در رباط دایر شده، به
 المغرب وارد گردید * اندرا گاندی
 صدر اعظم هند برای بازدید از کشور
 های سویدن، چکوسلواکیا و مجارستان
 از دهلی جدید عزیمت کرد * به اثر
 سیلابها در شمال ایران هزاران نفر
 بی خانمان شدند (از سال ۱۹۳۵ به
 اینطرف، این شدیدترین سیلاب در
 ایران بود) * ایساکوساتو که از سال
 ۱۹۶۴ به اینطرف به صفت صدراعظم
 جاپان اجرای وظیفه میکرد، دوره
 حکومتش را خاتمه داد و کاکو تانا کا
 از پارتی لیبرال دیموکرات به حیث
 صدر اعظم جاپان تعیین شد. او فوراً
 تاسیس روابط جاپان را با پیکنگ
 تقاضا کرد (۱۷ جون - ۲۷ جوزا) *

حافظ الاسد رئیس جمهور سوریه
 برای اشتراک در جلسه رهبران
 فدراسیون جمهوریت های عربی
 وارد قاهره گردید * یک طیاره انگلیسی
 حین پرواز در میدان هوایی هروی
 لندن سقوط نمود و تمام ۱۱۸ نفر

احمد ظا

فستیوال موسیقی محلی
کابل دائر گرد و
تعیین و معرفی خواننده
گذشته انجام شده بلکه
و معرفی نمایند



تهیه ریکارد های موسیقی د داخل کشور راه دیگر تشویق هنر
مندان است

وقتی ازهر شنونده رادیوپرسیم
آواز کدا م یک از خوانند های رادیو
را می پسندی در جمله یکی دو
خواننده معروف حتما نام احمد ظاهر
را نیز یاد میکند . اما شنوندگان
تنها به آواز این هنرمند محبوب
آشنایی داشته و خودش را نمی
شناسند مجله ژوندون درین شماره
خویش این هنرمند جوان و محبوب
همه را به همه معرفی میکنند و اینست
مصاحبه خبر نگار ما با بناغلی
احمد ظاهر خواننده اول سال
۱۳۵۱ .

استعداد های هنری نقش مهم دارد
اینست که طوریکه من فکر میکنم
در افغانستان موسیقی تنها به کابل
مختص شده و وظیفه مقامات هنری
است که آنرا ازین شکل موجوده
بیرون آرند .

از احمد ظاهر که به گفته خودش
شاگرد کسی نبوده و ذوق و استعدادش
او را هنرمند ساخته پرسیدم به نظر
شما چطور امکان دارد هنر ازین
شکل موجوده آن بیرون آورده
شود گفت : بهترین راه آن اینست
که توسط جوانان هنرمند و آماتوران
و هنرمندان کسبی کانسرت های در
تمام ولایات کشور دایر شود و
بدین وسیله با جوانان و اهل ذوق
و استعداد تمام س های هنری قایم
شده و در تماس باشند در آنصورت
است که زمینه برای تبارز استعداد
های صد ها احمد ظاهرها ، احمدولی
ها و ناشناس هائیکه تا امروز
ناشناس باقی مانده اند، مساعد می

و دوم اینکه برای پیشرفت
و انکشاف هنر موسیقی در افغانستان
تشویق مادی و معنوی از ضروریات
محسوب می گردد .
وی گفت منظور من از تشویق
هنرمند اینست تا هنرمند خود را
مصون فکر کند تا همان احساس
هنری را که برایش خلق میشود
بتواند تبارز دهد . اگر هنرمند از
درک وضع اقتصادی و زندگی ناراحتی
هایی داشته باشد، او چیز هایی را
می خواند که بارها بصورت مکرر
آنرا خوانده است .

وی بجواب سوال دیگری اظهار داشت:
من بصراحت می توانم ادعا کنم که
پولی که به هنرمند داده میشود
خیلی ناچیز است پس درین شرایط
چطور از وی توقع ابتکار هنری
داشته باشیم روی همین اصل است
که بسیاری از هنرمندان ما از روی
مجبوریت حاضر میشوند هنرشانرا
به مردم دیگری بخارج از کشور
بفروشند پس وظیفه مقامات مسؤل
هنری است تا زمینه مساعد تری

برای هنرمندان بوجود بیاورند تا
جوانان هنرمند ما ازین مفکوره
خویش خود بخود منصرف شوند
و هنر خود را بجای دیگری ن فروشند
زیرا این کمپوز ها همه سرمایه
هنری مملکت محسوب میشود
احمد ظاهر که خیلی با صراحت
لهجه حرف می زد گفت : بسیاری
از خوانند های که یک زمانی شنونده
مای زیادی داشتند نسبت بعضی
عواملی رنجیده و دل سرد شده اند
و باید این استعداد های فرار شده را
دوباره برادیو برگردانیم و از آنها
در راه خدمت به هنر کار بگیریم .

وی افزود: موضوع دیگری که در
انکشاف موسیقی و بدست آوردن

درین مصاحبه کوشیدم از تعارفات
معموله و سوالاتی که همیشه با یک
هنرمند تکرار شده صرف نظر
نموده و بصورت عمومی روی مسایل
پیشرفت موسیقی در کشور نظر
وی را بپرسم خوشبختانه احمد ظاهر
نیز علاقه داشت روی همین موضوعات
صحبت کند ولذا بدون اینکه من
سوالی را مطرح کرده باشم گفت :
من قبلا هم مصاحبه نموده ام ولی
درین مصاحبه گفتنی های دیگری
دارم که باید بگویم : یکی ازین
گفتنی هایم اینست که تصنیف و
کمپوز هائیکه برای خوانندگان
رادیو تهیه میشود اکثرا یکنواخت
است .



تماس های هنری بین هنرمندان
مرکز و ولایات زمینه را برای تبارز
استعداد صد ها احمد ظاهرها ، و
احمدولی ها و ناشناس ها مساعد
می سازد



احمد ظاهر می گوید :

من شاگرد کسی نبوده ام و ذوق و استعدادم مرا هنرمند ساخته

هر خواننده اول سال میگوید

راه دیگر جلب استعداد های هنری محسوب می گردد که باید همه ساله در یکی از ولایات کشور و یا هنرمندان تمام ولایات در آن شرکت نموده هنر نمائی کنند .
سال نیز باعث تشویق هنرمندان و انکشاف موسیقی در کشور است اما نه به ترتیبی که در سال های رادیو افغانستان خواننده سال را از روی فرمایشاتی که در طول سال گذشته برای شان رسیده تعیین



که در طول سال بر ایشان رسیده تعیین و معرفی نمایند .
نمودن کورسهای موسیقی وسیله دیگر است که می توان موسیقی را از حالت موجوده آن کشید .

موضوع مهم دیگر تشکیل يك کمیته تعلیم و تربیه هنری است . این کمیته موظف گردد تا با دایر نمودن بعضی کورسها و سمینارهای هنری هنرمندان را به مسؤلیت های شان در اجتماع آگاه و ملتفت سازند و هنرمندانی را که نسبت بعضی عواملی دچار بعضی فلاکت ها شده اند آنها را دستگیری و کمک نمایند .
و نیز تشکیل يك کمیته آماتور و يك کمیته ارتباط آماتوران با هنرمندان و معارف تشکیل گردد و اینها در قدم اول کسانی باشند که سویه بلند هنری داشته باشند و از جانب دیگر موقف اجتماعی شان نزد همه قابل اطمینان باشد و چون يك خواننده آماتور برای يك جوان معاصر هنر خود را تقدیم میکند . این کمیته نیز مرکب از کسانی باید باشد تا از نگاه طرز تفکر در يك قالب گنجاینده شده بتوانند .

تهیه ریکاردهای موسیقی در داخل کشور راه دیگر تشویق هنرمندان است اگر حکومت و یا موسسات سرمایه گذاری خصوصی به توريد يك دستگاه تهیه ریکارد بکشور اقدام نمایند نه تنها عاید خوبی برای خود شان خواهد بود بلکه هنرمندان نیز باین اساس هم تشویق مادی وهم معنوی خواهند شد و سرمایه گزار نیز مفاد خوبی ازین بقیه در صفحه ۸۰

.....
خواننده سال احمد ظاهر

نویسنده «ربه کاه» صحبت میکند.

«دافنه دوموریه» به من قول داده بود که تکسی را در استگاه «پار» منتظرم ایستاده کند. من این را ه را در ظرف سه سال گذشته بیشتر از ده بار طی کرده ام، ولی این نخستین بار بود که درمیافتم یک ترن در ایستگاه «پار» توقف میکند.

«گریسچن برو نینگ» پسر «دوموریه» گفته بود:

— ترن درین ایستگاه توقف نمی کند. شما مجبور هستید که به «سنت آستیل» بروید.

اما معلوم شد که مادر، نسبت به پسر درین باره بیشتر میدانند، زیرا ترنی که از «پاد ینگتون» حرکت کرده بود، در «پار» توقف کرد و من توانستم خودم را برای نان چاشت به «کارن وال» برسانم.

خورشیدمیدر خشید و گلها ی آبی همه جاموج میزد. عطرگیا هان خودرو در هوا پیچیده بود و نسیم تا بستای از سبوی دریا میوزید،

نویسنده «ربه کاه» در بیرون خانه سنگی خاکستری رنگش انتظار میکشید تا مرا پذیرایی کند. وی از وقتی به خانه قشنگش در «کلمارث» کوچیده است، از مهمانان بیشتری پذیرایی میکند و میخواهد از زندگی تازه اش زیادتیر بهره گیرد این خانه از شوهرش به او میراث رسیده است.

«دافنه دوموریه» مثل همیشه زیباست. پوسنتش اندکی کشیدگی پیدا کرده ولی چشمهایش آبی و نافذ است و برای شصت و پنج سالگی به نحو شگفتی انگیزی جوان به نظر میرسد.

«دافنه دو موریه» دو مین دختر، در میان دختران سه گانه جرال د و موریه، تولید کننده و باز یگر معروف است. پدر کلانش جیورج دوموریه نام داشت که رومان



«دافنه دوموریه» پس از «آگاتا کرستی» دو مین نویسنده زن است که کتابهایش درسراسر جهان بزرگترین فروش را دارد. او که اکنون، در کارن وال به صورت متروی زندگی میکند، در باره آخرین کتابش و موضوع آن سخن میگوید

نویس بود و برای مجله «پنج» کاریکاتور میکشید. شوهر او فریدریک براونینگ که افسز بود، در زمان جنگ به مقام قوماندانی نیروهای پراشوتی رسید و به حیث لوی

درستین لارد مونت باتن مقرر شد. فریدریک در سال ۱۹۴۶ لقب «نابت» را گرفت و پسانتر ناظر شنا هدخت الیزابت و خزانه دار دوک اذنبورک شد. وی در سال ۱۹۶۵ در گذشت.

یکی از مادر کلانهای دافنه دوموریه «ماری ان کلارک» نام دارد که معشوقه دوک یورک بود. این زن موضوع یکی از موفقترین داستانهای دافنه دوموریه قرار گرفته است.

این داستان «ماری ان» نامیده میشود. زندگینامه پدر دافنه دوموریه که توسط او نوشته شده و در سال ۱۹۳۴ منتشر گشت، دافنه دوموریه را در صف زندگینامه نویسان «صادق» قرار داد. دافنه دوموریه همچنان یک تاریخ خانوادگی نوشته است به نام (دوموریه ها).

کتاب تازه دافنه دوموریه، «بربریتانیا حکمروایی کنید» نام دارد، این کتاب به صورت مبهمی زمان آینده (سال ۱۹۷۷ و یا حوالی آن) را دربر میگیرد. درین کتاب بریتانیا نشان داده میشود که نتوانسته وارد بازار مشترک شود و ناگزیر شده با اضلاع متحد امریکا اتحادیه بی را تشکیل بدهد. بعد، گروهی از دهقانان «کان وال» به سرکردگی پیرمردی هشتاد و دو ساله علیه تاراج بانکها قدامت میکند و سرانجام آنان را میرانند و این پیروزی مردم عادیست، پیروزی فر دست پیروزی نا ساز شکار است.

دافنه دوموریه خود ش گفت: «مفکوره این رومان سالهادر ذهنم وجود داشت، اما نمیتوانستم به

آن شکل بد هم فقط همین زمستان گذشته این شکل به سراغ ذهنم آمد و کتاب را در مدت سه ماه و خیلی زود، به پایان رسانیدم. آدم اصلی

این داستان قسما خودم هستم اما در واقع این آدم تصویر دلپذیر «گلادیس کوپر» است که دوست نزدیکم بود و آدم داستان تمام خصوصیتهای دیوا نکیش را از

او گرفته است، امیدوارم به خانواده اش لطمه یی نرسد. آدم دیگری نیز در قصه وجود دارد. این آدم، دختر بیست ساله بیست گه «ایمه» نامیده میشود. این دختر از تمام مردان جوانی که غالباً در داستانها یم وجود دارند، متفاوت است البته میدانید که درس کنونی

من خیلی دشوار است آدم خودش را در ذهن دختر جوانی جا بدهد.

«آیا انتظار دارم که مردم این اثر مرا جدی بگیرند؟ البته نی، این انتظار را ندارم. ولی این جرأت را دارم که بگویم قسمت کوچکی از وجودم چنین انتظار را دارد.

موضوع زیر سلط رفتن یک کشور دیگر و مساله خیانت همواره مرابه خود مشغول میداشته است. ساده است که زیر سلط رفتن را، مثلا برای فرانسه، در ذهن خودمان مجسم کنیم، ولی هرگاه بریتانیا در سال ۱۹۴۰ تسخیر میشد، چه اتفاقی میافتاد؟ امروز نیز این مساله درست است من هر وقت به «پار» و یا «آستیل» برای خرید میروم به فروشندهگان خیره میشوم و از خودم میپرسم: «آیا این مرد خیانت میکند و یا به کشورش وفا دار میماند؟» با همراهی دافنه دوموریه بر ای

قدم زدن بیرون رفتیم - این قدم زدن کار هرروزه اوست - قدم زدن خود مان را از نزدیک خانه، به امتداد کشتزار ها، آغاز کردیم. درین منطقه

آدم منظره زیبایی از کرانه های جنوب «کارن وال» و دو درو های کارخانه های چینی سازی در سنت آستیل میتواند دید.

از دافنه دوموریه پرسیدم: «آیا نمای این دوروها شما را آزار نمی دهد؟»

جواب داد: «آخر چرا آزار بدهد؟ این دوروها مظهر صنعت است. راه معشیت مادر این منطقه است. من خوش دارم که ازین دوروها داشته باشم تا جها نگر دانی که هر روز اینجا می آیند.»

در «کارن وال» که باشندگان آن محافظه کار و بدگمان هستند، دافنه دوموریه هنوز مثل یک تازه وارد تلقی میشود - اگر چه وی از هنگام جنگ جهانی دوم درین جا اقامت گزیده است - بسیاری ازین باشندگان فکر میکنند که دافنه دوموریه خودش را از مردم دورنگه داشته و برای منطقه طوری که لازم است، کمک میرساند. مثلا هرگز علیه خراب شدن محیط طبیعی احتجاج نمیکند. خودش درین باره گفت:

«آخر چرا احتجاج کنم؟ درست است که اساسا تنها و گوشه نشین هستم، ولی من که عمری رابه سختی کار کرده ام، حالا دیگر حق دارم در آرامش زندگی کنم. مردم میگویند که من واسطه هایی داشته ام ولی این سخن درست نیست. من از وقتی که بیست و چار سال داشتم، نان خودم رابه دست آورده ام و این زمانی بود که «روح عاشق» (پیشه) را چاپ کردم. شوهرم اگر چه برتبه جنرالی رسید، ولی

ثروتمند نبود، برای اینکه معا شرف افسران آنقدر خوب نیست. از یکن جهت من نان آور خانواده بودم. و ازین کار بسیار لذت میبردم.»

پسانتر هنگامی که خودمان را در خورشید گرم میکردیم سه دختر به سوی مان آمدند. یکی از دختران پیراهن سپیدی به تن داشت که روی آن نوشته شده بود: «مسیح» امروز زنده است.»

یکی از دختران مودبانه پرسید: «خانم، ممکن است بگویند دکا نها کجاست؟»

دافنه دوموریه گفت: «دکانها!»

و مثل اینکه به گوشها یش اعتماد نداشته باشد، چندین بار این کلمه ها تکرار کرد. بعد گفت: «دکانها راجه میکنند؟»

«خوب، خانم، ما از کنار دریا خسته شده ایم. میخواهیم برویم و چیزی بخوریم...»

دافنه دوموریه با خاموشی فرود رفت و من سمت «پار» رابه دختران نشان دادم. او مدتی خاموش مانده و سر انجام گفت: «فکر میکنم با سرویس آمدند.»

ولی احساس کردم که چشمهایش با وضاحت میگفت:

«چطور ممکن است کسی در چنین ساحلی به جستجوی دکان براید؟» مابه بالای پرتگاه رفتیم و من در باره کارهایش بیشتر پرسیدم: «در حال حاضر چه سر دست دارید؟»

جواب داد:

«این آخرین رو مانم خیلی خیلی مشغولم کرده بود حالا میخواهم کار نوشتن زندگینامه فرا نسیس بیکن را آغاز کنم.»

بقیه در صفحه ۷۹

په سر ههوا کښی منزل



په ساړه ژمی کې به دشپې له خوا زمونږ دخوب دخونی هوا ډیره سره وه، دکوتو دتودو لو لپاره په کافی اندازه دسو ننگ مواد نه وړ کول کیدل، له همدې کبله به دشپې سختو سپرو هلکان مجبور کړل چه دکوتی دتودولو لپاره دمیزو، چو کیسواو الماری څخه کارواخلی زمونږ دکوتی په پاسنی برخه کې ډیر اضافی میزونه پراته وو. دغه میزونه زمونږ دمیزو پشان شین رنگ در لودی او دکار لپاره چمتو وو مگر مونږ به همدغه میزونه او الماری په بخاری کې اچولی اوځانونه به مونتودول دکوتی دپاسنی برخې میزونه تراصلی اړتیا ډیر وو نوڅکه پهرا تلوو نکی وخت کسی داستفادی لپاره دلته ذخیره شوی وو سره له دې چه په بخاری کې به په پرله پسې ډول میزونه اوچوکی سوخلی کیدلی مگر بیابانه هم ډیره سره وه.

سوخل کیدلی او په کافی اندازه کیدل، حرارت به یی وړ کاوه. دتختو دسوخلو څخه به «ال» شکله او مستطیل څیره سکروته پیدا شوی او تر څو شپو وروسته به دغه سکرو ته په ایرو و او نستی . دبخاری څخه دتودی هوا جریان راوتی، مونږ به د بخاری په څنگ کې ناست وو مگر هیچا دا اجازه نه درلوده چه دنجاری ومخ ته کښینی څکه په هغه صورت کې دتولی کوتی څخه دغه تودجر یا نرا گر خیدی او کوتی سریدل. دپورتنی وضع سره سره به دسپار په وخت کې دکو ته هوا دومره سره شوه چه هر یوه دنریو شالو لاندی دسپرو څخه ریزیدیدو که چیری دنسورنځی داداری له خوا وشا گردانو ته په کافی اندازه ډوډی برابرید لای په هغه صورت کې مونږ مجبورنه وچه دسوننگ دمواد دهرما لیکول وحرارتی انرژي ته دومره توجه کړی وای .

په دغه وخت کې دوهمی عمومی جگړی جریان در لودی اود جگړی وډگر ته ټول هغه زلمیان چه عمریې تر ۱۸ کالو پوری رسیدی ورجلسب کړی وو او زمونږ دټولگی د ډیر و شاگر دانو سن د ۱۷ کالو څخه لږو دهغه وخت دمقرراتوله مخی هر شاگرد په یوه ورځ کې د ۴۰۰ گرامو ډوډی استحقاق در لودی چه دغه ټول استحقاق دیوه وخت لپاره هم کفایت نه کاوه. څرنکه چه زمونږ ملگری زلمیان وو او دودی په حال کې وو او هره شبه دنسی ودی په غرض وکافی غذایی موادو ته اړتیا وه. په بازار کې دیوی شپې ډوډی بیه ۹۰ ربلو ته رسیدی او ۹۰ روبله دشاگردیوی میاشتی خرشی و. دشییدو یو بوتل ۲۰ رو بله خرشی پدی دگو چویو کیلو گرام ۶۰۰ روبله قیمت در لودی په مارکیټ کې اصلا کوچی په واقعسی ډول سره وجود نه در لودی، کوچی دښار په دو کانو او مغازو کې نه پیدا

هغه یوازی دشا گردانو په خیال او تصور کې وجود درلودی. کوچی هغه نادره موادو و چه دهیچا لاس نه وړ سیدی. یوازی د هغو نوم په رو مانټیکي آثارو او کلاسیک ادبیاتو کې لیدل کیدای شوای که چیری دحقیقت څخه سترگی پټی نه شی نو باید ویل شی چه دغه نادره ماده چه دجنگ دستختو شرایطو له کبله یوازی په خیال او تصور کې ځای در لودی. زمونږ په کوچنی اوسپړه کوټه کې هم دغه زیړه، نیمه جا مده او افسانوی ماده هم وجود درلود زمونږ په کوټه کې یوازی کوچی نه بلکه دسپرو کړو غوښتو ټوټی، ایشول سوسی هکی، مریا او پیروی قطی هم موجودی وی .

دغه ټول خوندور او خیالی شیان زمونږ دیوه ملگری په الماری کې پراته وو ملگری ډیر ممسک هلك و او نوم یی «میشا» وو. ددغو نعمتو دڅښتن الماری زمونږ دالماری سره ددبانندی څیری له مخی هیڅ ډول توپیر نه در لودی . یوازی توپیر په دی کې وچه نوری څلور الماری هرچا په ډیره اسانی خلاصو لای شوای او په هغو کې یی بیله سپری هواڅخه بل کوم شی نه شوای پیدا کولای مگر دمیثا دالماری خلاصول څکه اسانه کارنه و چه یو ډیر لوی اودر وند قفل پری خریدی. دغه قفل دومره لوی وچه ددی وړی الماری لپاره دهغه استعمالول هیڅ مناسب نه و اولازم وچه دیوه لوی گدام ته اچول شوی وای .

مونږ ټول یو هیدلو چه ددغه الماری دلوی قفل سره سره دنورو میزو او الماریو په څیر په اسانی سره په یوه گذار ټوټه ټوټه کیدلای شی، مگر مونږ که دغه کارنه کاوه چه دالماری خاوند زمونږ دکوتی ملگری و. دمیثا پلار دښار دیوه گدام ما مور و. دی به هره یکشنبته دخپل زوی دلیدلو لپاره زمونږ دخوب و خونی تهراتلی اود هغه لپاره به یی ډیری

تازه غذاوی راوړلی . میثا به ډیر خوښ و او سور گردی مخ به یی دخوښی له کبله بریښدی مگر ددی کوتی دنورو اوسیدو نکومخان به ډیری کمزورتیا له کبله تک زپ اووچ کلک وو . «میثا» چه ډیر حریص او ممسک هلك و دغه غذاوی به یی داسی په چل او په پټه خوړلی خو بل سپری یی هیڅ ونه وینی اود هغو دتحریص سبب نه شی. دده دډوډی خوړل لیدل ډیر سخت وو. هیچا دده ډوډی خوړل نه لیدل مگر مخ به یی ورځ په ورځ سور رنگ پیدا کاوه .

یوه شپه داسی شوه، کله چه میثا دشپې په تیاره کې دډوډی په خوړلو پیل وکړه زه دخوب څخه راویښ شوم یوه شولم چه میثا دکوم شی په خوړلو لگیادی ، ددی وضعیت په پوهیدلو سره ماته دصبر او حوصلی مقاومت پاته نه شو په بستره کې می داسی حرکت وکړ خو میثا په دی پوه شی چه زه هم وپښ یم، ماهیله درلوده چه ښایي ماهم په ډوډی شریک کړی، ترلږ درنگ وروسته می یو ژور او سیلی کې نغښی وو ټول حقیقت بیله دی چه خپلی وضع ته تغییر ور کړی، داوسیلی په جواب کې یی راته وویل . هوگی هغه څه چه ستا به اوسیلی کې نغښتی وو ټول حقیقت لرل، مگر مونږ ته لازم دی چه د هر ډول کړاو په مقابل کې ثبات ولرو .

دخبرو په وخت کې هم دمیثا خوله ډکه وه او داسی ښکار یه چه دی دکو چیو، هکیو او غوښو په خوړلو لگیاو یوه بله شپه بیا زه یوه شوم چه میثا دشال ترشا کوم شی خو ری میثا په تیاره کې دډوډی په خوړلو کې دو مره مهارت پیدا کړی وچه یو خخوخی به هم نه څښتی پاتیدی او سپار چه به مونږ هرڅو مره دده دبستری شاو خواکې وکتل هیڅ ډول شی مونه شوای پیدا کولای .

په دغه کال کې داساسی قانون ورځ دشپې په ورځ برابر شوه او په

دی پول مونز داداری له خوا څخه دوی ورځی لدر سونو څخه معاف شولو. ماخپلو ملگرو ته خبر ورکړی چه زه غواړم در خستیو په ورځو کی خپل کلی ته سفر وکړم. ما پوره باور نه درلودی چه زمونږ په کور کی دی کوچی، غوښی او هگی پیداشی مگر په دی پوره ډاډه وم چه به کور کی حتما ډوډی پیدا کیری اوزه به یی و خپلو وږو ملگرو ته راوړم زما ملگرو کونښن وکړ چه ماددغه سفر څخه منع کړی ځکه دیوی خواز مونږ کلی ۴۰ کیلو متره لیری و او په دغه وخت کی هیڅ ډول ترا نسپور تی وسایل موجود نه وو، د بلی خواڅخه هو اډیره سره وه، اوداسی نښانی هم لیدل کیدلی چه دواړی دقوی طوفان زیری یی ورکاوه. زه په خپل عزم بانندی ډیر ټینګ وم د مسافې د ډیروالی او هوا سروالی می دخان لپاره جدی مانع نه گڼلی دلوست تر تما میدلو وروسته بیله دی چه وسړی کوتی ته ور شم دښو ونځی څخه را ووتلم او په مزله می شروع وکړه .

څو کاله پخوا ما تلدا ارزو درلوده چه د باد پر مخامخ حرکت وکړم کله کله چه به باد ډیر غښتلی و په هغه وخت کی به پراخ بانندی تللم زما پخوانی تمرین په دغه مزله کی گټور تمام شو، زما د مقاومت یو بل ډیر مهم علت داوچه دمزله په وخت کی می داسی تصور کاوه چه همداسی زمونږ د ټولگی خورا ښکلی نجلی چه «اوکسانا» نو میدله، ماته گوری اود خندا حالت یی خان ته نیولی دی.

کله چه برلوی لار بانندی روان وم عسکری مو تران به زما له خوا څخه تیریدل په دغو مو ترانو کی حربسی لوازم اود عسکرو اعاشه بار شوی وه او د جنگ وډگر ته به یی رسول دغو مو ترانو ماته هیڅ ډول توجه نه کوله کله چه به هر مو تر تیر شو زه به د واری د باد اود وږو په اثر دخو شیبو لپاره ډوند شوم هیڅ شی به می نه شوای لیدلای. دلاری وکنی خواته واوره د باد په اثر ډیره راټوله شوی وه کله چه زه دلوی لاری څخه بل فرعی سړک ته تیر شولم ومی لیدل چه د شیبی تورو جامو په ټول چاپیریال کی به غوږ یدلو بناء کړیده. په دغه

وخت کی دژمی سره هوا او واوره دیوی خوا او دتور تم نه ډک آسمان دهر ډول قوی زړه لپاره دویری سبب کیدلای شو. څه وړاندی یوه انداز ۵ روښنایی لیدل کیدله.

ددغی فرعی لاری مزل دلوی لاری په نسبت گران وځکه چه په دغه لار کی سربیره پرواوری ختی او ډیری لوری اوژوری هم وی، کله چه به می پښه به کوم زور ځای کی ننوتله مجبوروم چه دهغی د کښلو لپاره ډیره اثر زی ولگوم .

دلاری په اوږدو کی یو جگ ډیرور سړی چه اوږد او پند بالا پوښی بی اغو ستی و، یوه بیره قفقازی خولی یی پر سر وه زما سره ملگری شو. دده کالی ډیر پندوو او دژمی سوږ با دور بانندی کوم تاثیر نه شوای کولای ده په ډیره چټکی سره گامونه اخیستل او ما هم کو بنښن کاوه چه ترده پاته نه شم. ترڅه وخت وروسته پوه شوم چه زه باید په دی مسابقه خان ستومانه، نه کړم ځکه چه زما په مخ کی ډیر مزل دی او پخوا له دی چه خپل هدف ته ورسیږم حتما به ډیر ستومانه شم.

دغه سړی که ډیر چټک ځی خو ملامت نه دی ځکه چه کلی یی نیز دی دی او ډیر ژر به خپل کورته ځان ورسوی مگر ماته نور شل کیلومتره مزل پاته دی .

په دی کی هیڅ شک نه وچه زما دملگر ښځی به دده لپاره توده کوته، تودی جامی، تودی جای او توده غذا برابره کړی وی اوغه ټول شیان به دده در سید لوبه انتظار کی وی، که چیری زما ملگری به خپل کور کی ددی ډول شیانو فکرو کولای شی توده ته به ددغو خوشیبو رږ گالل دومره گران نه وی. زه د خپلی گیندی د تشوالی څخه پوره خبروم اوداسی دخان سره فیصله کړی وه که چیری کورته ور سیږم نو سمدستی به خپله تشه گیده داوړی شنی ډوډی به خوړلو او اوبو په چښلو ډکه کړم .

کله چه می مزل کاوه ډیره لیری زمانه راپه زړه شوه، چه په هغه وخت کی ما پروازی سر بانندی بشپړه ډوډی دمر باسره خوړله، دامی هم راپه زړه شوه چه یوه ورځ یی دښار

څخه یو کیلو چاغی غوښی اخیستی وی او پخپله می په غوړو کی سری کړی اودغه خوند وری غوښی می په ډیر خوند سره وخوړلی، آه خومره خوند وری وی!

پخوا له دی چه جنگ شروع شی په بازار کی د بیلو بیلو میوو وچ پوږ پیدا کیدل، که چیری پوږ په تودو اوبو کی واچول شی سمدستی ډیر ښه شی په لاس راتله مگر دغه پوږ اوس دکو چوپه شان نادره دی او یوازی زما په په خیال کی پیدا کیدلای شی .

په همدغه وخت کی یو بل خیال راپیدا شو او هغه داو- کله چه زما ملگری کور رانیژدی شی نوزه به دهغه څخه ډوډی وغواړم او باور می درلودی چه په دغه برخه کی زما غوښتنه رد نه کړی مافکر کاوه که دغه سړی کور ولری نوبه کور کی به حتما ډوډی هم ولری اما په جنگ کی پر خلکو بانندی دهر ډول حال راتلل ممکن دی. په همدغه وخت کی زه دانسان و عجیب روحی حالت ته خیر شوم هغه داو چه سړی دمړښت په حال کی ډوډی غو ښتل دخان لپاره عیب گڼی مگر که سړی وږی وی او دده ژوند هم په ډوډی پوری اړه ولری ..

مادخپل خان سره فکر وکړی، دملگری څخه ډوډی غوښتل عینا «سوال کول دی» اوزه به کټ مټ دهغو کسانو په شان وږ یشم کوم چه په ښار کی دیوی مری ډوډی دپاره خلکو ته لاسونه غزوی اود حضرت عیسی «ع» په نامه ډوډی پیدا کوی. زما حالت خودښار د فقیرانو سره توپیر لری او هغه داچه مونږ دمزله ملگری یو اوما به دخپل خان څخه پوښتنه کوله چه زه دکوم علت له مخی ډوډی دغو ښتلیو څخه ډډه وکړم؟ تر ډیر فکر وروسته زه ودی نتیجی ته ورسیدل چه دملگر تیا سره سره به مرگ قبول کړم مگر ډوډی به دملگری څه ونه غواړم دا هم ممکن وه چه مادملگری څخه د شیبی دتیرید لو لپاره دخای غوښتنه کړی وی مگر دا کار ما ونه کړ.

دملگری تر کوره پوری دری کیلو متره او زما تر کلی پوره ۲۰ کیلومتره مزل پاته و اوزه دومره ستړی وم چه په دغه سره هوا کی دپاته مزله دوهلو

واک می نه در لود. که چیری دغه سړی پخپله ماته د شیبی دتیرولو بلنه را کړی به هغه صورت کی مجبور دی چه دیو وخت غذا هم را کړی یوه شی چه زه ددغو اسانتیاو څخه لیری ساتلم هغه داوچه دلاری په اوږدو کی مادخپل ملگری سره ډیری لږ خبری کولی که چیری زما پرځای بل څوک وای نو هغه به حتما خپل خان دو مره دغه سړی ته نیژدی کړی وای خو هغه مجبور شوی وای چه دخپلی لاری ملگری دیوی شیبی لپاره میلمه کړی مافکر کاوه چه ښایی پخپله دغه سړی ټینګار وکړی خوزه دغه شپه دده سره تیره کړم یاداچه لږ تر لږه یوه مری ډوډی او یو گیلاس او به به را کړی .

اودا هم دامکان څخه لیری خبره نه وه چه یوه کاسه توده ښوروا هم را کړی، که چیری به کور کی هیڅ ډول غذایی مواد نه وی، دومره خو کولای شی چه دیوی شیبی لپاره ځای را کړی .

په همدغه وخت کی زما دلاری ملگری وویل، واوره ته یو هیږی چه جگړه دوام لری او مونږ باید دهر ډول راپیدا کیدونکو مشکلاتو دزغملو لپاره خانونه چمتو کړو .

زما هسکولی څیره، پینه پینه بوټونه، نازک بالا پوښن خر گنده ستو مانی، پرمخ اوبغ ښکاره لوږی ټول هغه شیان وو چه باید دملگری به زړه کی یی کار کړی وای اودده همدردی یی را جلب کړی وای کله چه می دملگری وروستی جمله واوریدله دخانه څخه می پوښتنه وکړه. څه شی دی چه زما ملگری مجبوروی خو ماد رږونو دزغملو به لار کی د ثبات پر لوری تشویق کړی .

پدغه وخت کی ټول ولس به یوه بیړی کی سپور و، هغه وگړی چه دجنگ په ډگر کی ددښمن سره مخامخ سنګر نیولی و، هغوی به هره لحظه کی دمرگ سره مخامخ وو، هغه میندی او ماندینی چه په کورو کی وی هغوی بیاد خپلو زامنو او میسر و دلیر یوالی یا مرگ څخه په ویر لړلی وی، هغه کسان چه دخپلو نیژدی خپلوانو له مرگ څخه خبر شوی وو هغوی دتل لپاره دویر اوژ پا ملگری شوی وه .

پاتی په ۷۵ مخ گڼی

از جمله مد عویین ، گروهی از آنها بایک کیف مخصوص و تمایل بسی سابقه بسوی این ضیافت سرازیر میشدند.

کونستانتین رامو قعی که موترش راز دوشیز گانی زیبا روی لیشتن شتین مملو و بار کرده بود، نشان میدهد .

محفل شبانه و گرم برازیلی طالبان کیف ولذت را که باز دید کفند گان و تما شا گران بازی بال بودند بزودی و مجددا گرم ساخته بود.

گریستینا اونا سیس ۲۲ ساله در شهر مور لیتس در جوار مونس جدید اما معرو فشن موسوم به پا تریک جیلیس که زمانی مرد اطمینانی و طرف اعتماد بی سابقه بر تریت بار دوت بوده و فعلا در شعبه مود و مود سازی مصروف است، دیده می شود .

زمانیکه که محفل آن شب به اوج عشرت و کیف نهایی اش رسیده بود.



ترجمه : سید عبدالرزاق افضلی

(روزهای سفید و شب های گرم)

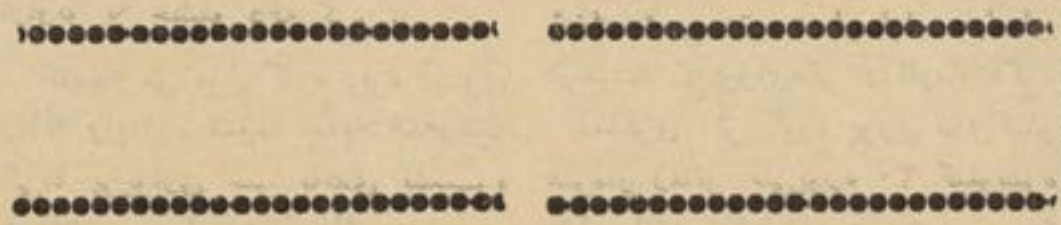
(اوج سرور و عشرت در یک شب برازیلی در شهر مور لیتس)

شخصیت سهم و برازنده ای که رخصتی زمستانی اش را سپری می کند .



یک نفر سو یسی گروتمند موسوم به جو ویلیر فرید هورویتس شخصیت های برا زنده و مهم شهر موریس را که مصروف سپری کردن رخصتی های زمستانی شان بودند، بیک محفل شب برازیلی در هتل پالاس دعوت کرده بود.

همه جا پوشیده از برف بود در خارج و دور و نزدیک عمارات و صالونها را برف سفید و سرمای شدید تهدید میکرد و لسی در داخل و جائیکه این محفل شب نشینی برگزار میگردد گرم و پراز کیف و حالست مخصوصی بود .





عکس ه



عکس ۳

این جفت پارکت رقص را حتی در تفریح ها و وقفه های کوتاه هم رها نکرده و بالای زمین پارکت می نشستند .

همینطور برنده مسابقه جهانی اتو موبیل بنام جاکمی سیتوارت هم برای خانمش رهلین (تصویر ۳) نیر غرق مستی بودند که نظر بسیاری به آنها متوجه مانده بود.

همچنین نظردقت بینندگان و اهل محفل متوجه زیلثویا موتتی ۲۸ ساله و خواهر جذابش نیز گردیده بود.

زیلثویا نسبت به فلمها یش از طریق اشعار موزیکال اسپا نیوی

اش که با فیلیپ نیار خوز پسر امپرا طور بزرگ یو نانی ۸ سال

جوانتر از خودش همرا هی میکرد، بیشتر به اوچ این طور ادامه داد.

سهو و اشتباه الکسا ندر درین بود که وی بیک پیلوت جدید اجازه داد

طیاره را رهنمایی نماید. وی که در اولین پرواز امتحانی عقب شترنک

طیاره نشسته بود حاکمیت نداشت در حالیکه خود الکساندر بر علاوه

اینکه امتحانات مسلکی پرواز و هوا نوردی و پیلوتی را انجام داده بود

زیاده از ۱۰۰۰ ساعت پرواز عملی رانیز اجرا کرده بود

بود. زیرا اگر در عوض این پیلوت تازه کار و نو آموز خود السا ندر

طیاره را حرکت و پرواز میداد ممکن جلوی این بدبختی گرفته میشد .

پیلوت جدید دونالد یک کومسکی از سقوط طیاره جان به سلامت بر د

الکساندر باری گفته بود :- در انبای پرواز حساس عجیب خوشی



و فرحت بمن دست میدهد. تصویر ۵ ژاکلین را با حالت لرزان و وضع متشنجش نشان میدهد که او هم مایو سانه شفا خانه را ترک میگوید. وقتا که این حادثه دلخراش بوقوع پیوسته بود، ژاکلین با اریستوتیلیس در امریکا یکا بودند و هر چند آنها به مجرد اطلاع یک جراح «مغز» امریکایی رامو سوم به بوستون با خود همراه آورده بودند، نتوانست به الکساندر کمک نماید.

فیونا تپسین که در تصویر ۶ پهلوی دکتری دیده میشود با مرگ الکساندر وی نیز خود را در بستر مرگ الکساندر جوان قرار داده بود زیرا الکساندر میخواست با فیونای ۱۵ سال بزرگتر از خودش از دواج کند و مخصوصاً زمانیکه در سال ۱۹۶۹ به سن بلوغ رسیده بود این آرزو دزوی بخته شده بود اما اریستوتیلیس پدر الکساندر را این پیوند موافقت نکرده و رای نمیداد.



عکس ۶



این دو عکس از جمله آن شبها برآزی

خواننده سال حرفه‌یزند

خواننده‌ی باحنجره طلایی و مدال طلایی از زندگیش حرفه‌یزند

مصاحبه‌ی زانیسه لطیف



مهوش خواننده حنجره طلایی

عقب مکروفون قرار گیرم و آهنگی بخوانم هرچند تعصبات فامیلی در سر راه این آرزو سد گردیده بود ولی من در زوایای نهفته احساسم تجلی این آواز را می‌دیدم کمی بعد در کنسرت های مکتب حصه گرفتم و بروز ما در همان سال هاوقتی از اجرای کنسرت فارغ شدم وزیر معارف آنوقت آقای پوپل جایزه برایم دادند که تا زنده ام آنرا گرامی می‌دارم زیرا همانروز بود که احساس کردم به آرزویم

مهوش خواننده ایست که با صدای سحر انگیزش چهره آشنا و محبوب هر طبقه از مردم ماست. وی هنرمند شناخته شده ایست که با نهایت حجب از ورای مکروفون رادیو آوازش را به دوستدارانش عرضه میدارد.

رسیده ام وقتی حرف های خواننده سال رامی شنوم میخوام هم بدانم کسی وسیله معرفی او برادری شد مهوش سرش را به زیر می اندازد و در حالیکه در انبوه خاطراتش غرق است می گوید آقای خیال آوازم را پسندید و از من دعوت کرد تا پارچه برادری ثبت نمایم و آهنگی برایم ساخت که مطلعش اینست . روز گاری شد که گرد ما هوا نگرفته است.

مهوش زنیست میانه قد، با چشمان درشت شرفی، آواز رسا و در بهلوی اینها بی نهایت صمیمی و اندکی محجوب. او را پالباس مؤثر سبز رنگی که دور گردنش را روبان سبز رنگ زینت می‌بخشید در دفتر ملاقات کردم. او در مقابل میز با صمیمیت خاصش می‌ایستد میخواهد حرفی بزند که من پیشقدم شده تعارف میکنم که بنشینید. صحبت ما آغاز میشود بهتر است شما خوانندگان عزیز را نیز در جریان این صحبت صمیمانه شریک سازیم. از زندگیش می پرسیم و از اولاد هایش.

مهوش بی مقدمه در حالیکه نگاهش را به دور دست ها دوخته میگوید چار دختر دارم، ویانا، طوبا، فریبا، و رویا که در حقیقت چهار ورق درین کتاب زندگی و سعادت مرا تشکیل میدهند که البته با وجود فاروق شوهرم این خوشبختی را مکمل می سازد ما زندگی راحت و آرامی داریم دور از جارو جنجال وفا و رغبال از تکلف و مشکلات.

گیلاس جای برای مهوش می‌ریزم و در ضمن ازش می پرسیم که ذوق آواز خوان چه وقت و روی کدام احساس دروی پدید آمد. اولبختند نمیکنی می‌زند و مثلیکه به سال های گذشته برمی‌گردد می گوید.

وقتی صنف چارم مکتب بودم این آواز در دلم موج می زد که روزی



به گمانم در حدود ۲۴۰- آهنگ تا حال ثبت نموده ام

دل پیام وصل او را از صبا نگرفته است از تعداد آهنگهایش می پرسیم و از بهترین آهنگی که سال گذشته خوانده او با خنده می گوید. گمانم در حدود ۲۴۰ آهنگ تا حال ثبت نموده ام که از بین همه پارچه دو گانه ام را با استاد سر آهنگ از همه بیشتر دوست دارم و پارچه از چشم تو چون اشک سفر کردم و رفتم که از خیال است این پارچه را از جیبی دوست دارم که تراژید است میگویم پس شما آهنگ های تراژید را بیشتر می پسندید او حرفم را قطع کرده می گوید نه اینطور نیست من پارچه شادی نیز ثبت کرده ام که آنرا از جمله بهترین آهنگایم دانسته دوستش دارم میپرسم کدام آهنگ؟ او در حالیکه کاغذ را جلوم قرار میدهد میگوید این پارچه پارچه آقای فضل نیوازرا که همین امروز ثبتش کردم و پر شور ترین آهنگ امسال هست و هم آخرین آهنگم.

از مهوش می پرسیم علت اینکه چرا مدتی از نشر عکس تان در بقیه ترصفحه ۵۵ صفحه ۲۳



غوره پيغلی دنور نندارچيانو سره دزرغونی انا دلیسی د شا گردانو دکنسرت ننداره کوی .
 دعینو دلیسی د زده کوونکو دصفونو په مقابل کبسی پیغله انیسه لطیف دخپلو ملگر و په نمایندگی په پښتو ژبه وینا کوی .

کندهار ته د غوره پیغلو سفر

عکاس - لال ، له کندهار نه

پالو په ملگرتیا ددهلی دبندلیدلو ته لارلی ورځ یی په دهله کبسی تیره کړه دهغی ورځی په ماښام د میرمن شریفی سلجوقی له خوا میلمستیا شوی وه چه په دی میلمستیا کبسی دکندهار واولاشان والی او میرمن یی دژوندون دمجلی مدیری ، غوره پیغلو او محترمو میلمه پالو دعینو لیسې مدیری پیغلی طرزی او دندولسوال او میرمنی گپون کړی و .

دیکشنبی ورځ په کندهار کی دسفر ډیره په زړه پوری ورځ وه ځکه چه غوره پیغلی د ورځی په لسو بجو د میرمن فرشته ذکریا په ملگرتیا دعینو لیسې ته لارلی چه دودانی په لارکبسی زد کوونکو دگلانوهارونه دغوره پیغلو په غاړه کبسی واچول او گلانو دتنکیو پانو په شیندلو سره یی ددوی څخه ډیر تود هرکلی وکړ او په چکچکو سره یی دوی ته «ښه راغلاست» وویل :

پیغلی دښوونځی دزده کوونکو دصفونو په مقابل کبسی ودریدلی چه پیغلی انیسه لطیف دخپلو ملگرو په نمایندگی په پښتو ژبه وینا وکړه .

عزیزی او دژوندون دمجلی مدیری په ملگرتیا لشکر گاه ته لارلی اود هوټل په سالون کبسی دمیرمنو ټولنی مدیری ددوی هرکلی وکړ .

دبست په هوټل کبسی دغرمی دډوډی نه وروسته نجونو هیله در لوده چه دبست رواقونه وگوری هاغه ووجه دغرمی نه وروسته په دری نیمو بجو دبست خوا ته روانی شولی که څه هم چه هوا بی شانه طوفانی وه بیا هم نجوانی له موټر نه ښکته شوی او په خورا مینه سره یی دکلابیلو بیلو برخو اورواقونو کتنه کړه . شپه نجوپه منزل باغ کبسی تیره کړه . دشنبی دورځی په سهار پیغلی دمیله

ملگرتیا درسول اکرم (ص) دخرقی مبارکی زیارت ته لارلی دهغه استاخی (پیغمبر) روح ته یی درودونه واستول دهماغی ورځی دغرمی نه وروسته په څلورو بجو دکندهار دوالی ښاغلی سلطان عزیز ذکریا او ددوی دمیرمن په میلمستیا د دوی کورته لارلی دکندهار دوالی او میرمنی سره یی چه درضا کارو میر منو افتخاری ریسه هم ده جای وخیښ . هماغه شپه پیغلو په استوگنځی کبسی په مشاعره او شعر لوستلو تیره کړه .

دجمعی په ورځ پیغلی دخیلو دخیلو میلمه پالو پیغلی گل غوثی طرزی ، ددند ولسوال ښاغلی رحمن

دکب دمیاشتی په ۱۷ نیټه پنځه غوره پیغلی دژوندون دمجلی دستولی مدیری (میرمن شکرپه رعد) سره دیوه څلور ورځنی مسافرت لپاره کندهار ته لارلی .

دکندهار په بین المللی هوایی ډگر کبسی دعینو دلیسی مدیری پیغلی گل غوثی طرزی ، ددند ولسوال او میرمنی یی اود اطلاعاتو او کلتور مدیر د پیغلو هرکلی وکړ .

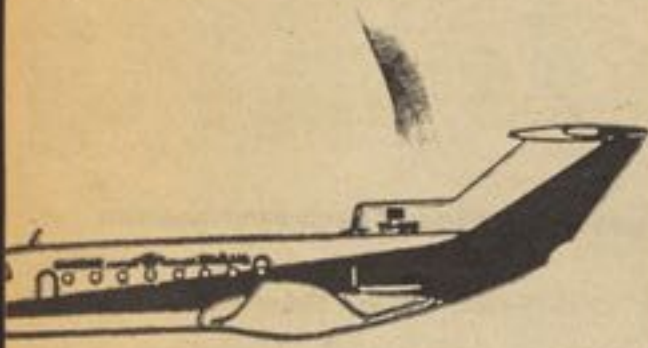
پیغلی دعینو دلیسی د مدیری پیغلی طرزی په ملگرتیا خپل استوگنځی «دمنزل باغ هوټل» ته لارلی . په ۱۱ بجو او ۳۰ دقیقو دغرمی نه پخوا د پیغلی طرزی په



پیغلی درسول اکرم «ص» دخرقی مبارکی زیارت ته لارلی او دپیغمبر «ص» روح ته یی درودونه واستول .



باخترا فغان الوتنه



دکال غوره نجونی دباختر افغان
الوتنی په لگښت دهرات ، کندهار او
مزار شریف ښارو نه گوری



دکال غوره پیغلو دخپلی استوگنی په لمری ورځ په کندهار کښی د احمدشاه بابا مقبره ولیدله

زهره یوسف د زده کوونکو پوښتنو ته « د غوره پیغلو د ټاکلو په باب » ځوابونه وویل، کنسرت شروع شو په رښتیا سره چه ددی کنسرت سندرې اومحلی نڅاگانې دستایلو وپوری او نجونو د زده کوونکو داستعداد ستاینه وکړه .

کنسرت دمانډام په ٦ بجو پای ته ورسید او دزرغونی انا زده کوونکو په ډیره مینه هری یوی غوښتل چه دغوره پیغلو لاس لیک دخان سره ولری اوعم دیادگار په ډول عکس ورسره واخلی .

دکندهار ددوو لیسو د زده کوونکو تود هرکلی ددی ښکارندوی دی چه دوی تر کومه حده دخپل هیواددنجو دپرمختگ سره مینه لری چه د کال ته راستنی شولی .

دوهی وروسته دژوندون مجلی مدیر میرمن شکر یی «رعد» دغوره پیغلو د ټاکلو اومسابقی په باب مفصل معلومات دهغونجونو پوښتنو ته «چه دراتلونکی کال دمسابقی لپاره څاخونه کانډیږد کوی» ځوابونه وریل .

په پای کښی پیغلی زهره یوسف دعینو دلوسی دزده کوونکو په تاوده هرکلی څخه دزړه له کومی تشکر وکړ . له هغی وروسته غوره پیغلی په داسی حال کښی چه دعینو دلوسی له تودو احساساتو څخه پوره خوشحاله وی دزرغونی انا لوسی ته لارلی چه ددولسم اورپولسم ټولگیو دوه دوه څانگی یی ولیدلی چه بیا پیغلی زهره یوسف او پیغلی فاطمه اختر هروی زده کوونکو ته دمسابقی په باب معلومات وړندی کړل .

دزرغونی انا لوسی د یوه کنسرت داجرا کول و منل ترڅو خپل تاوده احساسات غوره پیغلو ته څرگند کړی، دهماغی ورځی دوه بجی دکنسرت داوریږدو لپاره وټاکلی شوی له هغی وروسته پیغلی د میرمن ذکر یا او دعینو دلوسی د مدیری په ملگرتیا میرمنو ټولنی ته لارلی او دهغی موسسی دوړکتون ، خیاطی ، برش گلدوزی ، او آرایشگا څانگی

دکال غوره پیغلو دخپلی استوگنی په لمری ورځ په کندهار کښی د احمدشاه بابا مقبره ولیدله



دکال غوره پیغلو دخپلی استوگنی په لمری ورځ په کندهار کښی د احمدشاه بابا مقبره ولیدله

نجونو دکندهار دوالی دماندیني په ملگرتیا دعینو دلوسی دمسلسکی غرو سره دیادگار په توگه عکس اخستی دی

● قمر گل دچرگ دکباب دپخلی په ورځ له ټولو سره سروره وی؟!؟

● قمر گل : هغه کسان چه پښتو سندری وایی باید

چه شعر ترینه

مرکه د: الف الف شپیلی

«په پاکستان کی مهدی حسن ،
فریده خانم .
اوسمد لاسه بی زیاته کره :
«په هندوستان کی پروین سلطانه
اختری بیگم ، رسولن یابی ، او گونگو
یابی .

مابیا له قمرگلی نه پوښتنه وکړه .
دپښتو موسیقی اوسنی وضعه
څنگه ده ؟

«په عمومی صورت خوښه ده . او
ورځ په ورځ پرمختک کوی همداشان
په راډیو کی بی هم وضعه دډاډ ورده .
خویوه خبره ده او هغه داچه هغه
کسان چه مورنی ژبه بی پښتو نده او
پښتو سندری وایی ، دپښتو سم
تلفظ نشی کولی اوداشعرو رانوی .
اوزه پدی خواشیننی کیږم چه ډیری
پښکلی لنډی اویا دپښتو دشعر
سر غنډو یانو پښکلی اوبارزښتنه
شعرونه پدی توگه گوډاو مات تلفظ
شی له بلی خویو شمیر داسی
پښتانه سندری غاړی هم شته چه
دهغوی سازونه دپښتو مو سیقی
سازونه ندی .

بیامی پوښتنه ترینه وکړه :
ستاسو دکار او هنری فعالیت
فضا څنگه ده؟

«بنده نده . خویوه خبره شته او هغه
داچه ترون دسپری کار له خنډونو
سره مخامخ کوی ، اود هنرمند
دخپلواکی مخه نیسی . زه فکر کوم
چه هر ډول ترون دهنری کیفیت لپاره
دبنډیز ښه لری .»

«که له پښتو فولکلور یکسو او
تاریخی کیسونه کمپو زونه وشی او
یا په سندرو کی راو ستلی شی زمونږ
په هیواد کی تمثیلدلی شی ؟

قمر گلی یو خوشبیبی له خانه سره
فکر وکړ ، اوچه پوهه شوه زما اړه
ده نویی په بیره خواب راکی .
سولی نه مون ترچا کمپو . آخر
داکار په نورو هیوادو کی هم کیږی .

میر من قمر گل چه بی له شکه دپښتو یوه خوب ژبی سندری غاړی او
دپښتنو سندری غاړو په منځ کی یوه ځلانده خیره ده او په تیر کال کی بی
زښت زیات اوریدو نکی در لودل ، دی ته چمتو شوه چه دنوی کال په
درشل کی ، په ډیره حوصله زمونږ پوښتنو ته دخپلو یو لړ صحسی
مشکلاتو او معاذیر و سره سره خوابونه وواپی اوزمونږ د خبر یا ل
غز بی خوابه پری نږ دی .

شعرونه په سندرو کی وایم لکه
حمید ، خو شال ختک او رحمان بابا
همدارنگه هم داورا ښاد ملنگ جان
شعرونه چه ډیر می خو بشپیری .»

«هغه وخت چه ته لنډی اوسروکی
په سندرو کی بولی ستا احساس له
کلی اودوړ کتوب له شرایطو سره
نه تری اوبه خیالونو کی دی په دغی
دنیا باندي نه گرځوی؟

قمر گلی په خندا سره خواب
راکی :

سولی هرکله چه زه دغه لنډی
اوسروکی وایم نو گودر ، منگی ،
دهمزولو جنکو کتارونه آزاده هوا ،
دکلی پاک زړی اومینه وړی خلک ، او
په سبو او ساگوسی وتل راپیادوی ،
اوما یو وار دخیال په وزرونو دخپل
وړکتوب جهان ته بیایی .

ماله ورايه ولیدل چه دغی پوښتنی
قمرگله دخپلو خیالونو دنیاگی ته
بیولی ده . اوزما بلی پوښتنی هغه
راپه سد کړه .

«خپله گومه سندری خو ښه ده؟
«هغه سندره چه شعری درحمان
بابادی .»

(ماد پوښتنی په دود ورته وکتلا و
هغی لکه چه زما په مطلب پوهه شوی
وی ، خواب راکی .

چمی مینه خدای په تا پاندي پیدا کړه
ترکه مایه اخیله هغه ورځ رضا کړه
دگا ونډیو اوبهرنیو هیوادو کوم

سندر غاړی دی خو بشپیری ؟
یوه شیبه لکه چه فکر کوی او په
شمار سره راته وویل :

ښایی هم نوی جوړه شوی وی ، ووايم
مابیا هم پوښتنه ترینه وکړه .

«نوی کال ته بیا هم له راډیو سره
کار کوی ؟

یوه شیبه بی خپلو گوتوته وکتل ،
اولکه چه له خانه سره سوچ کوی ،
وویل :
«هوکی ، نوی کال ته بیا هم له
راډیو سره ترون کوم . ځکه زه گومان
کوم چه مون سندری غاړی پرته له
راډیو نه بل ځای نلرو چه هلته سندری
ووايو اودخپل هنر متاع هلته
وړاندي کړو .

قمر گل لکه چه دهنر دمتاع ددغی
یوه بازار دنشتوالی څخه خواشیننی
وی ، غلی شوه او په همدی وخت کی
مابله پوښتنه ترینه وکړه .

«که کوم ښه اوله هنری پلوه دډاډ
وړندار څی (تیا تر) جوړ شی ته دی
ته چمتو یی چه همکاری ورسره
وکړی ؟

په جدی توگه بی یوه شیبه سوچ
وکړ او بیایی په ډاډ سره خواب راکی .
سولی نه ، که داسی یو نندارڅی
وی چه پکنی د هیواد رښتینی هنر
خنکوته وړاندي شی ، زه دی ته چمتو
یمه چه ورسره مرسته وکړم او په
هنری پروگرامونو کی بی گډون
وکړم .

«ته زیاتره دکومو شاعرانو
شعرونه وایی ؟

«زه خو زیاتره دولسی سندرو
سره سرو کار لرم . خو بیا هم
دپښتو ژبی ډیری نومیالیو شاعرانو

همدا چه زه له قمر گلی سره
مخامخ شوم ، لا مو روغبړ اوستری
مشی سره نه وه کړی چه هغی ته
زما اړه څرگند ه شوه . په شونډو بی
دموسکا خپه وگډیدله . تر ستری
مشی وروسته ما سمد لاسه خپلی
پوښتنی هغی ته طرحه کړی چه په
زیاته حوصله بی خوابونه وویل .
لومړی پوښتنه می داوه :

«دنوی کال لپاره څه پروگرامونه؟؟
«ولا څه دکتنی وپروگرامونه

خونه شته ، پرته له دی چه بیا هم دنوی
کال لپاره له راډیو افغانستان سره
ترون وکړم او دراډیو له لاری می
سندری دخوږو وطنوالو غونډ ته
ورسوم .»

یوه شیبه غلی شوه او بیایی ماته
وکتل چه څه پوښتنه ترینه کوم . او
له همدی کلبه هم ماترینه پوښتنه
وکړه .

«پرته له راډیو ، څه بل پروگرام
هم لری ؟

قمرگلی په بیره خواب راکی :
«نه ! له دوه کاله راهیسی پرته
له راډیو نور هیڅ پروگرام نلرم .
دوه کاله دمخه می له مرستون تیا تر
سره همکاری در لوده . خوشمد لاسه
یوازی دراډیو افغانستان سره دخپل
ترون سره سم کار کوم .»

مایمی له راډیو سره د ترون د
څرنکوالی په هکله پوښتنه وکړه او
هغی خواب راکی :

«راډیو افغانستان دهغه ترون له
مخی چه راسره کړی یی دی هر
میاشت راڅخه څلور سندری
غواړی . په هر هفته کښی
یوه وزخ راډیو ته د سندرو د ثبتو لو
لپاره خم زه دخپل ترون په اساس دی
ته اړه یم چه څلور سندری چه ښایی
فولکلوری وی ، ښایی اقتباس وی او



«... هرچول ترون دهنري کیفیت لپاره د بند یز بڼه لری»

تلفظ یی دومره سم وی گوداومات نشی

اوزموز د هیواد په اوچرو اودیروکی
همدغه سندرې له رباب سره ویلی
کیری .

تاسو پینور ته سفر کړی و
هلته څه وړ هرکلی درڅخه وشو؟

لکه چه قمر کلی ته د ژوندانه ډیره
بڼه خاطره وریاده شوی دی، په
خوبنی سره وویل .

هوکی موز ۱۳۵۱ دغبر گولی
په میاشت کی پینور ته ولاړ او هلته
مودوه کنسرتونه اجراء کړل. یوپه
افغان کو نسلگری کی اوبل د پینور
په پو هنتون کی په زړه پوری خوداوه

چه پیژ ندلم خو ټولو خوله رنگه یی
نه پیژ ندلم او هر وار به چه زم معرفی
کیدلم نود هرکلی یوه توده خپه به
راغله. چه به یی ډیره داحسا ساتو
تراغیزی لاندی راوستلم هلته دبری
پینتو نخوا له سندرو اوسندر غاړو
څخه زیات هرکلی کیری .

ما بیا پوښتنه ترینه وکړه:
د پینتو نستان کوم سندر غاړی
دی خوبش دی؟

سخیال محمد، هدایت الله، گلنار
بیگم، کشور سلطان او احمد خان چه
دوی ټول د پینور له راډیو سره
همکاری لری.

زموز د هیواد والو موزیک جوړونکو
څخه دکوم یوه کار ستاد رضایت
وړدی؟

داستاد سلیم سر مست، زاخیل
اواستاد محمد عمر.
سینما ته څی؟
ډیره نه. په کال کی که زه خوواره
ولاړه شمه هغه هم چه یونیم بڼه فلم
دنداری لپاره سینما گانو ته راشی.
قمرگله یوه شیبه غلی شوه خو ما
په کرار پری نښوده او پو بښتنه می
ترینه وکړه .
د راډیو کوم پرو گرامونه دی

خوبش دی؟
کورنی ژوند، زرغون ټال، اوددیری
مجلس .

همدارنگه هم دادب گلونه .
داوخت قمر گله پورته شوه اودما
بنام دلمانځه لپاره ولاړه او چه بیرته
راغله نومامی بله پو بښتنه ورته طرحه
کړه.

ستا سندرو ټیکلی هم ډک شویدی
که نه؟
قمرگلی به خواشیننی سره خو اب
راکړ .

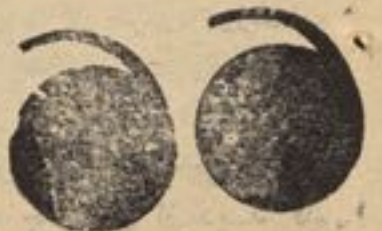
هداشی په زغرده اوزما په خوبه ندی
شوی، بلکه یو وار به غلا بانندی ترسره
شوی. بدی معنی چه بی زماله خبرتیا
نه درادیو له آرشیف نه په استفادی
زما د سندرو ټیپونه ایران ته د ټیکلیو
د جوړولو لپاره وړل شویدی. پداسی
حال کی چه دهغو سندرو لپاره چه
ریکار ډونه ترینه جوړ پری باید ډیر

مشق وشی .
دلته و چه ما پوښتنه ترینه وکړه.
دوه کاله دمخه چه ما مرکه درسره
کړی وه تاو یلی وچه زه آرموینه زده
کوم، خومره پرمختگ دی کړیدی؟
قمرگله چه دکتوی دلرلو لپاره
پورته شوی وه او په خندا خندا یی
خواب راکړ .
«دغه می وضعه ده، کتوه لره،
ما شو مان غلی کوه او داسی نور»
اوبیایی په جدی لهجه وویل.
هیڅ بڼه په خپل کور کی وزکاره
نوی، اوزه هم دیوی موریه حیث
په خپل کورنی ژوند کی یولې مشکلات
لرم او ځکه می د آرموینه په زده کړه
کی پر مختگ ندی کړی.
دکوم خوراک پخلی موبڼه زده
دی؟
قمرگلی په خندا سره راته وویل.
هسی خومی ډیرو خوړو پخول

زده دی خوچه په کومه ورځ دچرک
کباب بوخ کړم دکورنی غړی خو
پریرده چه هن له گاونډیانو سره هم
شخړه کوم خوبشیر چرک ماته پاته
شی !!
له خبر یالانو څخه گیله نلری؟
نه! هغوی تل زموز خبری په
صداقت سره خبری کړیدی.
بڼه نو چه داسی ده کومه بله
خبره نلری؟
سولی نه. که دا طلا عاتو او کلتور
وزارت هنری خانگی له ولا یاتو څخه
هنر مندان او یو شمیر هنری
استعدادونه مرکز ته راوبولی ډیره
به بڼه شی ضمنا که دهنر مندانو
لپاره دسواد اومو سیقی کور سونه
پرانیستل شی دابه دهنر او په تیره
بیاد موسیقی دهنر لپاره یوستر
جوړوی . دنوی کال دمبار کی
دورکولو نه پس ترینه رسخت شوم.

دلته یو او سر و کو ویل ما دخپل وړ کتوب له جهان سره تری: گودر، سنگی او

له همزولو جینکو سره په سبواوسا گوپسی تلل را پیا دوی .



نظام شمسی

اولین فیلم رنگه اثر تارکوفسکی

خبر های مبنی بر اینکه اندری تارکوفسکی، ناول معروف (نظام شمسی) ستنسلاو لم راجیث موضوع فلم آینده اش بر گزیده است همه را به شگفتی انداخت. چه پیوند شگفت آزر و غیره منتظره! تا ر کجا و موضوع داستان سیانسی بکجا؟ (داستانهای سیانسی، آن نوع قصه های اندک برای روشن ساختن هر چه بیشتر حقایق سیانسی، روی نوار فلم ثبت میگردند) کوفسکی کجا و موضوع داستان سیانسی مشکلات سیاره های دیگر نظام شمسی کجا ایجاد پیوند بایک جهان اسرار آمیز و پر افسانه که کمتر در برگیرنده قوانین ژرف نکر است کجا؟

معاذت گرفته بودیم که تارکوفسکی را همیشه موجود زمینی، علاقمند به زمین با مزارع و چراگاه ها، بادری یا های خروشا نشی، با درخت ها و باران ها، همین زمین با بدبختی های ناشی از جنگها و درخشش چشم خیره کن هنر هایش، همین زمین و آورنده بارهای سنگین تراژیدی اش، این انسان، ببینیم.



اثر است بسیار ساده باز بانگویای شاعرانه .

همچنانیکه در فلم های گذشته تارکوفسکی دیده بودیم، وی سخت بازمین خود ما با انسان «این شهکار طبیعت» پیوند دارد. فاصله ایکه بحر بیکران زندگی را از سیاره دور افتاده نظام شمسی جدا می سازد فاصله ای نیست که در تاریکی ابهام مبنی بر جدایی، غرق گردد. بلکه این فاصله خود، برخورد جدیدی از دیدگاه شاعرانه است بر زمین و موجود روی آن، انسان، این دوری، رشته های پیوند به زمین رانمی گسلد بلکه

یپی چرا «نظام شمسی»؟ خوب، فلم بروی اکران سینما آمد. این اولین اثر «سینمای تارکوفسکی» است که به صورت رنگی تهیه گردیده است و از جانب دیگر این اولین فلم موصوف است که از تمام شهکاری های تکنیکی هنر سینما، در خلق و ایجاد آن به صورت وسیع و همه جانبه کار گرفته شده است. این فلم، نیروی فهم انسان راتا آزر فای حوادث باخود می برد بدون اینکه از کدام تحلیل معین و کلیشه وار بهره برداری نماید. در عین زمان، فلم

این فلم شهکار طبیعت است

تماشاگر خواهد داد آنست که این تصویر تاجه حد بان
دارد، ایستگاه های مداري فضا برای ما از طرف کار گردان
آورد های عظیم تمدن بشری، معرفی می گردد. ایستگاه همانند يك حجره
کندوی عسل است که از شهد شیرین فرهنگی زمین، چون: کتابها، تصویر
ها، ایده ها و اندیشه ها پر سیده باشد. تصادفی نیست که ما «تثلیث»
ربا لیوف تصویر معبد پاشکوه،



خودش به رشته محکمی مبنی بر پیوند نو، تغییر می یابد. این فاصله
بیر همانه موجودیت و اثر قوای دیگر
را بر انسان رد نموده و با شدت
هرچه تمام تر او را پایین باور می
رساند که به جهان به همین جهان،
مربوط است.
مشکل است تا فلم دیگری از
همینگونه در مورد فضا، با اختلاف
عمیق وریشوی آن، جز فلم «داستان
شکفت آور فضا» اثر ستا نلی کبریک
با «نظام شمسی» همطراز آید.
کبریک، زمین را ترک نموده و
سفینه فضا پی اش را با تحیر، در
زرفای پایان ناپذیر فضای خا ر جی،
غرق می سازد. درحالی که تارکووسکی
زمین را بخاطری پشت سر میگذارد

تادوباره به آن با عشق عمیق ،
بخاطر کمک عظیم، بر گردد. فلم
تار کو و سکی همه سنت های فلم های
داستان سیانسی را، از قبیل تکنیک
های بیجان بمیان، دکور های بیروح و
قهرمانان همانند آدمک های مصنوعی.
که فقط برای تخلیق احساسات
سطحی پابمیدان می گذارند، درم
کو بیده است. فلم تار کو و سکی
ثابت میسازد که دورن، غایب و
فضاء، به واقعیت عصر ما تبدیل شد
و خواهان کار های زنده فلسفی و شو
انگیز است.

بهار

بهار تازه زسر تازه اکرد لاله ستان
برنگ لاله ، می ازیار لاله روی ستان
جهان اجوان شهر وما همچو او جوانا نیم

می جوان به جوان ده د رین بهار جوان
ز شاخ سوده همی سر برون کندمینا
ز سنگ خار همی سر برون کند امر جان

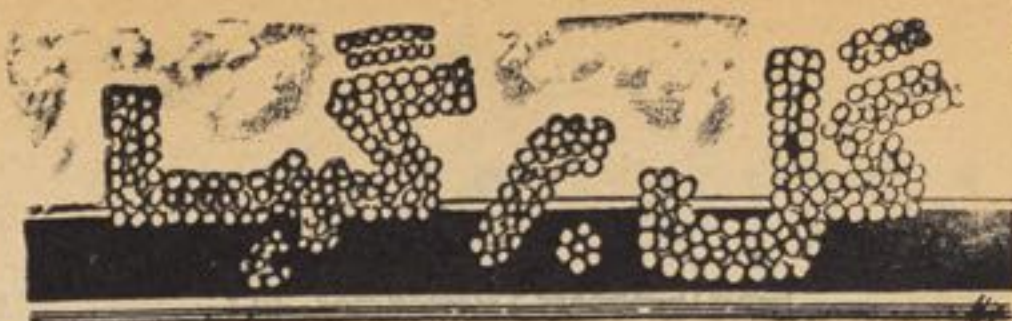
بر از اسنان کبود ست احو ض نیلو فر
پسر از طراره لعلست روی لاله ستان
ز بسکه گور گنون برگ بید ولاله چرد
ز مردین و عقیقین کند لب و دندان

همی بخندد نو نو بسبزه بر لاله
همی بگر یدخوش خوش بلاله بر باران
گل از نسیم صیبا هر ز گل کندا من

گل از سر شک اهو هر گلاب ناب دهان
بسان غایه دانست لاله یاقوتین
نشان غایه اند میان غایه دان

ز بسکه رنگ بکپسار برگ لاله چرد
چو برگ لاله کند رنگ شیر در پستان
سیاه سیخ زمان تا زمان بیاردتند

کند حکایت هر ساعتی ز صد طوفان
گمان بری که مراو را ز جود بهره دهد کف
« ارزقی هروی »



مهتاب بهار

ای پراز گل زرخ دامن مهتاب بهار
صرف زیبایی تو رنگ گل و آب بهار
اینکه بر سبزه و گل مینگری شبم نیست
محور خسارتوشده دیده پر آب بهار
خط مشکین چقدر رو نق حسن تو فزود
میتوان گفت که این سبزه بود باب بهار
اینکه هر سو بچمن مینگری شبم نیست
پیش رخساره او ریخته است آب بهار
بلبل از نشئه اوسر خوش و نرگس مخمور
تا که درسا غر گل ریخت می ناب بهار
میکند از رخ و زلف گل و سنبل خرمن
بس که آورده بهم حسن تو اسباب بهار
دا غهای جگر لاله خونین بنگر
گردن ری خبری از دل بیتا بهار
دل ز آرزو هو س عهد جوانی پر داز
خوش نباشد که دهی خانه بسیلاب بهار
غفلت و عهد شباب آمده توام باهم
سیر مشکل که شود چشم کسی از خواب بهار
ایر هم گریه و زاری بهوایش دارد
نه همین بلبل ما آمده بیتا بهار
دوسه روزی که چمن را ست نمایش قاری
دامن گل مکش از کف شب مهتاب بهار

قاری ملک الشعرا

از سرود گاه

دکتو و سپیل

بهار

ایو بیار باد که فصل بهار شد
دستی به تار زن که دلم بیقرار شد
یاد بهار نقش فریبا بون کشید
رنگ دگر گرفت چمن پرنگار شد
شاعر بساز نغمه بر شور آتشین
از آن نی که در دل گر دون شرار شد
رنگین و دلفریب فرو زد بهار باغ
دهقان درین تپشکده تا گرم کار شد
بیرون دمید سبزه بر آورد لاله سر
ای سبزه رو! بیا که دلم دا غدار شد
ساقی ز لطف خویشی بهار دگر بساز
پر کن صیوع باده که لیل و نهار شد
ای لاله رو! بیباغ شدی داغ بوستان
نرگس که دید چشم ترا شرمسار شد
گل آمدو بهار رسید و چمن شکفت
باز آبتا که موسم بو س و کنار شد
ساقی سپیل را تو بده بو سه می بگیر
کز تاب لعل تو سخنش آبدار شد.

جلال آباد ننگرهار

بهاریه

آمد بهار و باد خوش از هر طرف وزید
روح و روان تا زه با فسرده گان دمید
گلکشت کوه و دامن صحرا فرح فزا ست
دیگر بکنج خانه نسا ید فرو لمید
بگذشت فصل دی غم و اندوه دور شد
وقت نشاط و عیش جوانان فرا رسید
بر از شکوفه و گل باغ و راغ گشت
بلبل فغان و ناله زهر بوستان کشید
گلشن که جای امن بود می سرزدد در آن
روزی بر وی سبزه لب جو یبارمید
در بزم دوستان و فایز پیشه خوش بود
تنبورونای وتبله دف و چنگ بشنو ید
در پنجروزه عمر همین دم غنیمت است
عمر دو باره هیچکسی در جها نندید
بر گیر بهر از جوانی و برخیز بهر کار
کار و کمال بر در روزی بود کلید
غافل مشو ز بندگی حق عزیز من
با یاد حق توان به بهشت برین رسید
«حافده» اگر چه نظم تو بد نیست زین تمط
آرد ملال طول کلامت ازین مزید
الحاج خلیل الله «حافده»



اثر - توفیق

بهار

بهار شد بهار شد
شکفته روزگار شد
ز فیض ابر آذری
وطن شکوفه زار شد
«بطرف جو یبارها»
صدای آبشار شد
بهار شد بهار شد
بین که آب زندگی
ز برگ تا ک میچکد
ز شاخ قطره قطره نی
بر وی خاک میچکد
نمی بجوی میدود
ز سبب و ناک میچکد
زمی پیاله گرم شد
زمانه میگذراند
بهار شد بهار شد
سبوی خنجره را نگر
که از کلاب پر شده
دهان شیر خواره گل
ز ما هتاب پر شده
گلوی بید مشک بین
زمشکتاب پر شده
نه باغ مشکبو شده
که کوچه مشکبا رشد
بهار شد بهار شد
بقیه در صفحه ۷۷

بهار به

بهار آمد که بلبل از رخ گل شادمان باشد
بهار آمد که قمر بر وایسه سروروان باشد
بهار آمد که گل در بر نماید رخت خارا بی
بهار آمد که رنگین باز شاخ ارغوان باشد
بهار آمد که چون رویت گلستان دلربا گردد
بهار آمد که چون مویت هوانمبر فشان باشد
بهار آمد که نرگس جام زربکف گیرد
چو ساقی محفل آرای حضور گلرخان باشد
بهار آمد که رخت سبز پوشاند نهالان را
سرایا در زمرده غرق باغ و بوستان باشد
بهار آمد که رنگین سازد از گل دامن صحرا
بهرسو نقره فرس از جلوه آب روان باشد
بخط سبز سلطان بهار امر و زجادارد
اگر فرمان گل بازی بدست باغبان باشد
ندانم جلوه روی که در صبح بهار آفتد
که با این دلفریبی از زمین تا آسمان باشد
دل سنگ آب میگردد بوقت صبح در صحرا
چو گرم نی نوازی بر سر سنگی شبان باشد
تو از چنین جبین گل مخور خارا بنقدر بلبل
مبادا این ادا از روی ناز و امتحان باشد
شعر از : شایق جمال صاحب.

دپسرلی راتگ

که تازه تازه گلونه
 که خه حسن و محبت و
 که د ناز او محبت خه
 که دسو زاوساز نغمی و ی
 که په یو لو او پستو و و
 که په سور کفن غمی وو
 که آسمان کبسی په غرا وو
 ور ته سرو غو تو نیو لی
 که سپیری سیلی به راغلی
 که دسرو گلوه په قل کبسی
 دوریخو په او ز و به
 د سیلی هره خپیر ه
 د طوفان هره چپه کبسی
 که په غر و و که په سمه
 د بجلو زار ، شنی و ی
 پسر لی و پسر لی و

«اجمل»



گلونه

بهار تازه کړل د شبنم گلونه
 غنچه ، غنچه دك د شبنم گلونه
 د پیژند لو و ی دیر کله گلونه
 د بیلان ستا یی صبحدم گلونه
 گل دگلا بو غو ته و سپر د لی
 سحر ما بنام یی په تاسترگی لکی
 خوک تری و دونوکی سحری جوړوی
 د هجر شپې د انتظار کشمکش
 د چا په غم شی دما تم گلونه
 دیو ی نیو لی وو د غم گلونه
 خدا پرو د شپې پری چا ژړا کړی وه
 سحر وختی وو واړه نم گلونه
 چه دی د صبر پیمانہ دکه شی
 په زړه دی وکړه دز غم گلونه

تول سر تر پایه له اغزو نه دك وو

«گوهر» له ور کړل خپل صنم گلونه

«بیر گوهر»

دپسرلی دیوی

دا و رو نه په بید یا وو کبسی بلیری
 که دسرو گلوه غو ته دی چه غو پیری
 د خا تو لو قافلای دی را روانی
 که دسرو میو پیا لی ویشتی کیږی
 نوی نوی قوو تو نه ، آرزو گانی
 په رگودبز گرانو کبسی نخیری
 خوانه ! گوره چه فرصت درنه لارنه شی
 زمانه انتظار نه با سی تیر یږی
 د وطن فضاء ، هوا او دینتی غرو نه
 د زلموله ار ما نو سره سمیری
 زمانه به پرده پورته کړی له کاره
 د زاهد زړه گسی که چوی که ویلیری
 چه په سر کبسی یی هوس دمستی نه وی
 هغه کام نه پورته کیږی نه رغیږی
 پسر لی به نوی نوی زیری راږی
 چه د فکر مسیحا په کبسی خو خیری
 «لایق»



نوبهار

گلر خو آوازو کړو چه خا نو نه کړی سنگا ر
را غلی ښه مو سم ددیدو ادینه ی نو بهار

شبونکی به پلن راغه کښی خپلی وا دیدی نو بهار
تندی مرغومی کاندی هری خواته غور زی مندی
پیغلو په ورپلو دلالة جوړ کړو قطار
را غلی ښه موسم ددید وا دیدی نو بهار

بهار که مسیحا دی پری ژوندی شوه کاینات

شروع کړو خو با نو بیا دخپل حسن ذکات
منگی یی په اوږو دی د پاو لیو یی شر نگار
راغلی ښه موسم ددید وا دیدی نو بهار

تالندی خند پری دسروشو نهوی بریننا ده

دژاږو اتیونه خه زړه پوری تماشا ده
په ډیر خوشحالی سره آواز کوی ابشار

راغلی ښه موسم ددیدو ادینه ی نو بهار
بهاره راته راوړه دمعارف دینوی خلور

ستا پل دی دنیك شاگوم گوندی وطن مو کړی سمسور
دتاله مرغ غونډی شی لاله زار
راغلی ښه موسم ددید وا دیدی نو بهار

بهاره راته راوړه دمعارف د بن گلو نه

چه هیر درخنی نه شی راته راوړه نهضتونه
که ستاله بر کته مو ماشین شی یوغ و سپار
راغلی ښه موسم ددید وا دیدی نو بهار

ور کړه لږ تسل بهاره خوارو مظلومانو ته

لاس دخیرور اوږد کړه سر دلو خویتیمانوته
هوسا به کړی که نه داوږی تپری دل آزار
راغلی ښه موسم ددید وا دیدی نو بهار

«شاگره» دنو روز گرمی میلی په هره خوا دی

دژوبلو په حال ژاړی که دسترگودی پنا دی
که ناست یی خاطر جمعه کړی وصال دخپل نگار
راغلی ښه موسم ددید وا دیدی نو بهار

د(خیالیگر) خوبونه

پسرلی

را غی پسر لی په وطن ملک به سبزه زارشی
خای په خای گلو نه غر او سمه به گلزار شی

ونی به شی تانندی را بر سیره به تیغونه کړی
ډک بهوی شودونه بورا گان به پری خوبونه کړی

ډیرو به تنکو ونو سپر و لی وی غوتی خپلی
خوک به یی ببر سری خوک به وسپری کوخی خپلی

لاړه به سختی شی درا حت دی امیدو نه ډیر
وینی به په سترگو پسر لی کی سره گلونه ډیر

ورکی به کینی شی هریو زړه به کړی پیدا مینی
غاړی به تر غاړی کړی هریو دورور ولی ځینی

وبه شی باران په خوشوور خو دغه ورخو کښی
ډیر به رحمتونه د پسر لی وی په ورپه کښی

«نصو»

(دصحرا سیل)

پسرلی دی وخت دگلو بدل شو ی ددنیا سیل
دلته سیل دی هلته سیل دی گوری شته دی هره خوا سیل

ځمکه شنه لمنی شنی دی خسه عجیبه تماشی دی
اوس خامخا خو ښیری دی وختو کښی دهرچا سیل

نوی وخت او تقاضا ده دکار لورته بسم الله ده
راخی وگوری پتو کی دبز گرو دها ها سیل
دخلمو جوړی لښکری پیغلی درومی ډلی ډلی

هلته کاندی دگل خواکی د بلبل او دپورا سیل
حرکت کی برکت دی د زحمت پسی راحت دی

په همت او کار کی پت وی د ژوندون او دمعنی سیل
ای ظالمه سخت په زړه یی رحم نلری نوخه یی

خه په مینه مینه کړی ته دخوارانو دژبا سیل
نوی ژوند اوتازه گی ده ښه دوره ده او ښادی ده

طبیعت دی نن جوړ کړی په هرلو رد سینما سیل
خومره ښه وخت دی تیر یی وی زړه پری نه مریزی

سترگی کله مری شوی چه کوی دگران اشناسیل
پیغلو و تمبل گلونه ورته ډک شوور بلو نه

هلی و گوری ملگر و دمینو دخندا سیل
داموسم خود بدلون دی نوی ژوند نوی قانون دی

که خدمت دوطن وکړو بیا به یی وکړو دلور تیا سیل
مرا ویتو ب دمنځه تللی دخوانی موسم راغلی

خای په خای کلی په کلی شته دحسن او ښکلا سیل
نقاشی دسرو گلانو مو سم کړی به هر لوری

«غمشریک» وایی ملگرو راخی وکړو دصحرا سیل
محمد هاشم «غمشریک»

شمشیر بازی

باصطلاح فرانسوی «اسکریم» و بقول انگلیسی زبانان «فیستنگ» یکی از ورزشهای اصیل جهان است. مبارزه با شمشیر در پهنه تاریخ باقواعد و اشکال گوناگون صورت میگرفته، اگر چه شکل سلاح با یکدیگر متفاوت بوده است ولی دریک موضوع همه باهم یکسان بوده اند. دفاع ازخویشتمن و درهم کوبیدن طرف مقابل. قدامت این ورزش از دوهزار سال پیش از میلاد ثبت شده است. در معابد مصر نقوش وجود



دارد که تاریخ آنرا ۱۱۹۰ سال قبل از تولد مسیح ذکر کرده اند.

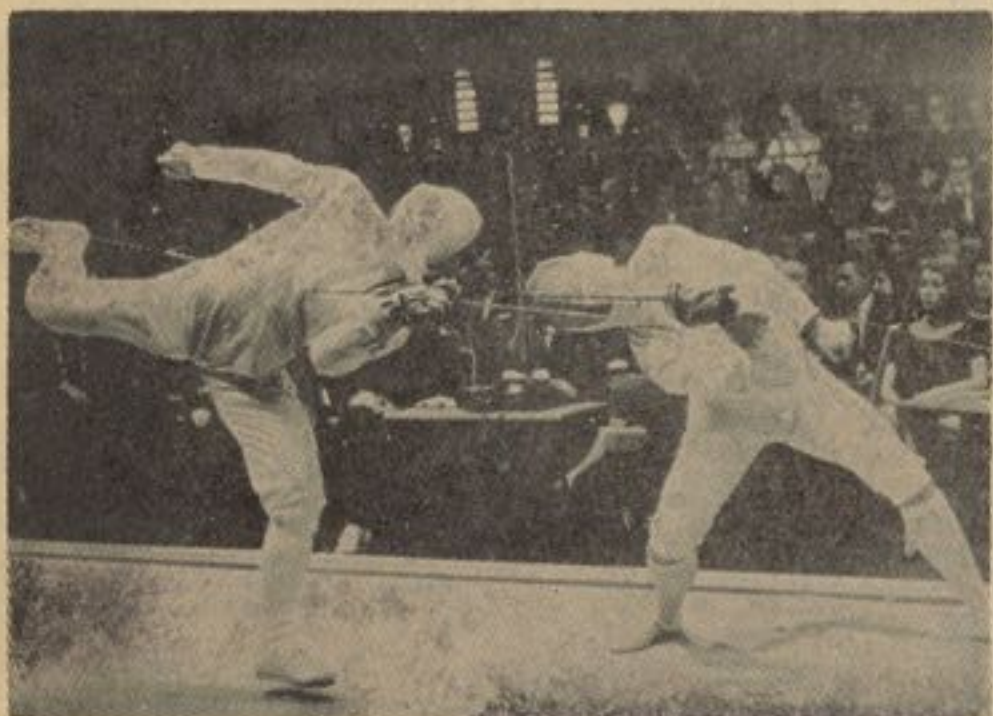
انواع شمشیر :

در مسابقه های جهانی و بازی های المپیک سه نوع شمشیر بکار برده میشود که مشخصات متفاوتی دارند آخرین قوانین در مورد شمشیر بازی که در کنگره جهانی ۱۹۴۵ تدوین شده است مشخصات اسلحه را چنین بیان کرده است.

سابر

طول سابر تا ۱۰۵ سانتیمتر وزن آن حد اکثر ۵۰۰ گرم. بیست مسابقه در سالن سر پوشیده بطول ۱۴ متر و عرض ۲ متر.

فلوره :



خوانندگان ارجمند و گرامی مجله ژوندون!

ما آرزو داریم در سال روان برای پیشبرد مفکوره های ملی، اجتماعی،

اقتصادی، فرهنگی، سپورتی و غیره و برمو موضوعات مختلف حیاتی روشنی

انداخته و میز مدور را با وجود آورده

و مطالب مختلف را مورد بحث قرار

داده یا استفاده از مفکوره شما

جوانان ابر معلومات خود بافزایم.

آدرس: انصاری وات مطبعه

دولتی مدیریت مجله ژوندون.

سالی که نیکوست

از بهارش پیداست

سال نو فرار سیده و مادر آستانه یک زندگی نوبه امید فر دای بس دل انگیز و مطلوب قدم به مرحله نوین زندگی خود میگذاریم.

برف های یی هم زمستان پارسا بشارت یک فصل حاصل خیز راداده

وبه مقوله گذشتگان سالی که نیکوست از بهارش پیداست امید داریم سال ۵۲ برای مایک سال موفقیت، آمیز محسوب گردد.

و جوانان ما ملتفت این نکته گردند که وظیفه آنها هر روز سنگین تر شده میرود و مکلفیت آنها در قبال وطن پیش از پیش سنگین تر میگردد زیرا جوان است که باید متوجه گردد که دنیای نو، زندگی نو، جهان نوا از آنها انتظار های دارد.

امید داریم سال جدید طلیعه فرخنده یک سال نیک برای همه جوانان ما محسوب گردد و در تمام مراحل زندگی یک سال بی سابقه

و فرا هوش ناشدنی محسوب گردد.

کنون که بر آغاز این سال فرخنده قدم میگذاریم به تمام جوانان کشور شاد باش قلبی خودهارا تقدیم و سال نورا به همه تبریک گفته و موفقیت تمام خوانندگان ژوندون را تمنی میکنیم.

بارجال گذشته جهان آشنا شوید

متر نیخ

پرنس کلمنس لوئر و نئسل متر نیخ در ۱۵ مه ۱۷۷۳ در کبلنتز متولد شد. در استرا سبورک و ماین تحصیل کرد. در سن ۲۸ سالگی به مقام وزارت فرا نسوای اول رسید. از ۱۵۱۸ ببعداو برجسته ترین و فعال ترین شخصیت سیاسی ارو پابود.

انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه در تمام کشور های اروپایی از جمله اتریش تاثیر بسزایی گذاشت و دولت وین سقوط کرد لذا مترنیخ به انگلستان رفت و در ۱۸۵۱ از سیاست کناره گیری کرد و در قصر ژوها نسبورک راین منزوی گردید. و سر انجام در ۱۱ ژوئن ۱۸۵۹ در وین در گذشت.

مطقی کمال پاشا (آتاتورک): پسران ۱۸۸۰ در سالو نیک دیده بجهان استانبول زندگی را بد رود گفت.

کشود. در جوانی بخدمت نظام درآمد و در طرابلس با ایتالیا نیا جنگید. در جنگهای بالکان بفرماندهی رسید. و در آغاز جنگ اول جهانی، وابسته نظامی عثمانی در بلغارستان گردید در سال ۱۹۱۶ در خلیج دار دا نل جلوی انگلیس هارا گرفت. آنگاه بفرماندهی سپاه رسید که در جبهه روسیه جنگید. پس از جنگ و شکست امپراطوری عثمانی مردم کشورش را به جنبش واداشت و سپس بدفع یونا نیا پرداخت در ۱۹۲۳ خلافت را برانداخت و بر یاست جمهوری رسید و تا سال ۱۹۳۵ چاربار طبق آراء مردم رئیس جمهور شد وی حروف لاتین را برای نوشتن زبان ترکی معمول کرد. آتا تورک «پدر ملت ترکیه» در سال ۱۹۳۸ در استانبول زندگی را بد رود گفت.

نو یسنده : شیما شیدا

بهارم دیگر هرگز خزان مشو

من آن غروب را بیاد دارم آن غروب سرد و غم انگیز، خشک و بی تفاوت و بالا خره غروب جدایی هارا .
خوب بیاد دارم که بهارم از من گریخته، آه آبا باور گرد نیست واقعا بهار با همه عشوه و ناز، با همه سوز و گداز روزی ناجوا نمردانه بگر یزد و عشاق بیچاره اش را تنها رها سازد آری، آری من آن غروب را بیاد دارم که دیو نا امیدي سخت گریبانم رامی فشرد. آه که چه کشنده است انسان برای بهار، بهاری زیبایی ها بهار مستی ها مست و باو فا گردد اما افسوس از آن که او بگریزد، بگریزد به دور ها، به قله هاویا به عمق دریا ها ...
اورفت ولی هر چه شد من باریزه برگ های خزان ریزه کردیم بعد

عروس سپید پوش ز مستان نغمه کنان آمد و فر یاد زان رفت .
حال از شدت ترس می لرزم نمی توانم آن چه من احساس می کنم روی کاغذ ریزمش . آه خدایی من، مات مانده ام آیا باور کنم مادر طبیعت با شیر صبحگاهی چهره سیاه و چرکین شبرامی شوید ؟ فریاد قاصدان به فر یادم آورد فغان «شاد باش ای طبیعت دیگر باز هم عروس آورده ای» گلها به هیجانم در کشیده از زبان من بشنو ، من بازبان آتشین و لبخند نمکین بر تو «مبارک باد می گویم» آبشاران از شادی چو کودکی که صادقانه سردر آغوش مادر گدازد می گریند .

در جستجوی دوست

« محمد ظاهر خورسند آرزو دارد که در باره شعر و موسیقی و آواز نا شناس با خواهران و برادران هموطن خویش مکاتبه نماید. »
آدرس : محمد ظاهر خورسند متعلم صنف دوازده جیم لیسه سلطان هرات .

محمد اسمعیل نورس - ۱۹ ساله -
علاقمند به سینما و هنر پیشه محبوب راجیش کهنه . مایلم با دختران و پسران هموطن خویش مکاتبه داشته باشم .
آدرس : - مدیریت دفتر داری محاسبه وزارت فواید عامه .
نادر شاه مینه - کابل -



در این عکس شما مشهورترین ستارگان سینما را می بینید که اکثر آنها به شما معرفی شده است. اگر شما آنها را می شناسید اسم هر یک از ستارگان را نوشته به ما بفرستید و بگوید که این ستارگان از کدام ممالک هستند .

لطفا به این آدرس نامه های خود را بفرستید تا نام شما را در مجله چاپ برسانیم: انصاری واپ مطبعه دولتی مدیریت مجله ژوندون صفحه جوانان

آهنگ شبا ویز

آن غوطه ور گردد .

او همچنان راه میرود و بدن آنکه بچپ و راست و یا عقب خود بنگرد گام بر میدارد، گویی یکی از قهرمانان افسانه هایی است که ما دران و مادر کلانها برای او نقل میکردند ... او نیز چون قهرمانان این داستانها اندرز های گفته شده را آویزه گوش ساخته و از ترس اینکه مبادا مصیبتی دامنگیرش گردد از راه راست چشم بر نمیدارد و با اطراف خود نمینگرد

تا اینجای داستان

زهره زن بادیه نشین بعد از آنکه شوهرش بقتل میرسد با دو دختر خود آمنه و هنادی بیکی از شهرهای مصر پناه می آورد و در آنجا هر سه بحیث خدمه استخدا هم میگردند زهره پس از دو سال ناگهان تصمیم میگیرد تا آن شهر شوم را ترک بگوید و هر سه از شهر خارج گردیده شامگاهان پای پیاده بیکی از دهات مجاور میرسند . چند روز بعد ناصر برادر زهره با دوستش میرسد و آنها را با خود میبرد، اما در طول راه در نیمه شبی هنادی را بشکل فجیعی بقتل میرساند . .. آمنه پس از رسیدن بمنزل خانواده سخت رنجور میگردد و همینکه تا حدودی بهبود می یابد، پای پیاده و تنها از چهار دیوار خانه میگریزد و راه شهر را در پیش میگیرد .

خدا نکهدارت ای دختر نورس! کجا میخواهی بروی، مگر پیرا مون حوادث و مصائبی که زندگی برای بیچارگان و تیره بختان و انسانهای ناتوان در کمین نگهداشته، نیندیشیده ای؟ زندگی برای آنها سر چشمه رنج و ضرر و منبع زشتی ها و جرایم است که بتدریج از روی آنها پرده بر میدارد و یکی بعد دیگر مینمایاند.

مگر دوباره افسانه های د هشت انگیزی که روز و شب در دوران کودکی میشنیدی فکر نکرده ای؟ مگر بخاطر نداری که درین افسانه ها از دیو های سخن میرود، دیوهایی که راه را بر رهگذران می بندند و غولهای که ترس و هراس بر آنان تولید مینمایند . . آنها چون بوی رهگذری رامیشنوند از شوق بلعیدن او دندان بهم میسایند و برای فرو بردن گوشت و استخوان او غلیانی پایانی ناپذیر در جوف خود احساس مینمایند رهگذر با قلبی آکنده از خوف و بدنی لرزان از شدت هول نزدیک میشود هرگاه وصایا رانیک بخاطر سپرده و اندر زهارا آویزه گوشی ساخته و فن مقابله با غول صحرائی را از یاد نبرده باشد، نخست بروی سلام می افکند و بدین ترتیب او را به صلح و مدارا وادار میسازد، اما اگر وصایا را بخاطر سپرده، اندرزها را آویزه گوش نساخته و فن مقابله با غول صحرائی را از یاد برده باشد، در همان قدم اول چون لقمه ای در کام او فرو خواهد رفت و دیگر کسانی که انتظار او را میکشیدند نشانی هم از وی بدست نخواهند آورد .

آمنه ، در مقابل این غولهای وحشی که در طول راهت پراکنده اند ، چه آمادگی گرفته ای؟ آنها چنانکه در افسانه ها بتو حکایت کرده اند ، هفت تن نیستند، بلکه عددشان به هفتاد بلکه به صد ها

دختر بدین سان با چهره خون آلود و پیکر ضعیف اما پرتلاش خود راه می پیمود و با استقبال فروغ خورشید ، نسیم صبح و به پیشواز زندگی که تازه از خواب شب بیدار میشد ، میشتافت . .

او همچنان راه میرفت و نور آفتاب از هر طرف احاطه اش مینمود و حیاتی که پیرا موشی موج میزد او را در خود فرو میبرد. اما او ناگزیر بود بحکم غریزه و بحکم سستی و اخوتی که آهسته آهسته در پیکر نا توانش مید وید، از سرعت قدم های خویش بکاهد و بطی تر حرکت کند و هنوز روز به نیمه نرسیده، از «بحر» عبور کرد و نزدیک شام گاهان بیکی از دهات موصلت نمود. آنجا پنا گاهی بود که میتواندست از شر تعقیب کنندگان نجاتش دهد ، لذا در آن داخل شد تا کمی استراحت کند و قوت لایموتی بدست آرد و شب را نزد اهل قریه بسر رساند .

آری ، من خود را می بینم که تنها و منفرد با روحی در هم شکسته و پیکری ضعیف و ناتوان و لباسی ژولیده و یا شبیه ژولیده در راه مذکور گام بر میدارد . . با آنها هم هیچگونه اندیشه ای در باره آنچه ترکش داده ام با خود ندارم و راجع به آینده ای که سوی آن روانم و کسانی که با آنان مواجه خواهم شد، هیچ نوع سوالی از خود نمیکم . . حالت من تاثیر شراب موثر نیرومندی است که بنا م عشق آزادی یادش میکنیم و گاهی حیات ما را تحت تاثیر معجزه آسای خویش قرار میدهد . آیا میترسیدم ...؟ یا اینکه خود را در مصونیت حس میکردم ...؟ نمیدانم! هر دو احساس یکجا در من وجود داشتند و همانطور که شب

حوادث اند و از حادثه ای بسوی حادثه دیگر پرتاب میشوند و بیخبر از سر انجام کار خویشی گام بر میدارند ، تا اینکه روزی با یکی ازین غولهای کریه المنظر و یا غولهای نقاب پوش مواجه میگردد و چون شکاری در چنگال آنها دست و پا میزنند و آنگاه است که انواع رنج و عذاب و اقسام رنجوری و بدبختی بسراغشان می آید و زلت و سر افکندگی دامنگیرشان میگردد و چه بسا که این حوادث بزندگی برخی از آنان خاتمه میدهد . . ؟ !

هنگاهیکه آمنه صبحدم از منزل خانواده چون تیری بیرون جهید و بدون احساس کمترین تکلیف و در ماندگی حرکت خود را بجلو ادامه داد ، در باره هیچ یک ازین مسایل نیندیشیده بود. بلکه او هیچگونه حرکت و نشاطی احساس نمیکرد، و حتی متوجه نبود چون تیر بجلو میرود ، زیرا او فقط در باره یک چیز می اندیشید ، در باره زندانی می اندیشید که از آن گریخته بود و میخواست هرچه زود تر از آن دور گردد و به آغوش آزادی که در انتظارش بود پناه ببرد و در اعماق

میرسد که هر یک بشکلی در طول طریق کمین کرده اند. برخی از آنها در انتظار شکار خود نشسته و برخی در جستجوی آن میباشند ، بعضی آشکارا خود را مینمایاند و بعضی هم در مزارع و کشتزار ها خود را نهان ساخته اند . برخی بقیافه غول کریه المنظر مخوفی خود نمایی میکنند که در او لین نگاه قلب انسان را از شدت هراس میفشارد و بیننده بحکم غریزه میکوشد از آن دوری گزیند و خوشبیین را از شرش نجات بخشد . برخی بقیافه مرد مهربان و یا جوان خوش معامله ای عرض وجود مینماید که دیدارش برای انسان اطمینان می بخشد و قلب بیننده را بسوی خود میکشاند، اما بزودی پناهنده متوجه میگردد که جز غدر و خیانت و جز بدی و شرارت از وی سر نمیزند .

عده ای از آنها در لباس مردان و عده ای دیگر در لباس زنان ظاهر میشوند ، اما همه در حقیقت غولهایی بیش نیستند که دست سرنوشت در راه دختران ناتوان رانده شده تیره روزی چونتو قرار داده است دختران بد بختی که باز بچه دست

وروز در روی زمین از عقب همدیگر فرا میرسند ، آنها نیز در قلب من همدیگر را تعقیب مینمودند .

ازین ناحیه کاملاً مطمئن بودم که دیگر هرگز مادرم را نخواهم دید و صدایش را نخواهم شنید و نیز اهل خانه را نخواهم دید و در هیچ کاری با آنان اشتراک نخواهم نمود و هرگز با آن مرد مجرم جنایتکار قسی القلب مواجه نخواهم شد و ناگزیر نخواهم بود در برابر دستور های خشن او بزانو در آیم و نزدیکش را تحمل کنم . با این احساس آرامش و اطمینان بر قلبم چیره میشد و زندگی بزبیا ترین صورتی برویم می خندید و روحم از آمال و آرزو های شیرین ملامت میگردد و مجموع آن ، قدرت و شجاعت و تحمل شگفتی در من می آفرید و بدون آنکه کمترین احساس خستگی و ماندگی برایم دست دهد ، راه خویش را در پیش می گرفتم .

در طول راه ، مخصوصاً بعد از آنکه از «بحر» عبور نمودم بیاد خواهرم افتادم . راه در نظرم مغموش میشد ، میخواستم بدانم مامای جنایتکار ما در کدام نقطه از جاده منحرف شد تا ما را در آن نفای عریض و طویل ببرد و جرم خود را مرتکب گردد .

همینکه خواهرم را بیاد می آوردم دفعتاً سایه اش در نظرم مجسم میگردد ، میدیدم او همانطور افسرده و فرو رفته در خود ، درست مانند همان روز هایی که بتا زگی شهر را ترک گفته بودیم پیشرویم استاده میشود و من میخواهم نزدش بروم ، دستش را بگیرم و باوی بصحبت آغاز نمایم ، اما ناگهان حوادث گذشته بخاطرم میرسند واقعیت درد ناک برایم روشن میشود و با احساس آن ، چشمه اندوه در قلبم منفجر میشود و یکجا با خونم جریان پیدا میکند ... سراسر بدنم را آتش سوزان فرا میگیرد و اشک چون باران بر رخسار هایم سرازیر میگردد ، و ناگزیر میشوم بگوشه ای از راه پناه ببرم تا دور از نظر مردمان جلو گریه را سردهم .

لحظه ای بعد همینکه از جا بر

میخیزم تا راه بروم ، خواهرم نیز بامن گام بر میدارد و اشباحی که هنگام مریضی در نظرم مجسم میشدند ، پیرامون او و پیرامون می میچرخند و ناگهان ما حولم را اشباح بی شماری فرا میگیرند و من نمیدانم آنها از کجا پدید آمدند ، اما می بینم تعداد شان غزونی می یا بد با هم می آمیزند و صنجه و فریاد شان بگوشم میرسند . از خود میترسم . میترسم مبادا دیوانه شده باشم .

با تمام این وضع در راه خود گام بر میدارم ، از قریه ای بقریه ای و از منطقه ای بمنطقه ای میروم ، گاهی درینجا مهمان میشوم و گاهی در آنجا دست سوال دراز مینمایم نزد خود گاهی در مزارع و گاهی بار دیگر در خانه ها بکار مصروف میشوم . این دونوع احساس بدون آنکه لحظه ای آرامم بگذارند چه در خواب و چه در بیداری بر قلبم هجوم می آورند ... و من پیوسته در بین خانواده خود که از نزد شان فرار کردم و خواهرم و اشباحی که دور او میچرخند قرار دارم .

بدین سان روز ها از پی هم میگذرند و من رو بسوی شرق در حرکت ، بدون شك هدفی در برابر من قرار دارد که بسوی آن میشتابم و آنرا درک مینمایم ، اما نمیتوانم آنرا با تمام جزئیاتش در نظر مجسم سازم ، گویی بصورت غیر شعوری بسایقه غریزه سوی آن کشانده میشوم .

من همچنان رو بسوی شرق روانم ، از هدف خود یک گام هم بسمت راست یا چپ منحرف نمیشوم مگر برای اینکه شبی را درین قریه بگذرانم و یا ساعتی چند در آن قریه دیگر با ستراحت بپر دازم ، اما همیشه رو بسوی شرق در حال سفرم و هر قدر به هدف نزدیک میگردم و هر قدر بشهر فاصله ام کمتر میگردد ، بیشتر احساس اطمینان و خاطر جمعی مینمایم . . . پس معلوم است که هدف من ازینهمه سعی و تلاش رسیدن بشهر است و میخواهم در شهر در میان اهالی آن زندگی کنم و هدفم در شهر ، منزل

ما مور مرکز است که میخواهم به آن پناه ببرم و از اهل این منزل کمک بخوام و در سایه آنها زیست نمایم و قلب خود را نزدشان بگذارم و مخصوصاً آرامش این روح رنج دیده و شفای این قلب مجروح را در نزد خدیجه بجویم .

تا زمانیکه باین منزل نرسیده ام احساس امن و آرامش نخواهم کرد و تا هنگامیکه آن چهره ها راننده ام ، و آن صدا های آشنا را نشنیده ام ، از رنجوری جانگاہ نجات نخواهم یافت . همینکه پا بداخل آن خانه بگذارم دیگر دست مامایم بدا منم نخواهد رسید و ترس و دهشت دیگر بقلبم راه نخواهد یافت . اما اگر اهل خانه بپرسند که تا حال در کجا بودم ؟ بجواب شان چه خواهم گفت ؟ آیا ماجرای خود را یکایک برای شان باز بگویم و یا اینکه اصل مطلب را از آنان بپوشانم ؟ اما اگر اهل منزل از پذیرفتنم انکار نمایند و دروازه خود را برویم ببندند و لطف و احسان و نوازشی را که انتظار دارم ، از من دریغ دارند ، در آنصورت تکلیف من چه خواهد بود ؟ گذشته ازینها اگر خدیجه از من اعراض نماید چه خواهد شد ؟ زیرا شاید او بکسانی از دختران شهر و یا قریه دست یافته باشد که در موقف من قرار گرفته و مثل من باوی در بازی و سرگرمی هاشتراک نماید و بکار هایش رسیدگی کند ؟ هرگاه این خانه از پذیرفتنم خود داری کند ، بکجا خواهم رفت و اگر اهل منزل از قبولم سر باز زنند ، نزد که پناه خواهم برد ؟

۱۳

نخیر ! این خانه همانطوریکه من شناخته ام ، پاکیزه و مرتب است و مرا بسوی خود فرا میخواند ، هیچ مراجعی را رد نمیکند ، بروی هیچکس بسته نمیشود و هیچ مهمانی را از خود نمیراند . همینکه خانه از دور بچشمم میرسد ، بسرعت قدمهایم افزوده میشود ، گویی نیرویی نامریی مرا بسوی آن دفع میکند و یا اینکه باصرار بجهت آن فرا خوانده میشوم بنابراین آن شتابان گام بر میدارم .

از دیدن دودی که از خانه بلند میشود ، آتش مشتعل مطبخ را بخاطر نمی آورم ، بلکه آشپز و سایر خدمتگاران که در ماحول او مصروف فعالیت اند در نظرم مجسم میگردند گویی صدای شانرا میشنوم و در کار با آنها کمک مینمایم و بگفتگوی شان شرکت میکنم ... کم کم بخانه نزدیک کلکین گشاده ای بنظرم میرسد ، از مشاهده آن اطاق خدیجه را بالوازم و اثاثش بخاطر نمی آورم ، بلکه خود خدیجه در نظرم مجسم میشود که در اطاق نشسته و با بعضی وسایل خود سرگرم بازی است و یا برای حاضر کردن درس بسطور کتاب چشم دوخته است تصور میکنم من نیز در بازی کردن و یا آمادگی درس باوی اشتراک دارم و یا برخی از مجلاتی را که او میخواند بشنوم . هر قدر فاصله ام بخانه کمتر میگردد زندگی داخل خانه بیشتر در نظرم مجسم میشود ، گویی در داخل خانه هستم و بجایی که چند ماه قبل بحیث یک جزء این کل داشتم برگشته ام و از نور فیض بخشی که سراسر منزل را در خود فرو برده و بحرکت و نشاط و فعالیت واداشته است . بهره میبرم .

بالاخره به دروازه باغچه میروم و برای داخل شدن از آن هیچگونه ترددی در خود راه نمیدهم پس از مثل همان روز هایی که پس از گذراندن شبی با مادرم و خواهرم بر میگذشتم با گامهای شمرده و استوار جلو میروم و بدون آنکه بماحول خود ملتفت گردم بسرعت از زینه ها بالا میروم . باطاق خدیجه میروم و داخل میشوم ، می بینم بانوی من و دوست من آرام نشسته و بر کتابی چشم دوخته است . قبل ازین همینکه با هم روبرو میشدیم باخنده و شوخی یکدیگر را استقبال میکردیم ، اما اکنون چرا نمیخندیم و شوخی نمیکنیم ... ؟ او چرت زده و گیج است و من طوفان گریه را سر داده ام ؟

سپس او میپرسد - کجا بودی ؟ ... و حالا از کجا می آیی ؟ ... و در طول این مدت دراز چه میکردی ؟ ...

«بریتانیاییان در درازای همه سالهایی که در مصر سپری کردند ، مردم واقعی مصر را شناختند میلیونها سرباز بریتانیایی ، در دو جنگ جهانی ، از این کشور گذشتند . افسران طبقه بالایی را شناختند و سربازان را شناختند . نخستین باری که بریتانیاییان خودشان را با مصریان واقعی روبه رو یافتند ، هنگام تظاهرات علیه بریتانیا بود .»

«سر انتونی ایدن، همانند دالس تنها يك بار ناصر را بر ميز شام ملاقات کرد. برای دومدی که چون ناصر و ایدن کاملاً مخالف هم باشند، به ندرت اتفاق میافتد که بایکدیگر همکاسه شوند .

این دعوت شام از جمله تشریفات اجتماعی نبود، بلکه مقابله ای بود بین نمایندگان دوشمیوه زیست متضاد .

افسران طبقه بالایی را شناختند و سربازان بدکاره گان را شناختند و هوش و گوش شان متوجه کیسه بران، واسطه ها و بچه های بسوت رنگ کن در سر کهای قاهره بود. نخستین باری که بریتانیا بیانشان را با مصریان واقعی روبه رو یافتند، هنگام تظاهرات علیه بریتانیا بود .

افسران طبقه بالایی را شناختند و سربازان بدکاره گان را شناختند و هوش و گوش شان متوجه کیسه بران، واسطه ها و بچه های بسوت رنگ کن در سر کهای قاهره بود. نخستین باری که بریتانیا بیانشان را با مصریان واقعی روبه رو یافتند، هنگام تظاهرات علیه بریتانیا بود .

افسران طبقه بالایی را شناختند و سربازان بدکاره گان را شناختند و هوش و گوش شان متوجه کیسه بران، واسطه ها و بچه های بسوت رنگ کن در سر کهای قاهره بود. نخستین باری که بریتانیا بیانشان را با مصریان واقعی روبه رو یافتند، هنگام تظاهرات علیه بریتانیا بود .

سیمای جمال عبدالناصر

نوشته «محمد هیکل»

بخش چهارم

ترجمه «وز»

By Mohammad Heikal

این دعوت شام به روز بیست و ششم فبروری سال ۱۹۵۵، هنگامی که ایدن به قاهره سفر کرد ، در سفارت بریتانیا بر گزار شد . این امر خیلی شگفتی انگیز است که بریتانیاییان در درازای همه سالهایی که در مصر سپری کردند، مردم واقعی مصر را شناختند . میلیونها سرباز بریتانیایی، در دو جنگ جهانی، از این کشور گذشتند

نیز سایه انداخته بود یکی از راه هایی را میساخت که به سوی میانجا میاید. بریتانیا بیانشان را نشینان اعتماد داشتند و کسانی را چون لاورنس عربستان، گرتزو دبل و گلوب پاشا بادیدی رومانیک مینگر بستند . اینان بر روشنفکران قاهره و اسکندریه اعتماد نمیکردند. بدینصورت ، بر چنین زمینه ای بود که ناصر ، انقلابی که خودش

آیا «ایدن» تظاهر میکرد ؟ «ایدن» هنگامی که باز بان عربی ناصر را خوشامدید گفت، وی را به شگفتی اندر ساخت. سپس در باره قرآن و شعرو ادبیات عربی به صحبت پرداخت. او به ناصر گفت که روز گاری میخواست عرب شناس شود و حیات خودش را وقف مسایل عرب سازد، ولی بعد، سیاست را بیشتر هیجان آور یافته بود . با اینهمه با آن

سرفروشت آینده اش معلوم نبود. کسانی در این دعوت بودند که احساس میکردند ایدن تظاهر میکند و تلاش دارد تا همسر جوانش را زیر تاثیر در آورد . در مقابل، ناصر میخواست که مسایل اساسی طرح شود. هنگامی که ایدن از او پرسید که چرا مخالف پیمان بغداد است، ناصر شرح داد که او نمیتواند در هیچ پیمان دفاعی با

فدر تهای بزرگ شامل شود. اما ایدن آنگونه که دالس، هنگام صحبت بر پیمان بغداد، رفتار کرده بود، رفتار نکرد. دالس گفته هار ابادقت می شنید، ولی ایدن دلنگ و خسته به نظر می آمد. او چنان وانمود میکرد که این گفته هارا قبلا شنیده است. و هنگامی که ناصر سخنهایش را به پایان رسانید، ایدن گفت: «من با همه این استدلالتها آشنا هستم.» ناصر میگفت که به عقیده او پیمان بغداد به انشقاق جهان عرب میانجا مدو مصر را به انزو امیکشانند. گفتگوی او با ایدن ادامه یافت ایدن میگفت که هر گاه حکومت مصر آرزو نداشته باشد، مصر میتواند عضویت پیمان بغداد را رد کند، ولی هنوز نمیتواند فهمید که چرا مصر میخواهد اندیشه خودش را بر بقیه جهان عرب تحمیل کند.

ناصر پاسخ داد: «ماندیشه خود مان را بر آنان تحمیل نمیکنیم. ما تنها نظر خود مان را تو ضیح میدهم و اگر نظر مامورد پشتیبانی قرار میگیرد، برای آن است که این نظر با احساس توده ها هما هنگی دارد.»

ایدن با فشاری میکرد که بر یتانیا بهتر میتواند دریابد که احساسات واقعی مردم عرب چیست و میفهمد که این مردم آرزو دارند در برابر کمونیزم از خود شان دفاع کنند.

در پاسخ، ناصر همان استدللال استرا تیژیکی یکی را به کاربرد که در برابر دالس به کار برده بود. او گفت که چنین دفاعی در برابر کمونیزم باید از داخل این کشور ها مایه گیرد نه از پیمانهایی که در بیرون به میان آمده و هدف این پیمانها محاصره اتحاد شوروی است.

اما او ایدن را تغییر نمیتوانست داد. این مقابله با سردی پایان یافت. روز ششم اپریل سال ۱۹۵۵، ایدن به مقام صدارت بریتانیا رسید. ناصر بیدرتنگ کمیته ویژه بی رامامور ساخت تادر باید که اثرات این رویداد بر روابط مصر و بریتانیا چه

خواهد بود. کمیته نتیجه گیری کرد که ایدن سه جهت را در پیش خواهد گرفت: نخست اینکه، شیخ نشینهای دارای پترول را ساز مان خواهد بخشید تا بر امریکا بیان پیش دستی کرده باشد. دودیکر اینکه، تلاش خواهد ورزید تا برای پیمان بغداد اعضای تازه نفسی در میان کشور های عرب پیدا کند. سهدیکر اینکه، خواهد کوشید مصر را زیر نفوذ در آورد و با تجریدش کند.

رو بهمر فته، به نظر میرسید که مصر روزهای سختی را پیش رودارد.

مقابله غم انگیز.

بدینصورت، هنگامی که در ماه آگست ۱۹۵۵، سلوین لوید وزیر خارجه بریتانیا، به سفیر مصر در لندن گفت که هر گاه مصر تبلیغات علیه پیمان بغداد را متوقف سازد، بریتانیا نیز از تلاش برای کشاندن کشور های عربی به سوی پیمان بغداد دست خواهد کشید، ناصر خوشحال شد.

با اینهم مصر اطلاعاتی به دست آورد که نشان میداد ایدن درباره تصمیمها یش متردد است و وضع صحی خوبی ندارد. در عین حال در درون حزب محافظکار بدگما نیهایی علیه رهبری او به وجود آمده بود و نوشته های انتقادی علیه او در مطبوعات بریتانیا به چاپ میرسید.

سلوین لوید روز اول مارچ سال ۱۹۵۶ به قاهره آمد تا ناصر را ملاقات کند. این رویداد مقابله غم انگیزی بود.

همانشب خبر هایی از اردن رسید که حاکی بود ملک حسین گلوب پاشا را بر طرف کرده است.

وزیر خارجه بریتانیا سخت تکان خورده بود. او با ناصر درباره اردن و موقف گلوب پاشا در آنجا، صحبت کرده بود و ناصر به او گفته بود که وی نباید گزار شهای کسانی چون گلوب پاشا را مبنی برین که مردم اردن طرفدار پیمان بغداد هستند، باور کند. گفت: «من این مردم

رامیشناسم. آنان علیه پیمان هستند کار کسانی چون گلوب پاشا تمام است و از حیات شان چیزی باقی نمانده.»

سلوین لوید یقین داشت که ناصر میدانند چه چیزی در جر یان است و به او میخندد. اما ناصر اطلاعی نداشت که قرار بود گلوب پاشا بر طرف ساخته شود.

در واقع، تا صبح روز دیگر درین باره چیزی نمیدانست.

او به سلوین لوید گفت «فکر میکنم شما حرکت درخشانی نشان دادید» او باور نمیتوانست کرد که ملک حسین بدون دستور بریتانیا گلوب پاشا را بر طرف ساخته باشد.

«سلوین لوید» شگفتی زده پرسید: «درخشان!.. من؟»

ناصر جواب داد: «بلی، این شما نبودید که تصمیم گرفتید؟»

خنده بر سلوین لوید

سلوین لوید فکر میکرد که ناصر آزارش میدهد و تحقیرش میکنند و بعد برای نخستین بار، ناصر در یافت که سلوین لوید میبندارد همه کارها از دست او ست. آنگاه به ابهام اوضاع بنای خندیدن را گذاشت. و البته، سلوین لوید فکر میکرد که ناصر به او میخندد.

پس آنتر، ناصر گفت که سلوین لوید آن روز صبح مثل ماهی سرگیج شده بی به نظر میرسید: «من قا در نبودم وی را قناعت دهم درین مساله بیگناه هستم از طرف دیگر نمیتوانستم از خنده بر آنچه اتفاق افاده بود و به طرز نگرستن او خود داری کنم»

در حقیقت بر طرفی گلوب پاشا کاملا مربوط به اردن بود. ملک حسین خود، به قدرتی که این جنرال بریتانیا بی در اردن به دست داشت حسد میخورد. ازینرو در صد در آمد که خوش را، هما نگونه که نامش پادشاه بود، واقعا پادشاه بسازد

چندروز بعد، ناصر با سر همفری تری ویلیان سفیر بریتانیا صحبت کرد و یکبار دیگر خاطر نشان ساخت

که در باره رویداد های اردن از پیش چیزی نمیداشته است. سفیر بریتانیا گفت که سخن ناصر را قبول دارد و بریتانیا، علی الرغم سوتفاهم میخواهد تا آخرین رمق در پیمان بغداد بماند.

امادین هنگام او ضاع دیگر چاره ناپذیر شده بود. سلوین لوید با وضع خطرناک و دشمنانه بی در بریتانیا روبه رو بود وی از طرف تظاهرها کنندگانی که نام ناصر را بر زبان داشتند، سنگباران شد. آواز های «ناصر... ناصر...» از طرف تظا هر کنندگان به دنبال بر طرفی گلوب ناصر قصدا خواسته است تا ماموریت او را بر هم زند.

هنگامی که سلوین لوید رفت تا متحدان خودش، یعنی ترکها، عراقیان و پاکستانیان را در کراچی ملاقات کند، باز هم در اوضاع بهبودی چندانی رو نما نشد. این متحدان با اضلاع متحده امریکا و بریتانیا قهر بودند، زیرا کشور های غربی واضحا میخوا ستند برای ساختمان بندعالی اسوان پول انداز کنند. این متحدان به این نتیجه رسیده بودند یگانه راهی که میتوان از آن کمک کشور های غربی را به دست آورد، مخا لغت با غرب است. همان کاری که ناصر میکند. آدم میتواند تاثیر گزارش سلوین لوید را، پس از ما موریتش، بر ایدن بیش خودش مجسم کند. بریتانیا نیان سخت خشمگین بودند.

روز نامه های بریتانیا پر از مقاله های خصومت آمیز در باره ناصر بود. روزنامه دپلی تیلگراف مقاله بی زیر عنوان نقشه کبیر ناصر چاپ کرد. ناصر این مقاله را خواند، بریندش و به بالای آن نوشت: «یک نقشه خوب» سپس این مقاله را برای رئیس استخبارات مصر فر ستاد و به او گفت: «وقتی مارا به ار تکا ب چنین اعمالی متهم میسازند، بهتر است این اعمال را مرتکب شویم.»

بقیه در صفحه ۷۶

شام بیست و هشتم ماه جولای سال ۱۹۵۶، صدراعظم بریتانیا به افتخار «نوری سعید» دعوتی در لندن برگزار کرده بود. درین دعوت همه به این نتیجه رسیده بودند که کار «ناصر» دیگر تمام است ولی ناگهان پارچه کاغذی به دست صدراعظم بریتانیا دادند. وی کاغذ را خواند و رنگش از خشم سپید پرید.

شعرا هات و شہر

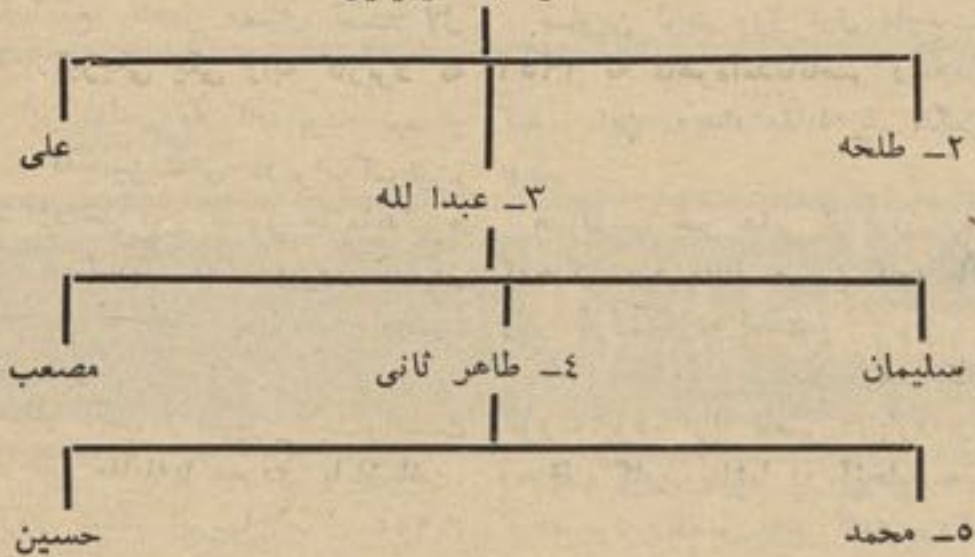
بشار بن برد

بشار بن برد بن یرجوع (یا یرجوخ) عقیلی صریح در مرتبه اول محدثین و از شعرا مجتہدین میباشد. بہ تہمت زندقہ در عصر مہدی بن منصور عباسی بسال ۱۶۷ھ بعد از ضرب ہفتاد درہ مقتول و در بصرہ مدفون گردیدہ است. واحوا لشردر کتاب آغانی مفعول است. (۳)

اینک سنوات جلو س طاهر یان از طبقات سلاطین اسلام : (۴)
طاهر ذوالیمینین سال جلوس ۲۰۵ ہجری مطابق ۸۲۰ میلادی.
طلحہ جلوس ۲۰۷ ہجری مطابق ۸۲۲ میلادی .

عبدالله جلوس ۲۱۳ ہجری مطابق ۸۲۸ میلادی .
طاهر ثانی جلوس ۲۳۰ ہجری مطابق مطابق ۸۴۴ میلادی
محمد ۲۴۸ - ۲۵۹ ۸۶۳ - ۸۷۲ میلادی .

۱- طاهر ذوالیمینین



۱- تاریخ افغانستان جلد سوم ص ۱۸۰-۲-ہمین کتاب ص ۱۰۹

۳- تذکرہ چراغ انجمن بتا لیسف عبدالحکیم رستایسی صفحہ ۲۱
طبقات سلاطین اسلام تالیف استانی لین پول صفحہ ۱۱۶

کہ یکی از شہزادگان تخارستان بودہ است از مشہور ترین شعرا ملی خراسان و معروفترین سرایندگان عربی زبان است کہ روح ادبیات قدیم خراسان را در ادب عرب داخل و عشرت پرستی و تشویق و ترغیب نمودہ و از جانب دیگر از مفاخر خراسان و خراسانیان در برابر عناصر بیگانہ دفاع کردہ است.

این شہزادہ تخارستانی متعصبترین شاعری بودہ کہ لحظہ ای از تحقیر اعراب فرو نمی نشست! و ی روزی این قطعہ شعر خویش را بدون بیم در حضور مہدی خلیفہ عباسی عرب قرائت کرد. (۱)

و ہجانی معشر کلہمبو حلق دام لہم ذاک الحمق
لیس من جرم ولکن غا ضہم شرف العارض قدسدالافق
من خراسانی و بیٹی فی الذی والدی المساء فرعی قد سفق

یعنی «گروہی (از مخالفین) مرا ناسزا گفتند، ہمہ ایشان احمق استند، حماقت ایشان مدام باد، گناہی ندارم کہ مستوجب دشنام باشم ولی آنان ازین غضبناک استند کہ:

شرف من آفاق را فرا گرفته. شرف من از خراسان است و خاندان من بسیار برجستہ و بلند است. و من نیز از فرع آن اصل ارجمند ہستم و بواسطہ سعی خود سر فرازی یافته ام.

روزی خلیفہ عباسی از بشار پرسید: از کجا هستی ؟
بشار بن برد جواب داد: «از آنہایی ہستم کہ سواران بسیار دارند و در کار زار پایدار اند یعنی از اہل تخارستان!

این شاعر ناپیتای خراسانی در حدود دوازده ہزار قصیدہ عربی سرودہ ولی بعد از آنکہ خلیفہ عہد مہدی عباسی اورا در سال ۱۶۷ و یا ۱۶۸ھ قبا تہام زندقہ بضر ب تازیانہ اعدام کرد، قسمت بزرگی از اشعار اونیز از میان رفت. ۲۵»

عبدالحکیم دلوا لیجی «رستاقی» در تذکرہ خود ویرا ابو معاذ تخارستانی خواندہ مینویسد :

دکتر شاعر

صفاریان

موسس این سلا دیعقو پرویکروسر هنگک بوده که با اسیر نمودن محمد بن طاهر آخرین شاه طاهریان سلسله مقتدر دیگری را بنام صفاریان روی کار آورد.

یعقوب پسر رویگر سیستانی و زده قرنین بود. در ابتدا حرفه پدر داشت ولی چون صاحب طبع بلند بود دست از آن شغل بر داشت و در سلك عیاران داخل شد و بسر هنگی عیاران رسید و از آن به بعد سر دار سپاه و حکمران خراسان شد. چون والی خراسان (درهم بن حسین) شخصی بی کفایت بود لشکر یان بروی شوریدند و دور یعقوب را گرفتند همان بود که یعقوب «۲۵۳» سیستان را تصرف کرده بر ترتیب شاه کابل غلبه یافت. بعد پو شنگک و هرات را مستخلص گردانید و در ۲۵۹ هجری خراسان را از چنگ طاهریان بیرون آورد. (۱)

مورخین نسبت یعقوب را چنین مینویسند: نام پدر یعقوب لیث و نام جدش مغدل بوده است و اما اولادی برای یعقوب ذکر نکرده اند که به یاد شاهی رسیده باشد. مدت سلطنت وی بین سنوات ۲۵۳-۲۶۵ هجری ق مطابق ۸۷۸ است که در خراسان حکومت کرده است. شخص دوم برادرش عمرو بن لیث بود که از ۲۶۵ الی ۲۸۷ هجری ق فرمان خلیفه المعتمد حکومت کرد. و در جمادی اولی ۲۸۹ هجری ق درگذشته است.

سومین کسیکه ازین خاندان بحکومت رسیده طا هر بن محمد بن عمرو (۲۸۷ - ۲۹۱ هجری) میباشد. از سلسله لیثیان شخص دیگری که بسطنت رسیده لیث بن علی معروف به شیرلباده بوده که از ۲۹۲ الی ۲۹۷ هجری ق یاد شاه بوده است. محمد بن علی بن لیث آخرین امیر صفاری بود که بدست احمد سامانی در ذی الحجه ۲۹۸ هجری ق اسیر گشت و بدین طریق پس از ۵۱ سال نام آل صفاری از خطبه افتاد ولی انقراض این خاندان سیزده سال طول کشید. گرچه شاهان این خانواده شاعر نبوده مگر به مناسبت اینکه نخستین شاعر زبان دری و پشتو در عهد ایشان ظهور کرده اند لازم دیدم. بذکر اسمای ایشان بطور مختصر به ردازم :-

زیرا چنانکه همه میدانند تا ظهور صفاریان در سیستان و دیگر نقاط خراسان که بدست مجاهدین اسلام کشوده شده بود لسان عربی، زبان رسمی بوده تالیفات و تحریرات و تعلیم و تعلم کاملاً بزبان عرب بود، و نه تنها مجاهدین و مهاجرین عرب بلکه شعرا، علما و مولفین وطنی نیز بزبان عربی تالیف و تصنیف میکردند امثله آن در کتب تاریخ مسطور است:

اما هسته آهسته با فلول نفوذ سیاسی خلافت سلطه ادبی عرب نیز روبز وال گذاشت، و از امتزاج آن با زبان واد بیات محلی مائفاقت و ادب جدیدی ظهور نموده. و چون در عهد صفاریان استقلال سیاسی خراسان تامین گردید، ادب و ثقافت جدید نیز وسعت یافته و بر مرور زمان نهج و قوام کافی حاصل کرد، و از طرف دیگر شعر پارسی بمعنی صحیح کلمه در عصر صفاریان و بویژه به نشویق یعقوب لیث ظهور نموده. زیرا یعقوب از ناحیه سیستان یعنی از صحنه های داستا نهی ملی و حماسی ما بوده است و از ینجهت علاقه شدیدی بزبان دری داشت و تعصب وطن و کینه یعقوب بسایگا نگان معروف است. (۱) تاریخ سیستان درین باره گوید

..... پس شعرا اور اشعر گفتند بتازی:
فداکرم الله اهل مصر والبلد
بملك یعقوبذی الا فضال والعدد
چون این شعر بر خوردند ند او عالم نبود در نیافت. پس یعقوب گفت چیزیکه من اندر نیابم چرا باید گفت؟!

محمد بن وصیف سگری که دبیر رسایل او بود وادب نیکو میدانست بعد از آن روز گار شعر پارسی گفتن گرفت و گویا اول شعر فارسی اندر عجم او گفت.

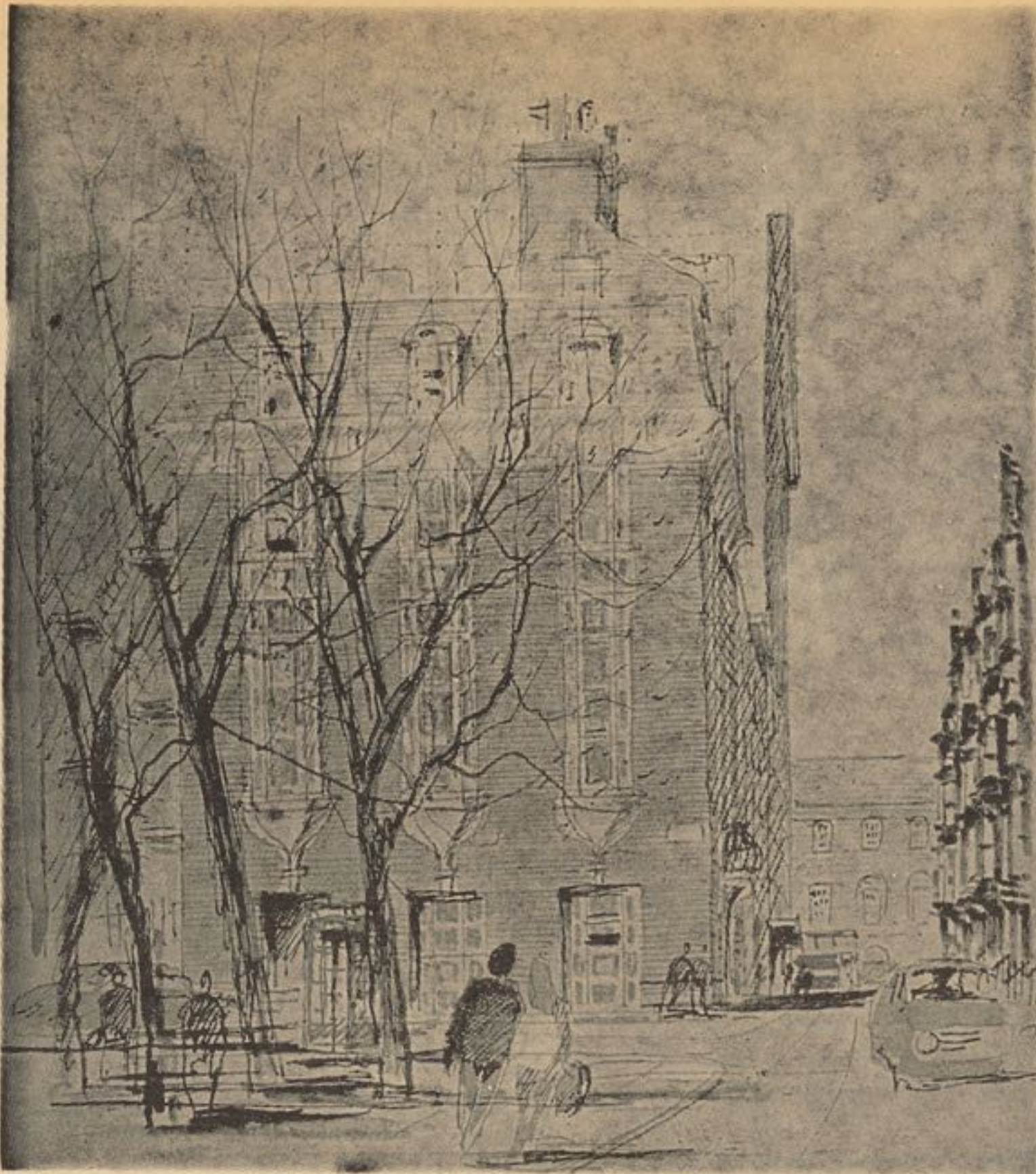
و نیز در بعض تذکره ها آورده اند که یعقوب بن لیث صفاری که در ۲۵۱ هجری استیلا یافته، پسر او روز عید با اطفال جوزمی باخت. و در اثنا یک هفته جوز بگرفتاد و یکی بیرون ماند پسر نومید و آشفته حال گشت. اتفاقاً جوز غلتیده آهسته آهسته بگور سپید. از غالب سرود بر زبان پسر بدرهتا گذشت:

«غلطان غلطان همی رود تالب گو» (۲)
یعقوب این کلام موزون و آهنگدار را شنید و بمذاقش خیلی خوش آمد و بافضلاهی زمان در میان آورد بعد از خوض و مذاقه آن ر امصرعی از بحر هزج یافتند و بنابه فرمان یعقوب بن لیث صفاری مصرعی و بینی دیگر ضم ساخته دوبیتی کردند و رفته رفته رباعی نام شد. اما در شعرای عرب تا حال دوبیتی نام دارد. (۳) خلاصه بدین ترتیب سرودن شعر پارسی درین عهد آغاز شد. و بعد از عصر صفاریان تا امروز ادامه یافت. همچنین شعر پشتو نیز در عصر صفاریان و در یکی از مراکز مهم نهضت ایشان یعنی شهر یسست پرورش یافته، و با استناد کتاب نفیس (پته خزانه) که دران تحقیق و تصریح شده یکی از قدیمترین و فصیح ترین شعرای پشتو زبده الفصی ابوالهاشم بن زید سروانی بستی معاصر یعقوب و عمرو یشا بود.

بقیه در صفحه ۷۴

۱- تاریخ ادبیات فارسی در ی از دکتر جاوید ص ۷۹
۲- تذکره دو لشاه سمر قندی ص ۲۹-۳۰
۳- تذکره سر آزاد ص ۱۳

۱- تاریخ ادبیات فارسی در ی بتالیف استاد محترم دکتر احمد جاوید صفحه ۷۸.



از: باربارا اوستید ال

مارتا: پاسخ داد :

- هه، میآورم .

ولی در بسته خانه نامه یسی برای مارتا نرسیده بودند نلز هم نامه یسی نداشت. این موضوع مارتا را دلننگ ساخت و از یگانه تیلیفون دهکده با هتل شو هرش تماس گرفت. اطمینان داشت که در آن وقت روز شو هرش در هتل نخواهد بود و اطمینانش در ست برآمد. مارتا برای اوبیامی گذاشت و گفت که ساعت شش باز دیگر تیلیفون خواهد کرد. روزبه صورت غیر منتظره یی به نظرش دراز آمد. اینطرف و آنطرف به گردش پرداخت و تپه هایی را که با جامه سبز گیاها و بته ها پوشیده شده بود، طی کرد. سر انجام هنگامی که ساعت شش به هتلی تیلیفون کرد و شو هرش را یافت، احساس بهتری پیش دست داد و فریاد زد:

- سلام، گرا هیم !

شوهرش با اشتیاق پرسید :

- جانم حالت چطور است؟ حانه

بدی که رخ نداده ؟

- همه چیز خوب است، تنها

میخواستم صدای ترا بشنوم . کار

هایت چطور است ؟

- عالیست مطمئن هستی که

همه چیز خوب است . از تنهایی دق

نیآورده ای ؟

مارتا جواب داد :

- خسته نیستم، ولی وقتی تو

اینجا بیایی خو شحال خواهم شد.

گذشته ازین دیگر تنها نیستم. پسر

همکار تجاری تو که نلز گونار سن

نام دارد، به اینجا آمده است و در

بخش دیگر ساختمان زندگی میکند.

به نظر میرسد که گراهیم احساس

آسودگی کرد:

- خیلی خوب شد. این بسیار سخت

است که آدم نتواند به تو تیلیفون

بزند. نمیدانم که چرا گو نارسن در

خانه اش تیلیفون نیآورده است. مارتا

شاید دوری از تمدن برای تو

عشق من برگرد

برگشت ، نشانی از قایق نلزدرد آن دوست داشتنی و مهر بان اما بیچاره

دور و پیش نیافت . ولی به در وازه آمد. پنداشت که نلز فکر کرده است

خودش کاغذی را سنجاق شده یافت اگر سراسر روز را جدا باشند، شب

که روی آن نوشته شده بود: رامیتوانند باهم غذا بخورند.

- برای شب ماهی گرفته برمیگردم.

مارتا قلمی برداشت و بر کاغذ

نوشت :

ودر زیر آن افزوده بود :

هه، ازش خوشم میاید .

- از ماهی خوشتان میاید؟ سپس کاغذ را برداشت و رفت تا

مارتا لبخندی زد و شانه هایش را به در وازه نلز سنجاق کند .

وقتی مارتا بالا انداخت . نلز به نظرش جوان

وقتی شام آماده شد، نلز مارتارا

ناخو شایند باشد .

وقتی اینجا را ببینی ، فکرت را

تغییر میدهم. محل آرام و خاموشیست

آدم جهان و مردم جهان را فرا موش

میکند .

چندین دقیقه صحبت کردند و سو

انجام قرار گذاشتند که یک شام دیگر

به عین وقت ، مارتا باز هم تیلیفون

کند.

وقتی مارتا خسته و مانده به کلبه

نلز به نظرش جوان

وقتی شام آماده شد، نلز مارتارا

صدازد بار اول بود که مارثا به اتاق او میرفت. فرش اتاق را شبیه فرش اتاق خودش یافت.

نلز پارچه سیاهی سر میز انداخته و شمع آبی رنگی را روشن کرده بود. بعد، سلاد را در یک بشقاب چوبی و ماهی را در بشقاب سفالی آورد.

مارثا هنگام صرف غذا گفت: - بسیار مزه دار است. ما همی را خودتان گرفتید؟

نلز در حالی که برای مارثا و این میریخت جواب داد:

- این بار خودم نگرفتم. ولی گرفتنش اشکالی ندارد. درین وقت سال خیلی زیاد است. - باید جالب باشد.

- هست ... بسیار جالب است.

نلز گیلانی خودش رابه رسم سوید نیسا به سلامتی مارثا بلند کرد. وقتی مارثا گیلانی سش را مینوشید، چشمهایش نلز را مینگرست.

مارثا پرسید:

- امروز قایقرانی کردید؟

- ها، فاصله زیادی راپیمودم، وقتی شما رفتید، من حرکت کردم راستی، نامه ای به من رسیده بود؟ - متاسفانه نی. برای خودم هم نرسیده بود.

نلز لبهایش را با عصبانیت گزید:

- پس وجه مشترک کی داریم.

مارثا تقریباً به صورت عمدی گفت:

- من به گرا هم تیلیفون کردم. پس چرا شما هم به کسی که میخواهید، تیلیفون نمیکنید؟

- برای اینکه بریتا جواب نخواهد داد.

مارثا فکر کرد که در لابلای همین چند جمله خیلی همدگر را شناسناخته اند.

نلز دریافته بود که در پشت اندوه مارثا چیز دیگری نهفته است و مارثا میدانست که دعوی شدیدی نلز را از بریتا دختری که دوست دارد، جدا ساخته است.

مدتی در باره مسایل دیگر صحبت کردند. وقتی نان به پایان رسید، قهوه شان را برداشتند و کنار دریا رفتند. نلز توشکجه یکی از چوکبها را بر داشت تا در کنار دریا لباس مارثا آلوده نشود.

در دور ستها، چندتا مرغ دریایی

باسرعت به سوی افق کهر بایسی میرفتند. دیگر در دور نماچیزی نمیبینید.

هر دو خاموشانه نشسته بودند. بعد مارثا گفت:

- فکر میکنید این هوای خوب ادامه یابد؟

نلز به سوی او دید و پرسید:

- واقعا میخواهید درباره هوا با من صحبت کنید؟

مارثا به دریا خیره شد و جواب داد:

- نی ولی میخواهم درباره چیزی که امروز صبح گفتید، از تان سوالی کنم.

- دریا باره چی؟

- امروز صبح گفتید که اگر به استا کهولم بر گردید و بریتا را ببینید، همه چیز درست میشود. ولی حالا میگویند که این کار فایده ای ندارد. آیا شما اینجا انتظار آن را دارید که بریتا پیش تان بیاید؟

- ها، درست است. ولی درین کار

همانقدر چانس دارم که شما در مورد آمدن گراهیم دارید.

چشمهای مارثا ناگهان به پسر جوان خیره شد. او را از خودش رابا کلمه های بیان کرده بود.

مارثا گفت:

- درین صورت، بهتر است همین

حالا اینجا را ترک گویم.

هنوز چانس کوچکی موجود است. من بریتا را دوست دارم او هم عاشق من است. ولی تا وقتی او از مرد دیگری که سر را هس قرار گرفته است جدا نشود، برای من امید وجود ندارد. از همین سبب است که من منتظرم حرکت دیگر را او انجام دهد.

راه دیگری وجود ندارد.

مارثا سرش را خم کرد و اندیشید:

- آیا گرا هم تجارت را بهانه ای قرار نداده است تا به اینجا نیاید؟

نلز با آواز محکمی گفت:

- ببینید، اینقدر زود از میدان

بدر نشوید!

مارثا گفت:

- درست است!

- فردا صبح برای قایقرانی میرویم!

روزهای بعد را هر دو در دریا با نور خورشید به سر بردند. از صبح

تا شب در دریا میبودند قایقرانی میکردند، ماهی میگریفتند، به جزیره های کوچک میرفتند و بشنا میگردند.

پوست تن مارثا قهوه ای شد، موهایش جلایش خاصی یافت و شبها به خاطر کشیدن ریسمان قایق دویدن به دنبال ماهیان سخت خسته میبود.

ویکروز شام، هنگامی که در قایق به سوی ساحل میرفتند، چشمهای نلز به کرانه دوخته شد مارثا نگاه او را دنبال کرد و در ساحل، نزدیک کلبه، دختر باریک اندامی را دید که ایستاده است.

نلز وقتی به ساحل رسید،

خاموشانه پیاده شد و به سوی دختر رفت. دختر همچنان خاموش بود

تا نلز در چند قدمی او رسید. ناگهان دختر چیخ خفیفی کشید و خودش را در آغوش وی انداخت.

لحظهای همدگر را در آغوش فشردند و بعد شروع کردند به بوسیدن همدگر آغاز کردند انگار همه چیز را از یاد برده باشند. مارثا کالایش را از قایق گرفت، از کنار آندو گذشت و به سوی کلبه رفت.

دیری نگذشته بود که دروازه اتاقش تک تک شد وقتی در را باز کرد، نلز را دید که آنجا ایستاده است:

- من و بریتا تصمیم گرفته ایم که

به استا کهولم بر گردیم اسبابهایم را به قایق گذاشته ام و در های بخش دیگر عمارت را هم بسته ام.

مارثا بالبخند گرمی گفت:

- نلز خوشحالم که همه کارهایتان

رو به راه شده است.

نلز باخوشحالی جواب داد:

- تشکر. امیدوارم از شما هم روبه راه شود. حالا بیاید و بریتا را ببینید.

اگرچه مارثا از بریتا خوشش آمد، ولی ملاقات شان مختصر بود و چیزی زیادی نداشتند که بهم بگویند.

هنگام رفتن دختر اول سوار قایق شد و نلز به دنبالش رفت. سپس دخترک دوباره پایین آمد تا آخر کلمه های مارثا را بگوید از شان خیره گشت:

- مارثا، خدا حافظ.

- خدا حافظ.

قایق آرام آرام از نظر ناپدید شد و مارثا برای آنا ن دست تکان میداد.

هنوز چراغ اتاق مارثا روشن بود و او مطالعه میکرد. ناگهان آواز موتوری را شنید. موتور ایستاد و دروازه اش باز شد.

هنگامی که گرا هم به سوی کلبه میآمد، مارثا که با لباس خواب سر راهش برآمده بود، صدازد:

- گراهیم، عزیزم!

در حالی دستهایش را به جلو گرفته بود، به سوی شوهرش دوید.

گراهیم او را در آغوش گرفت، به سختی فشرد و بوسیدش:

- شکر خدا که جور هستی. ازینکه

نمیتوانستم زود تر بر سم، خیلی پریشان بودم.

مارثا اندکی خودش را عقب کشید:

- گفتم پریشان بودی؟ چرا عزیزم؟ کمی عصبانیت سیمای گرا هم

را رنگ داد:

- تو همیشه در ذهنم بودی. وقتی

امشب تیلیفون نکردی، خیلی پریشان شدم.

مارثا انگشتش را روی لبهای او گذاشت.

- تیلیفون؟ عزیزم، همه چیز

فراموشم شده بود. امروز صبح...

خوب، بعدا همه چیز را برایت خواهم

گفت. لازم است که زود به استا کهولم

برگردی؟

- نی، من فقط میخواستم زود تر پیش

تو بیایم. بعد نگاه کن به سوی کلبه

انداخت:

- تو درست گفته ای. اینجا

عالیست!

سپس هر دو به سوی دریا خیره

شد و ستاره های لمرنگ را در

آسمان دیدند. گرا هم آه راحتی

کشید:

- عزیزم، ما بهترین روزها را

را در پیش داریم.

مارثا سرش را بر شان شوهرش

گذاشت درین حال به یاد آورد که

روابطش با نلز کاملاً غیر عاشقانه

بوده است. تنها در آخرین لحظاتی

که از هم جدا میشدند، در چشمهای

نلز احساسی را خوانده بود. و حالا

میفهمید که این نگاه چیست. نگاهی

نزدیک به نگاه عاشقان بود.

(پایان)

دلها همچون بدن نافرود میشوند در مان شازا از کلمات نغمه حکیمان به جوئی

فلاسفه و دانشمندان درباره صنعت گفته اند

صنعت واسطه تر جهان آنچه است که با زبان تعبیر نمیشود .

(گوته)

مادر صنعت های مفید، ضرورت و احتیاج است اما مادر صنایع ظریفه سر شاری و فیضان قریحه است.

(شو پناور)

ادب آموز ملتها تنها صنایع است .

(واگنر)

تاریخ صنایع بما یاد میدهد که هر کجا بلندی کمال باید بدست آورده شود آنجا ملت وقوه خالقه افراد باید با هم کار کنند .

(له وس)

صنعت حقیقت است و حقیقت دین است تحصیل و عمل کردن این دو بمنزله ادای يك وظیفه دینی است.

(ناکه رای)

صنایع بی ریا ترین آینه زمان و نظریات و افکار اوضاع آن است.

اما این حال نباید ما را در برابر ارزش اخلاقی صنایع بی قید و بی علاقه سازد.

(لو بکه)

بلندی پایه صنایع يك ملت را نباید از روی صنعت کاران او اندازه گرفت بلکه از روی شناسندگان و حمایت کنندگان آن صنعتکاران را .

(لازا روسی)

ماموریت خدایی مرد صنعتکار فرستادن نور است به اعماق قلبهای انسانی .

(روبرت شو مان)

هنر چشمه زاینده است و دولت پاینده، اگر هنرمند از دولت بیفتد غم نباشد که هنردر نفس خود دولت است هر جا که رود قدر بیند و در صدر نشیند و بی هنر لقمه چینه و سختی بیند .

(سعیدی)

فرستنده :- محمد همایون

مملك الشعرا بهار راجع به کار گفته است

کار

بروکار میکن مگو چیست کار که سر مایه جاودانی است کار

نگر تا که دهقان دانا چه گفت بفرزندگان چون همی خواست خفت

که میراث خود را بدارید دوست که گنجی ز پیشانیان اندراوست

من آن را ندانم که اندر کجاست بژوهیدن و یا فتن باشما است

چو شد مهر گان کشتگه برکنید همه جای آن زیرو بالا کنید

نمانید نا کند جایی ز باغ - بگریید از آن گنج هر سو مراغ

پدر مردو پوران بامید گنج بکاو بدن دشت بردند رنج

بکاو آهن و بیل کنند زود هم اینجا هم آنجا و هر جا که بود

تضا را در آنسال از آن خوب شخم زهر تخم بر خواست هفتاد تخم

نشد گنج پیدا و لی رنجشان چنان چون پدر گفت شد گنجشان

وجیزه ها

سخن از صلح زدن کار مشکلی

نیست، ولی صلح را محفوظ نگه داشتن

بسی مشکل است .

هر چیز را باندازه خودش ستایش

نماید زاید بر آن زیرا از ظهور ضد

آن نا دانی تو پدید می گردد و عیبش

راجع بتو است نه بان .

(افلاطون)

کاری را که نمیتوانید، ادعای

توانستن آنرا نداشته باشید یا

خاموش باش یا سخن بگو، که از

خاموشی بهتر است .

(یک عالم انگلیسی)

فرستنده : شیر احمد از افغانستان

بانک

زیبایی ای که بدون لطف و ادا باشد

مانند چنگ ما هیگیر است که در آن

طعمه نباشد .

(از: نینان ویلنک لاس)

سه چیز حقیقتا بزرگ در دنیا

اینها است، کوه، بحر و یک شخصیکه

باشوق و ذوق تمام بوظیفه اش مشغول

است .

نیرو و توانایی هر یک از اینها از

تخمینات و سنجش انسانها بدور

میباشد .

(اد وارد باک)

وقتی که طوفان میشود درختان باید

خم و چم بخورند و رنه باد تند آنها را

از ریشه بر خواهند کند .

یک رشته سروارید

محبت اساس زندگی است .

در عالم هیچ افراطی مستحسن تر از افراط در نوازش و تحبیب قلوب نمیشد .

محبت تر دبان رفعت است .

راهی که دلهای پرفصفا را به خداوند پیوند میدهد، بهراتب نزدیکتر و مطمئن تر از راههای است که از میخانه، کلیسا و مسجد بسوی حق می رود .

ایکاش آنها نیکه میخواهند خودکشی کنند، وسیله انتحار را دست زدن بامری خطیر انتخاب میکردند چون اگر درین راه تلف نمیشدند

لااقل بزرگی و جاهمی یافتند پیدا کردن دوست کافی نیست بلکه حفظ آن مهم تر است .

(یک دانشمند فرانسوی)

آنچه را که از عملش حیامی کنی از تکلم آن نیز حیاکن .

(سقراط)

در نزد آزادگان لذت بخشش شیرین تر است از لذت جمع مال .

(سقراط)

فرستنده: پیغله جمیله حافظی



طفلی که بعد از صرف شیر خوابیده و پس از چند دقیقه

بیدار میشود

آیا طفلی که چار یا پنج اونس از شیر مقرر خود را خورده و بعد بخواب میرود و پس از لحظه بیدار شده و چند دقیقه بعد به گریه و غالمغال آغاز می کند چه علت خواهد داشت؟ ممکن است این موضوع بعلمت حباب های هوا که در معده طفل تشکیل گردیده یا تکلیف قولنج و یا تند خوئی طفل بوده و عامل آن گر سنگی نباشد. طفلی مخصوصا که بخواب رفته باشد يك اونس شیر آنقدر مورد اعتنايش نخواهد بود. در حقیقت، اکثر يك طفل وقتی نیمه مقدار شیر معینه خود را صرف نمود بخواب خواهد رفت گرچه ممکن است قدری زودتر بیدار شود.

این موضوع کاملا درست است که گاهی بعدتر باقی مانده شیر بوتل طفل تا آنرا برایش دهید، هرگاه اطمینان داشته باشید که طفل گر سینه و شیر باقی مانده را میخواهد. ممکن (مؤلف) تصور میکنم که بهتر است اولتر متیقن شوید که واقعا گر سینه و ده بطفل موقع دهید تا دوباره بخواب رود و این کار با مشغول ساختن و بازی دادن بجیز دیگر صورت گیرد و یا بدون آن باشد. بعباره دیگر بگوئید تا تغذیه دیگر را برای دو یا سه ساعت دیگر به تعویق اندازید.

طفل که صرف نیمه مقدار شیر بوتل خود را صرف می کند :

ممکن است مادری که طفل خویش را از زایشگاه بخانه می برد دریابد که وقتی نیمه مکمل شیر بوتل می ماند طفل از شیر خوردن باز مانده بخواب میرود. در حالیکه در زایشگاه و یا بیمارستان تمام شیر مقرر بوتل را صرف می کرد ما درمی کوشد تا بطفل حتی يك پرچار يك شماره اول

اجتناب بوتل شیر در وقت خواب طفل در خلال سال دوم:

بعضی والدین ازین که يك طفل در سال دوم عمر خود در وقت خواب يك بوتل شیر می خواهد ناراحت گردیده و اعتراض دارند، هستند والدینی که درین مورد بی اعتنائی کرده و بان قطعاً اهمیت نمیدهند. اگر باین موضوع ارزشی میدهد یکی از پیش بینی ها و احتیاط هایی لازم که می توانید انجام دهید اینست که طفل تا آن گزفتن شیر بوتل را در بستر خود عادت نکیرد. بین سن هفت و ده ماهگی بسیاری اطفال احساس آنرا پیدا می نمایند که بزرگ شده و نمی خواهند تا به بازوان مادر خویش حین شیر خوردن بوتل قرار گیرند بلکه تمایل دارند تا نشسته شیر خود را صرف نمایند و میخواهند تا بوتل شیر را از دست مادر گرفته و خودشان آنرا بدست گیرند.

يك مادر می بیند که طفل علاقه ندارد احتمال دارد طفل را در گهواره یا قفس وی انداخته یعنی در آنجا طفل شیر خود را خواهد خورد و خواب خواهد کرد این کار برای خواب دادن طفل سهل الاستعمال است مگر برای وقت طولانی برای بعضی از آنها غیر ممکن می سازد تا بدون يك بوتل شیر بخواب برود وقتی که مادر بکوشد در سن پانزده یا هجده یا بیست و يك ماهگی طفل بوتل و وقت خواب وی را باز دارد از دادن آن خود داری ورزد) چنین يك طفل دیوانه وار گریه کرده و قادر نخواهد بود برای مدت طولانی ای بخواب برود من (مؤلف) نمی گویم که این علاقه و بستگی به بوتل شیر در بستر دایم روبه تکامل می گذارد و همچنین

کرد و کدام داکتری در دسترس مقدار معینه شیر خود را صرف می شما نبود تا با وی مشوره نماید می توانید فارمول شیروی را برای يك یادو روز با تناسب نصف رقیق نمائید (درین مورد قبلا بحث ظاهر شده) هرگاه عدم قناعت طفل ظاهر شد بفارمول اولی شیروی بر گردید. **تا چند وقت بوتل شیر طفل را که از یخچال خارج نمائید استعمال نموده می توانید؟**

وقتی يك بوتل شیر طفل با درجه حرارت نوشیدن، یا درجه عادی اطاق و درجه حرارت خود شوکار خارج منزل شما باشد در صورتیکه کدام باکتری ای داخل شیر شود بمرعت چندین چند خواهد شد. و بنا بر همین علت است که قابل مشوره نیست بطفلی يك بوتل شیری را دهید که برای چندین ساعت در جاهای مختلف خانه، در بین ریگشا یا گادی گک باشد بی تفاوت است که بوتل شیر کاملا پر باشد یا قسمتی از آن صرف شده باشد

اگر روی ضرورتی بعد از خارج شدن از منزل با طفل دو ساعت بعد باید بطفل شیر داده شود، بمجردیکه بوتل شیر را از یخچال بیرون کردید آنرا در بین کدام خریطه یا یکسی مخصوص که بوتل شیر را سرد نگاه کرده بتواند بگذارید و در غیر آن بوتل شیر را در بین روزنامه ده دفعه به پیچانید (و این کار يك عایق خوبی محسوب شده می تواند) اگر طفلی دارید که بعضی اوقات بعد از آن که نصف بوتل شیر خود را صرف نمود بخواب رفته و در خلال دو ساعت بر صرف باقی مانده بیدار می شود، فوراً بوتل باقی مانده نیمه شیرا دوباره به یخچال بگذارید (من (مؤلف) استفاده چنین يك بوتل را پیش از دو دفعه لازم نمیدانم.



.....

(شکسپیر بسیاری از اثر های خودش را بر مبنای
 نبشته های واقعه نگاران انگلیسی (رالف الن سیتد) پدید
 آورده است . او همچنان از آثار ((پلو تارک))، (تاسیت)
 و سینتوا استفاده کرده است گذشته ازینها، آثار سؤرخان
 گمنامی نیز مورد استفاده و قرا ر گرفته و هملت
 نمونه یی ازین کار اوست .

ارتباط دارد ، به سحر و جادو مری
 اشا رتبا یی کرده است ، اما شکسپیر
 عناصر سحر و جادو و را به حیث
 تهداب اثرش به کار گرفته است .
 دکتر «فرحان» افزود :
 - به همین ترتیب ، نوشته های
 پلو تارک یونانی تاسیت رومی و
 سینتوی ایتالیایی ما خدشکسپیر
 را تشکیل داده بوده است . گذشته
 از اینها ، شکسپیر گاه گاهی از آثار
 مورخان گمنامی نیز استفاد ه کرده
 است . از جمله «هملت» را از یک
 مورخ ناشناس دنمارکی گرفته
 است .
 بر سید م :
 گر وهی برین هستند که اصلا
 شکسپیری وجود نداشتند است .
 نظر شما درین باره چیست ؟
 «فرحان» در جواب گفت :

بودند . شکسپیر بسیاری از اثر
 های خودش را بر مبنای نبشته های
 واقعه نگاران انگلیسی «رالف الن سید»
 پدید آورده است . او این رویدادها
 و آدمها را در چار چوب نمایشنامه
 پرورده و به دلخواه خودش
 دگرگونیهایی در آنها وارد ساخته
 است . به طور نمونه میتوان گفت که
 نمایشنامه «مکبث» از تاریخ اسکاتلند
 اقتباس شده است . اما شکسپیر
 درین ماجرا دست برده است . بر
 اساس نبشته های تاریخی ، حادثه یی
 که در نمایشنامه «مکبث» دیده میشود
 در ظرف هفده سال تشکل کرده
 است . اما شکسپیر سراسر حادثه
 را ، با کلیات و جزئیاتش ، در یک
 محدود زمانی دوسه ماهه گنجاینده
 است . به همین صورت ، «الن سید»
 در نوشته هایش که با این رویداد

راهب نیک نهادی پناه برد و از او
 طلبیاری کند . راهب داروی خواب
 آوری به او نشان میدهد و توصیه
 میکند که شب پیش از عروسی
 خودش آن را بخورد تا دو شبانه
 روز به خواب رود و همه مرده اش
 میبندارند . «ژولیت» همین کار را
 میکند و در نتیجه ماجرای دلخراش
 برای دو دل داده پیش می آید .
 گفتم :
 - به نظر میرسد که حادثه ها و
 رویداد های آثار شکسپیر پیش از
 او موجود بوده است . همچنان
 بسیاری از آدمهای آثار او واقعا
 وجود داشته بودند .
 دکتر «فرحان» گفت :
 - درست است . این رویداد ها
 و آدمها پیش از او وجود داشته

دکتر «فرحان» گفت :
 - باز هم میبینیم که در نمایشنامه
 «رومیو و ژولیت» اختلافهای بین
 خانواده ها مطرح است . درین اثر
 بسیار زیبا ، این اختلافات از طرف
 شکسپیر نکوهش میشود . شکسپیر
 این کوتاه نظری ها ، این پدیده های
 عصر فیو دالی را نکوهش میکند .
 درین اثر میبینیم که بین دو خانواده
 کاپیولت و مونتآگیو اختلافی موجود
 است . خانواده مونتآگو پسری دارد
 به نام «رومیو» و در خانواده
 کاپیولت دختری زندگی میکنند به نام
 «ژولیت» . این دو جوان ، بدون در
 نظر گرفتن نزاع دیرینه خانوادگی ،
 به همدیگر دل میبازند . ولی پدر و
 مادر «ژولیت» دخترشان را وادار
 میسازند تا با مرد دیگری از دواج
 کند . «ژولیت» ناگزیر میشود تا به

شکسپیر ،

این چهره جاویدانی

داکتر «فرحان» میگوید :

((به نظر من ، کارنامه بزرگ شکسپیر همان در هم شکستن قاعده هاست . شکسپیر در برابر قاعده های موجود سربه طغیان گذاشت ، عصیان کرد . این عصیان او به دوشکل تبارز کرده است : وی اصلهای ادبی زمان خودش را زیر پا گذاشت . اصول منطقی زمان خودش را نادیده گرفت .



در برابر قاعده ها و محدود دیتهای موجود ، برای خو دش محدود دیتهایی ایجاد کرده بود مثلا امروز به دست آمده که او هنگام نوشتن ، غا لبسا بازیگر معروفی را که «ریچارد بریج» نام داشت در نظر میگرفت و متناسب به خصوصتهای او اثر مینوشت این بازیگر در زمان او در نمایشنامه های «اتللو» «هملت» «شا لیسر» و «ریچارد سوم» نقش بازی کرد .

گفتم : امروز کاوشگران آثار شکسپیر برین آثار و شیوه کار او انتقاداتی وارد مسیازند . نظر شما چیست؟ داکتر «فرحان» در جواب گفت : - به نظر من راه انتقاد بر شکسپیر ، مثل هر هنر مند دیگری ، بازاست من شخصا فکر میکنم که کارهای شکسپیر نقایصی دارد . مثلا غالبا در آثار او رویداد های بیرون از صحنه با مبالغه بیان میشود به همین صورت ، وی بسیاری از اوقات حادثه های کوچک و غیر اصلی را با رویداد اصلی پیوند میدهد و تما شاگر را گمراه میسازد گذشته ازینها ، امروز نظری موجود است مبنی برین که آثار شکسپیر فاقد انتقاد عمیق اجتماعیت .

«فرحان» سکوتی کرد و سپس افزود : - اما همه اینها ، شکسپیر شکسپیر است ، چهره بسیار درخشان تیاتر جهان است .

(پایان)

لذتبخش نیست . باید این اثرها را به روی صحنه دید . گفتم : - شکسپیر بر هنر مند ان بعد از خودش چه تأثیر برجسته گذاشت ؟ گفت :

هنرمندی چون شکسپیر نمیتواند بر هنر مندانی که پس از او می آیند اثری به جا نگذارد . شکسپیر بر هنر مندان بعد از خودش اثر گذاشت و بسیار هم اثر گذاشت .

این اثر گذاری چنان است که شکسپیر تا اندازه زیاده ای از خود را مرهون این هنر مندانی بعدیست مثلا «الی سینک» آلمانی که از خوا خواهان سرسخت شکسپیر بود ، در معرفی شکسپیر به جا معنی آلمان نقش مهمی را بازی کرد . «گویتته» «هوکو» هر دو از شیفتگان شکسپیر بودند در باره او و مقام بزرگش خیلی چیزها نوشته اند . درین باره سخنی از «گویتته» به یاد دارم که میگوید : «شکسپیر زوا نشناس بزرگسیت و ما از آثار او رموز واسرار روان آدمیان را میا موزیم .» باز هم بن جانسون ، نمایشنامه نویس معاصر درباره او گفته است : «شکسپیر به عصر و اجدی تعلق ندارد . او متعلق به همه اعصار است .» داکتر «فرحان» افزود :

هنگام بررسی آثار و شیوه کار شکسپیر ، به نکته جالبی بر میخوریم بدین معنی که او ، با وجود عصیان

که ساحت فراخی را در بر میگیرد . بدین معنی که اثرهای او برای گروه بخصوصی از مردم به وجود نیامده است آثار شکسپیر رویهم رفته برای همه لذتبخش و خوشایند است . «فرحان» ادامه داد :

«آدمهای شکسپیر آدمهای زنده و بارو حی هستند . شکسپیر در آفرینش آدمها ، با همه عمق و ژرفنای درونشان ، سخت چیره دست است . او میتواند در اعماق روان آدمهایش فرو رود و از آن اعماق سخن بزند . حتی اگر با این آدمها همدردی هم نداشته باشد ، میتواند جهان را با تمام جزئیاتش از دیدگاه آنان ببیند و این آدمها را ، خواه کمیک باشند و خواه تراژیک ، زنده و پذیرفتنی جلوه گر سازد . شکسپیر هنر مندانی پرکار و دقیق است . حتی در آفرینش آدمهای کوچک درجه دوم و سوم اثر هایش بسیار حسابی و سختگیر است و میکوشد تا چهره های این آدمها را کوچک و غیر اصلی را نیز به صورت چشمگیری پر دازد و ازینرو ، نمایشنامه های او از لطف معنی ، عمق موضوع ، قدرت ترکیب و زیبایی رنگ آمیزی بی نظیر سرشار است . او جهانی آفرید که آدمهایش خواه مثبت و خواه منفی ، درین جهان جاودانه دارند .

داکتر «فرحان» افزود : - یک ویژگی کارهای شکسپیر این است که در خواندن چندانی

بلی ، مردمانی وجود دارند که فکر میکنند اصلا شکسپیر وجود نداشته و اثرهایی که امروز به نام او یاد میشود ، به دست «فرانسویس بیکن» نوشته شده است . ولی کاوشها و بررسیهای بسیار ژرف و گسترده نشان میدهد که این نمایشنامه نویسن بزرگ براسستی وجود داشته است . من شخصا در باره وجود شکسپیر شکئی ندارم .

گفتم : - به نظر شما کار بزرگی که شکسپیر انجام داده است چیست؟ «فرحان» لختی فکر کرد و سپس گفت :

- به نظر من کارنامه بزرگ شکسپیر همان در هم شکستن قاعده هاست . شکسپیر در برابر قاعده های موجود سربه طغیان گذاشت عصیان کرد این عصیان او به دوشکل تبارز کرده است : نخست اینکه وی قاعده ها و اصلهای ادبی موجود زمانش را زیر پا گذاشت و دیگر اینکه اصول علمی و منطقی زمان خودش را نادیده گرفت . از همینجاست که در آثار او خوارق ، موهومات و معنیها موج میزند .

«فرحان» افزود : - در پهلوی این عصیان ارزشمند اثرهای او مملو از گونه بی ظرافت و بشر دوستیست . شکسپیر عواطف و احساسات انسانی را ساخت استادانه بررسی و ترسیم کرده است . از ویژگیهای آثار شکسپیر یکی این است

بابی فیشر، مو تسارت شطرنج

اضلاع متحده را گرفت و هنگامی که پانزده سال داشت، به حیث جوانترین استاد بزرگ (گرانند ماستر) شطرنج در تاریخ جهان شناخته شد. در همین هنگام بود که به فکر قهرمانی جهان افتاد. در مسابقات جهانی دوبار پشت سر هم شکست خورد و چندین سال دیگر از شرکت در مسابقات جهانی خود داری کرد. در آن هنگام ادعا کرد که روسها از ساخته کاری کار میگیرند و برای غربیان ناممکن است که قهرمانی را از روسها بر بایند. سرانجام بار دیگر به صحنه آمد. مبارزه «فیشر» برای به دست آوردن قهرمانی جهان در سال ۱۹۷۱ آغاز شد. درین هنگام در یک سلسله مسابقات پیروزیهای درخشانی به دست آورد. درین مسابقه ها «مارک تایمانوف» روسی و «بنت لارسن» دنمارکی را با گرفتن شش نمره در برابر صفر شکست داد. پس از آن قهرمان جهان، یعنی «تگران پتروسیان» از اتحاد شوروی با گرفتن

«فیشر» میگوید که حاضر است با هر کسی مسابقه دهد، به شرطی که پول خوبی در میان باشد - هر چنانچه دهد و یا هواخواه چنانچه دهنده باید صد هزار دالر را در میان بگذارد. همین طور از «بابی فیشر» خواسته شده است تا در برابر پول اجازه دهد تا مش را بر فرآورده های صنعتی بگذارند. از او خواسته شده است تا کتاب بنویسد و برای یک سندیکای شطرنج ستون مخصوصی را نوشته کند. صاحب یک موسسه نشراتی به او پیشنهاد کرده است که هرگاه زندگینامه خودش را بنویسد، شصت و پنج هزار دالر پیشکی در اختیارش گذاشته خواهد شد. همین چند سال پیش بود که هیچ کسی گمان نمیکرد وی به قهرمانی جهان برسد. پیروزیهای وی، به حیث پسری تازه جوان، بسیار شگفتی انگیز بود: در چارده سالگی قهرمانی

میپوشد، نکتایی میبندد و حتی بوتهای چرمی به پا میکند. برخورد های اجتماعی را نیز بسبب بودی بخشیده است. با اینکه هنوز بغیر از شطرنج چیز دیگری نمیداند و بغیر از شطرنج، متوجه چیز دیگری نیست. هنوز دمدمی مزاج است، چند تا دوست معدود دارد (به نظر میرسد که در خارج حلقه های شطرنج هیچ کسی را نمیشناسد) در بازه زندگی خصوصیش صحبت نمیکند و هر جا میرود، تخت شطرنجش را با خودش دارد. فرزند شطرنج است. تا این آخرها پول مهمی به دست نمیتوانست آورد. ولی حالا همه چیز دگرگون شده است. «فیشر» به حیث برنده مسابقه قهرمانی جهان پول هنگفتی را به جیب ریخت: یک صد و شصت هزار دالر به دست آورد. (در حلقه های شطرنج پنج هزار دالر برای جایزه اول خیلی زیاد است) بغیر ازین مبلغ پول فراوانی در راه است.

«بابی فیشر»، قهرمان شطرنج جهان، در زمان خودش به افسانه ای تبدیل شده است. به «فیشر» لقبهای زیادی داده اند که در میان این لقبها، یکی آن بسیار جالب است: «بابی فیشر موزارت شطرنج». این لقب به او هنگامی داده شد که در سال ۱۹۵۷، به عمر چارده سالگی، مقام قهرمانی شطرنج را در سراسر اضلاع متحده به دست آورد. در آن روزها پسر روبه بلوغی بود که عطشی سوزان برای بازی شطرنج داشت. پسری بود دمدمی مزاج و بد گمان که بغیر از پیراهنهای سیورتی و بوتهای کرمچ چیز دیگری نمیپوشید. در آن زمان چیز دیگری نمیدانست، مگر شطرنج و متوجه چیز دیگری نبود، مگر شطرنج. امروز که بیست و نه سال دارد، مردیست با اندام ورزیده که بلندی قامتش به یک متر و هشتاد و پنج سانتی میرسد، اندامش متناسب است و شانهای پنهانی دارد. حالا هر وقت لازم افتد، لباسهای رسمی



شطرنج جهان اوست و او درین جهان مسلط است ...

«فیشر» درس چارده سالگی مقام قهرمانی شطرنج را در سراسر اضلاع متحده امریکا به دست آورد و هنگامی که پانزده سال داشت، به حیث جوانترین «گرانده ماستر» شطرنج در تاریخ جهان شناخته شد.

شش و نیم در برابر دو نیم نمره غالب شد. بدین صورت، این نابغه شطرنج آماده رو به روشمندن با قهرمان اتحاد شوروی، یعنی «بوریس اسپاسکی»، گشت: مسابقه صورت گرفت و نتیجه آن دوازده و نیم در برابر هشت و نیم نمره به سود «بابی فیشر» پایان یافت.

هدفی که «فیشر» برای خودش برگزیده بالاتر از قهرمانی جهان است. او میخواهد به حیث بزرگترین شطرنج بازی شناخته شود که تاکنون تاریخ به یاد دارد.

در حال حاضر، هر شب در کلبه های شطرنج نیویارک، صحبت درباره «فیشر» فیصدی بزرگ گفتگوها را تشکیل میدهد.

شطرنج، باسی و دو مهره و شست و چار مربعش، جهان «فیشر» را میسازد. و او درین جهان مسلط است، بالاتر از همه قرار دارد. درین جهان، بانروی خودش همه چیز و همه کسی را در هم میکوبد. در همین جهان است که او بر اندیشه ها پیروز میشود، مغز هارا شکست میدهد، درین باره خودش میگوید که هر وقت حریفش زیر فشار قرار میگردد، هیجان او افزایش مییابد. هر وقت حریفش با شان میشود، هیجان او نیز تسکین مییابد، درین عملیه «من» او بیشتر شکل میگردد و برپامیایستد. شطرنج تنها تنظیم درست مهره هانیست، چیزی بیشتر ازین است، تبارز شخصیت است. بازی شطرنج نیاز مند تخیل و آفرینندگیست. نیازمند توانایی در دیدن و احساس کردن امکاناتیست که مغزهای عادی از درک این امکانات عاجز است. به سویه بلند تر، بازی شطرنج یک مقابله روانیست.

چند سال پیش داکتر «بن کارپمن» در مجله «سایکوانا لیتیک ریویو»، مقاله ای درباره روانشناسی شطرنج نوشت. درین مقاله اش، بخش بزرگی را به شرح سبک «ایمانویل لاسکر» آلمانی وقف کرد. «لاسکر» از سال ۱۸۹۴ تا سال ۱۹۲۱ قهرمان جهان بود. «لاسکر» روانشناس برجسته ای به شمار میتواند رفت. او آگاهانه باخلاهای ذهنی حریفش بازی میکرد. بنا بر گفته داکتر «کارپمن» عنصر اساسی بازی «لاسکر»، «جنگ اعصاب بود.

او تخته شطرنج را به حیث وسیله ای به کار میبرد تا با این وسیله با دستگاه عصبی حریفش بجنگد و میدانست که چگونه این دستگاه را ویران سازد. «لاسکر» در آغاز حرکت های ضعیف و نادرستی انجام میداد. وبعد، ناگهان حرکت های عالی خودش را شروع میکرد. درین هنگام اعصاب حریفش پاره میشد و معنویا تشش در هم فرو میریخت - نتیجه روی تخته شطرنج هویدا میگشت.

سبکها فرق میکنند. برخی از شطرنج بازان، چون «لارسن» ویا قهرمان سابق شوروی «میخائیل تال»، قمار باز هستند. اینان رومانیکهایی هستند که برای حمله های برق آسا و دادن قربانی آماده اند. برخی دیگر، چون «پتروسیان» محتاط و حتی ترسو هستند. بعضی دیگر، چون «کاپابلانکا» کیوبایی در گذشته، و «اسپاسکی». در حال حاضر، کلاسیکهایی اند که روشن، مستقیم و با گونه ای از آهنگ، بازی میکنند. به همین صورت، شطرنج بازان بیش از حد مدرن و آوان گارد نیز وجود دارند که به شیوه التقاطی شطرنج میزنند و اینان رویهمرفته اکثریت را میسازند. یک شطرنج باز کلاسیک نمیخواهد با شطرنج باز رومانیک، چون «تال»، روبه رو شود. شطرنج باز کلاسیک میخواهد که بازی به شکل ساده و دریک مسیر درست تحلیل شده صورت گیرد. هرگاه چنین شطرنج بازی، به کسی چون «تال» فرصت دهد که نبوغش را نمایان سازد، ناگزیر خواهد بود که دست به خود کشی بزند.

«بابی فیشر» همانند «کاپابلانکا»، سبکی کلاسیک دارد، او میتواند به بازیهای ترکیبی دست بزند و حاضر است قربانی بدهد، ولی معمولاً نمیخواهد بازی را پیچیده سازد. در عوض میکوشد برای بازی تیمی به دست آرد و بازی را در چار چوب همین تیم (Theme) پیش ببرد حافظه اش حتی برای استادان بزرگ شگفتی انگیز است. یک شطرنج باز بزرگ باید در ذهنش هزار ها آغاز «کتابی» داشته باشد در مسابقه های امروزی، تقریباً ده حرکت نخستین به شکل «کتابی» صورت میگیرد و این حرکتها رویهمرفته شکل خود به خودی دارد در درازای صد ها سال حرکت های آغاز شطرنج چنان تحلیل شده بوده است که دیگر نمیتوان حرکت تازه ای را به میان آورد. شاید گاهی یک شطرنج باز حرکتی را انجام دهد که صد سال پیش خیلی عام بوده است و امیدوار باشد که این حرکت برای حریف نا آشناست و به این ترتیب بکوشد ذهن حریف را از «کتاب» منحرف سازد. «لارسن» در نخستین بازیهای «فیشر»، از همین شیوه کار گرفت و با تأسف دریافت که «فیشر» با این حرکت آغاز کاملاً آشنا بود. و این البته

استثناء است و بسیاری از شطرنج بازان امکان دارد در آغاز راه شان راگم کنند.

شطرنج بازان ورزیده، در آغاز مرتکب اشتباه نمیشوند و این امر برای شطرنج بازان غیر حرفه ای چندان مفهوم نیست. شطرنج بازان غیر حرفه ای خواهند گفت که پس از چند حرکت نخستین، لایتناهی امکانات در بازی پدید می آید که بسیاری ازین امکانات نادرست است. هر آغاز تیمی دارد و هر کس ازین تیم انحراف کند، کیفر خواهد دید. از همینجاست که یک شطرنج باز ناتوان نمیتواند در برابر یک استاد بازی کند. استاد همه آغاز هارا میداند و میتواند بر اشتباه های کوچک انگشت گذارد. بسیاری از بازیها پس از سی یا چهل حرکت به باخت یکی از بازی کنندگان میانجامد و این باخت به خاطر محاسبه نا درست آغاز است. در چنین بازیها تحلیلگران غالباً میگویند «او پس از حرکت هشتم دیگر کارش تمام شد.»

اما اگر بازی شطرنج تنها یک امر به حافظه سپردن آغاز هامیبود، امروز جهان هشتاد و دو استاد بزرگ نمیداشت، بلکه روی زمین پر از استادان بزرگ شطرنج میبود شطرنج چیزی خیلی بیشتر از به حافظه سپردن است. درین بازی یک عنصر نیرو مند آفریننده وجود دارد و همین عنصر است که یک استاد بزرگ خوب را از شطرنج باز جاویدان جدا میسازد این عنصر شبیه همان چیز یست که «موزارت» را از «کارل دتیرز وان دیتر» شد ورف» جدا میکند. نابغه شطرنج، همانند ریاضی دان و آهنگساز

بقیه در صفحه ۷۸

هدفی که «فیشر» برای خودش برگزیده، بالا تر از قهرمانی جهان است. او میخواهد به حیث بزرگترین شطرنج بازی شناخته شود که تاکنون تاریخ به یاد دارد.

اندکروز کم

در چوکات تشکیل دولت فقط شعبه ای بنام مدیریت طبیه داشتیم و بس

موسسه صحت عامه:

منظور از تاسیس این موسسه صحتی جلو گیری از آفات فزیکتی، روحی تاثیرات و عوامل ناگوار محیطی و امراض ساری استحالوی مصئونیت و تقویت سلامت خانواده و جامعه است که این عوامل البته به طولانی شدن حد و سطحی حیات، رشد و انکشاف و بیکار انداختن نیروی جسمی و فکری افراد یک کشور و توسعه اموراتصا دی

اجتماعی و فرهنگی می انجامد این موسسه که در سال ۱۳۴۱ سنک تهادب آن گذاشته شد در سال ۱۳۴۱ تکمیل و شروع به فعالیت کرده و در سال ۱۳۴۳ رسماً افتتاح گردید.

موسسه صحت عامه دارای لابراتوار های مجهز بوده که باشعب فرعی آن در مرکز و ولایات میتوانند موضوعات اپیدمیولوژی و تشخیص راکه مامول طب و قایوی و معالجوی است در مملکت پر آورده سازد.

این لابراتوار ها در شقوق میکرو بیولوژی، کیمیا و دهمتو لوزی فعالیت های متعددی را انجام میدهند شعبات میکرو بیولوژی این لابراتوار ها عبارت اند از شعبه انتر و باکترس شعبه پرازیتو لوزی، طرق تنفسی توپر کلوز، کولرا، باکتر یولوژی عمومی آب، سیرو لوزی و اوسا ط ذریعه و تقسیم آنها در شعبه انتر و باکتر یسی عوامل مرضی سلمونیل و کولرا مطالعه گردیده و نمونه های مختلف مواد مرضی درین شعبه مورد تدقیق قرار گرفته و عوامل مرض تثبیت میشود.

لابراتوارهای تحلیل و تجزیه مواد مرضی در شفاخانه ها و موسسات در تشخیص امراض اقدامات موثری بعمل آورد.

بعد از طرح پلانهای انکشافی مملکت شفاخانه های جدید و عصری اعمار و حاضر خدمت گردید و در نقاط دوردست برای واری از امور صحتی شفاخانه ها و مراکز صحتی بصورت پو لی کلینیک دایر گردیده و تا اندازه زیادی تسهیلات در معالجه مریضان فراهم شد.

شفاخانه های عصری مانند نادر شاه روغتون، ابن سینا روغتون، وزیر نتون، وزیر اکبر خان روغتون و کلینیک ها و پولی کلینیک ها علاوه بر تدای مراجعین در بلند بردن سویه علمی دکتوران جوان افغان بصورت مرکز تربیوی نیز فعالیت دارند و همچنان موسسه صحت عامه تاسیس گردید.

مدیریت مستقل طبیه به سویه وزارت صحتیه در تشکیلات دولت فعالیت خود را آغاز نموده در طرح پروگرامهای طب و قایوی خدمات شایانی را انجام داده است، در کابل و ولایات شفاخانه های عصری و مجهز چه برای طبقه ذکور و انات اعمار گردیده و تطبیق واکسین های چیچک، محرقة و عند الایجا بکولرا بصورت مجانی به سیستم عصری توسط تیم های طبی صورت گرفته و دامنه این فعالیت ها به پیمانسه وسیع و مکمل تری دوام دارد.

چون در طب عصری اصول تدای نظریه طب یونانی فرق بارزی دارد بنابراین برای معالجه مریضان تدارک ادویه و وسایل تشخیصی از قبیل اکسریز و لابراتوار لازمی و حتمی بود. لذا وزارت صحتیه با تاسیس دیبوی عمومی ادویه در تورید ادویه مورد نیاز مندی شفاخانه ها و اهالی و با اعطای جواز نامه به دواخانه های شخصی این مشکلات را مرفوع نموده با نصب دستگاه های اکسریز و بیکار انداختن

قبلا در مورد طبابت یونانی و طرق تطبیق ادویه آن و اینکه به چه مشکل مردم ماز دراهای به اصطلاح رسمانه بخاطر تدای امراض استفاده بعمل می آوردند و اینکه تقریباً نیم قرن قبل مردم از ناحیه عدم وجود دکتور و ادویه عصری امروزی به چه معضله ای دچار بودند طی این مبحث صحبت کردیم، اما اینک آنطور نیست بلکه پیرامون این موضوع که طبابت عصری، همراه با اداره وسیع (وزارت صحتیه) آن چه وقت و به چه شکل در کشور ما پیمان آمده و تا امروز تحول آن کدام خط السیر را پیموده و امروز در ساحه طبابت عصری چه نوع وسایلی در دست داریم و مردم ما تا کدام اندازه و بچه شکل میتوانند از آن مستفید گردند و هم اینکه تا کدام پیمان و چه عده از مردم مانیا مندی شان از نقطه نظر عدم موسسات صحتی عصری رفع گردیده است معلوماتی عرض میشود.

طبابت جدید از پنجاه سال قبل در افغانستان رایج شده و در تشکیلات دولت اداره بنام مدیریت طبیه تاسیس گردید (۱۳۰۲) ولی چندین سال نظریه فقدان پرسونل فنی سیر بطی داشته صرف در مرکز و سه ولایت شفاخانه های ده بستر با دکتوران هندی فعالیت داشتند.

از سال ۱۳۱۰ به بعد در تاسیس شفاخانه ها مخصوصاً تربیه پرسونل فنی طبی داخلی با تاسیس مکتب و فاکولته طب و پرسونل پازا میدکل از طریق کورسهای قابلگی، کمپوندری و پرستاری قدمهای سریع و موثری در سراسر مملکت بر داشته شده و



تأمین و تکمیل

وزارت صحیه باتشکیل وسیع و پرسونل کافی چه در مرکز و ولایات در خدمت مردم است



در شعبه پراز یتو لوزی پرازیت های مختلف امعایی و پرازیت های خون و جلد مورد بررسی قرار میگیرد و نمونه های مواد مختلف بررسی گردیده و پرازیت های مختلف تثبیت میگردد .

در شعبه طرق تنفسی عضویت های میکرو بی و امراض جهاز تنفسی مطالعه شده و خدمات قابل قدری در جلوگیری از امراض توبرکلوز، سیاه صفره و غیره می نماید همچنان در شعبه آب و باکتر لوزی عمومی در مورد آب آشامیدنی مرکز و ولایات فعالیت های صورت گرفته و معاینات انجام مییابد .

به همین ترتیب در شعبه سیرالوزی امراض ساری مانند سفلیس و غیره مورد مطالعه قرار میگیرد . که در همین شعبه از زمان تاسیس تاکنون به هزار ها نوع نمونه های خون مورد تحقیق قرار گرفته و یک

نرسه های کلینیک صدری هنگام مراقبت مریضان

تاسیس تاکنون اقسام آب را مورد بررسی قرار داده و نتیجه آن را به شعب ذی علاقه ابلاغ نموده است . همچنان شعبه تحلیل و تجزیه ادویه در تحلیل و تجزیه ادویه داخلی وارداتی بیک سلسله فعالیت ها دست زده و انواع مختلف ادویه را

مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است لابر اتوار و پرو لوجی او لیسن هسته تحقیقات و بررسی در کشور مابشمار می رود که از سال ۱۳۴۵ به کار آغاز نموده و تاکنون یک سلسله خدمات را در مورد تحقیق امراض و بررسی انجام داده است .

خلاصه موسسه، صحت عامه ریست و هفت لابر اتوار در ولایات داشته یکتعداد لابر اتوار های دیگری مانند شفا خانه های مرکز و همچنان لابر اتوار مرکزی صحت عامه و موسسه تهیه واکسین را برای پیشبرد پلانها بکار انداخته است .

لابر اتوار مرکزی صحت عامه در سال ۱۳۲۹ تاسیس و فعالیت آغاز نموده است و مصدر خدمات قابل قدری برای مردم گردیده است . موسسه تهیه واکسین در سال ۱۳۱۴ از طرف پوهنتون کابل تاسیس شد و در سال ۱۳۲۵ به وزارت صحیه تعلق گرفت در سال ۱۳۱۵ به تولید واکسین های مختلفه مانند چیچک، مخرقه کولرا، مرض سگ دیوانه و غیره پرداخته است .

باقیلهارد



شعبه دندانسازی

نگرانی و اضطراب

و اثرات آن بالای صحت جسمی

وروانی

آزاد و آسان و آسوده زندگی کردن رویای دلنشین و خیال انگیز نهانی بشر امروز را تشکیل میدهد. کوشش های دایمی و تلاش های جان فرسای زندگی روز مرده گذشت دقایق عمر همراه با پریشانی و فشار نگرانی از مخاطرات پر آزار زندگی انسان در دوران کنونی است.

نگرانی این درد آدمی سوز که روح و جسم انسان هارا هر روز عذاب و شکنجه میدهد یکی از متود او لترین حالت مزاجی است که دکتر رانو متخصصین طبیبو سته در بیماران خود مشاهده میکنند.

خانم زیبایی که بدوران چهل سالگی نزدیک میشود هر وقت که در آینه بدقت بصورت خود می نگرد آنهمه زیبایی و دلفریبی را در حال زوال می بیند مدیر ورثیسی که در رأس موسسه خود بر کرسی ریاست نشسته و هر روز بدقت مراقب مراتب ترقی معاون جوان و فعال خود می باشد عنوان و موقعیت خود را در خطر می بیند. معلم و دانشجو یی که با تشویش و نگرانی روز هارا حساب میکند و فرا رسیدن هنگام پر اضطراب امتحانات را انتظار می کشد. دهقان و کشاورزی که تراکم بی موقع ابره هارا در آسمان مزرعه خود مشاهده می کند و بر محصول خود می اندیشد تمام این افراد و هزاران فرد نظیر آنها در دنیای امروز مابطر یقی در نگرانی و پریشانی بسر می برند. نگرانی بخودی خود یک مساله غیر

عادی و غیر طبیعی نبوده هیچ فردی کاملاً آسوده از آن نمیتواند زندگانی نماید. بعضی مواقع نگرانی ممکن است در واقعیت محرکی برای اقدام بعمل مثبتی درباره موقعیتی باشد چنانکه خانم زیبایی که برای از دست دادن زیبایی خود نگرانی گردیده میتواند تصمیم جدی گرفته برای محافظت صورت و اندام خود مواظبت بیشتری نماید. همچنان آن مدیر ورثیسی مراقبت و نگران با افزون فعالیت و موثر بودن کار خود و دانشجو با مطالعه و کار بیشتر و دهقان با اقدام سریع در جمع آوری محصول نگرانی و اضطراب شان را مرفوع نمایند.

ولی در موقعی که نگرانی غیر معقول و غیر مولد مداوم بصورت همیشگی باشد در اینصورت ممکن است علامت یک بیماری روحی در آن وجود داشته باشد. این نوع نگرانی بطریق مختلف تعریف و تعبیر شده است چنانکه یک نویسنده معتبر آن را اشاعه و انتشار احساس نارا حتی و تشویش شرح داده است. یک متخصص بر جسته آن را ترس زود گذر و گسترده شده می پندارد. دکتر استا فورد کلارک معتقد است که نگرانی یک احساس مداوم با برجایی است که بیمار در مورد آن نمیتواند یک علت اساسی ارائه دهد چنانکه درباره همه چیز احساس نگرانی مینماید ولی اغلب مطمئن نیست که چرا همه چیز را تا این اندازه اضطراب آورمی پندارد. توصیف دیگر این

احوال اینست که بیمار می ترسد و مضطرب است و لی نمیداند از چه میترسد و چرا از آن میترسد درین کیفیت ترس آزار دهنده دایمی بدون علت و غیر قابل کشف و تشخیص و بطور غیر عادی مطابق و مشابه یک حالت نگرانی و پریشانی در بیمار بروز مینماید.

چنین بیمار احتمالاً یک بیمار مبتلا به اختلال عصبی است تا مو قعیکه حالت مزاجی او بدین منوال باشد بیماری او طولانی خواهد بود. بیماری که مبتلا با اختلال عصبی است با واقعیت تماس داشته در باره خود فکر میکنند و خود را تالایق و بی کفایت و ضعیف می پندارد گاهی ممکن است تصور کند که مبتلا بسر طان گردیده یا در انتظار بدبختی های نا معلومی می باشد در صور تیکه بیمار مبتلا با اختلال روانی با واقعیت در تماس نبوده مثلاً خود را یک فرمانده تصور میکند که در عملیات رزمی گرفتار شده یا تصور میکند که مردم سعی دارند او را بوسیله اشعه نامرئی معدوم سازند. معیناً بعضی از مراجع صلاحیت دار طبی تفاوت بین دو حالت بالا را فقط یک درجه دانسته اند.

علامت بیماری نگرانی عبارت است از روحا تحت فشار بودن، احساس خطر یا امر شو می کردن، تقال بدزدن، وحشت و ترس بی جهت از چیزی مرتعش شدن، تپش و تند دادن نبض، اختلال و بهم خوردگی

خواب، شکایات روانی ناحیوی مانند احساس نارا حتی در ناحیه معده، انقلاب معدی سردرد ها و غیره.

ولی اوضاع بدنی را نمیتوان مجزا از احوال روحی و مغزو اندیشه بیمار در نظر گرفت زیرا هستی و موجودیت کامل یک فرد را باید بتمام بدن انسان تصور کرد، بدن انسان را به صورت یک مجموعه متشکل از اعضا کوچک نمیتوان در نظر گرفت، نگرانی امکان دارد خیلی جدی بوده و میتواند چنان یاس و نا امیددی در شخص ایجاد کند که منجر بر خود کشی گردد. بعضی از افراد در اثر طبیعت مشغله ما نند استاد و متخصص و مدیریت ممکن است بطور خاص و موثر در مقابل نگرانی آسیب پذیر باشند، زیرا مستو لیتی که قبول کرده اند امکان دارد خیلی زیاد تر از ظرفیت آنها باشد. مدیری که همه اوقات عمر تمام فکر و ذهن او را کارش اشغال نموده، قبل از همه کار مندانش با دانه میرود و خیلی دیر وقت بعد از رفتن آنها اداره را ترک میگوید و از تقسیم مسوولیت و کار بین همکاران خود احترا ز کرده و معتقد است که اگر کاری باید خوب و رضایت بخش انجام گیرد باید خود شخص آن را انجام دهد در سرا شیبی وضع و حالت نگرانی جدی قرار گرفته معمولاً چنین افرادی کار سخت و افراطی خود را با مرخصی رفتن و استراحت سالم و کافی متعادل نمیسازند شاید برای بعضی افراد داشتن اعصاب مشوش



وجود قوا و منابع کافی را برای مبارزه حیات خلقت کرده است. سعی کنید تصویری در فکر خود از شخص آرامی که میخواهید داشته باشید بسازید و در آرامی کامل قدم بردارید هیچ چیز و هیچ کس شمار را مغشوش نمی کند با همه در صلح و صفا بسر برید

جسم و روان از هم قابل تفکیک هستند.

روان شناسان میگویند فعالیت دماغی در شخص فقط مربوط به مغز نیست بلکه تمام بدن در آن دخالت دارند و یکی از متخصصین فرا نسوی اظهار میدارد «انسان در حقیقت با تمام بدن فکر میکند: بادست ها و پاها و گوش ها و همچنین با مغز و این کاملاً اشتباه است اگر بگوئیم که لیاقت دست ها مربوط به انگشت ها و ناخن ها است فعالیت پيسكو لوزيك از ناحیه تمام جسم است و مربوط بیک نقطه موضعی و معین نمی باشد - مغز در واقع رابط (گوموتاتور) و هدایت کننده محسوب میشود»

پس به این نتیجه میرسیم که سلسله اعصاب و مغز جز و دستگا ه تنظیم کننده محسوب میشود و بیک ارتباط معنوی و عمیقی بین جسم و روان وجود دارد که غیر قابل مجزا شدن می باشد.

(باقی دارد)

تقاعد و از کار افتادگی اجباری گشته و انسان را از یک زندگانی فعال به بیکاری نامانوس سوق میدهد، احساس شکست در اثر صرف نظر کردن از ارتقاء بمقام بالاتر، اضطراب و بیقراری ذاتی و جبلتی دوره بلوغ، محرومیت جنسی و بهمین ترتیب هر کس میتواند مورد نگرانی خاص خود را به فهرست فوق اضافه نماید. کشمکش و نا سازگاری نهانی در باطن انسان سرچشمه معمولی نگرانی است. عکس العمل طبیعی در مقابل تمام مشکلات و خطر ات و بدی موقعیت ها دوراه دارد:

ایستادگی و مبارزه یا فرار بر قرار اختیار کردن، وقتی هیچ کدام ازین دو طریق امکان نداشته باشد شخص بناچار بهر دو طریق به نگرانی کشیده میشود و در نتیجه روحیه قوی و بشاش و اعتماد به نفس شخص با پیشرفت تدریجی زمان جای خود را به نگرانی داده تا آنجا که کار ضایع و از دست رفته و سلامتی از بین میرود درین نوع نگرانی هیچگونه آمادگی قبلی واقعی نسبت به نگرانی درین مورد بخصوص وجود نداشت. برای روشن شدن مطلب مثال های دیگری ذکر مینمائیم .

مادری کنار بچه های خود نشسته و به پدر آنان که در اتاق عملیات تحت جراحی اسه مت می اندیشد و در حال انتظار دستمالی را میان انگشتان بیقرار خود پیچ و تاب میدهد، مردی که بسوی خانه خود میرود در بین راه میان جمعیت عصبانی و هجوم تظاهر کنندگان گرفتار میشود، شاگردان و محصلانی که برای معلوم کردن نتیجه کا میابی و نا کا می خود تلاش می نمایند، زنانی که شوهران خود را در انفجار معدن محبوس در زیر زمین می یابند .

داکتر داوسن در مجله روان شناسی را هنمای خوشبختی تحت عنوان چگونه میتوان بر نگرانی فایق آمد نگرانی و تشویش را مانع خوب انجام گرفتن کارها و خواب، استراحت دانسته و آنرا یکی از شکایات روز مره شمرده و معتقد است که نگرانی بطریق گوناگون بدن انسان را متأثر

و هراسانی و فر سوده نوعی طریق و روش خاص زندگانی باشد مانند اشخاصی که نمایشات فلم های تلویزیونی یا سینمایی تهیه میکنند و در اتاق کنترل مراقب گردش صحنه های مهیج و محرک بوده برای تنظیم وقت و انطباق زمانی فلم برداری دکتور قطع و وصل کلید دستگاه را داده ضمناً مراقب هستند در استودیو شتابهای رخ نداده یا اتفاق بدی نیفتد پیلوتی که باید تمام توجه خود را با وجود عوارض غیر قابل پیش بینی یا تغییر شرایط جوی روی طیاره و پرواز خود متمرکز سازد .

یاد روز نامه نگاری که برای درج آخرین خبرهای مهم و داغ در سر - مقاله صفحه اول روز نامه خود کوشش و فعالیت بسیار مینماید بعضی اوقات مردم تمهیدات موجبات انفاء احساس نگرانی را در فر دیا دیگران فراهم می آورند مانند ورزشکارانی که برای شکستن ریکارد قهرمانی فعالیت و مبارزه شدید می نمایند . مسلم شده که هنگام نزدیک شدن باین حد در اثر و ا همه شکست و نا کا می، بخود رنج و شکنجه فراوان میدهند .

این نوع نگرانی ها گاهی ممکن است بدرجه خطرناک و فجیع برسد مدیری که هرگز از کار خود نکاسته و استراحت نمی کند، پیلوتی که سعی در غلبه بر متوالی بدون استراحت پرواز میکند ممکن است بداشستن نگرانی دایمی خود را عادت بدهند ولی این نگرانی ایجاد نگرانی عصبی خواهد نمود باین درجه که رسیدن برای سلامت روح و جسم خطرناک میشود، مدیر و افراد متخصص تنها کسانی نیستند که از نگرانی رنج میبرند، مردم پیشمار با مو قعیت های اجتماعی مختلف وجود دارند که ممکن است ایجاد احساس شدید نگرانی نمایند مانند زن و شوهری که نسبت بو فای یکدیگر مشکوک میشوند، طیاره که سقوط کرده و در آن یکی از نزد یکان مورد علاقه شخص مسافرت می کرده، اشکالات مالی بیماری در خانواده، باز نشستگی زود رس خستگی زیاد که منجر به

دېوډی پال

انسانی تاریخ او فر هنگ

دغه ځلمی څوک دی؟

دایوه په زړه پوری پوښتنه ده چه باید ځواب ور کړی شی او البته که څوک له سیاسی مسایلو سره لږڅه علاقه ولری ددغه ځوان سپا یسی پیژند نه هومره گران کارنه بریښی دلته باید یوڅه مرسته هم موزو کړو

اووایو چهغه دامریکی یو ستر سیاستدار دی چهغه موده مخکښی مړشو. یعنی دویننام دسولی دمترکی نه لږ څه مخکښی. داهم باید ویل شی

چه وروسته دنړی تر دویمی جگری دامریکی جمهور رئیس هم و. ښه نو لکه تردی څایه اولدی تفصیل سره هم دهغه پیژندنه نشی کیدلی نوموز

به وویو. داځلمی سپایی چه دملسی گارد سپایی دی هری ترومن نومیزی اود امر یکی پخوانی جمهور رئیس و چهغه موده دمخه مړشو.



دغه ځلمی څوک دی

پدغو خبرو پوهنه ضروری ده:

دپانا ما کانال :

دغه کانال دامریکی به لویه وچه کی دی چه شمالی اوچنو بی امریکا سره نښلوی. ددی کانال اوږدوالی ۱۸۳۰۰ متره اوسور بی ۳۰۰-۱۹ متره دی.

دسویز کانال :

دغه کانال دسره سمندر اومدیترانی تر منځه کیندل شویدی. دغه کانال دیوه فرا نسوی په هڅه اوکو ششونو سره کیندل شویدی دغه فرانسوی فرد یناند دو لسیس نومیده دسویز کانال په کال ۱۸۹۵ کی و کینل شو. ددغه کانال اوږدوالی ۱۶۱ کیلو متره، اوسور بی ۱۲۵-۷۰ متره او ژور تیایی ۱۲ متره دی.

جبل الطارق :

فرانسویان جبل الطارق ته ژبیر التار وایی او هغه کانال دی چه داسیا نیا او مراکش تر منځه پروت دی. ددغه کانال موقعیت اوځای دمدیترانی دبحیری په خو له کی دی اود بیړی چلولو او استرا تریک موقعیت له مخه خورا زیات داهمیت وړدی او مدیترانه له افریقا سره تړی.

د اړتانوی هند کی سوله ایزپاخون!

د ۱۹۲۷ کال په وروستیو میاشتو کی دبر تانی حکومت دایر یکره وکره چه یو کمیسیون به هند ته استولی شی

خو پدغه هیواد کی دهغو اصلا حاتو په باب څیړنی وکړی چه ښایی هلته ترسره شی. خودهند خلکو دغه

بریکره په قهر او غوصی سره استقبال کړه دهند کانگرس هم لدغی موضوع سره مخالفت وکړ ځکه ددی بریکری

اړه (هدف) داوه چه باید دهند وضعه ورووو تر څیړنی لاندی ونیولشی

خودا څرگنده شی چه هند د خپلواک هیواد لپاره خومره چمتووالی او پرتیا لری به هماغه وخت کی یعنی ۱۹۲۷

د دسمبر په میاشت کی دهند کانگرس گوند کالنی غونډی په مدارس کی

روانی وی. او په یوه قطعنامه کی یی دایر یکره څرگنده کړه چه ملسی خپلواکی دمبارزی وروستی اړه او هدف دی.

دادلو مری ځل لپاره وچه دهند کانگرس دخپلواکی په خاطر دخان ملاتړ ښوده.

اودوه کاله وروسته تردی دکانگرس دگوند کالنی غونډه په لاهور کی وشوه چه هلته دخپلواکی غوښتنه

به بشپړه توگه دکانگرس دگوند دقلمی غوښتنی په توگه اعلان شوه کوم وخت چه نو موری کمیسیون هند

ته راغی ټولو گوندونو ورسره بریکره وکره. اوله همدی کبله هر ځای چه ددغه کمیسیون غړی تلل نو دخلکو

له مظارو سره مخامخ کیدل اوله ددغه کمیسیون غړی تلل نو دخلکو له مظارو سره مخامخ کیدل اوله

د دغه کمیسیون غړی تلل نو دخلکو له مظارو سره مخامخ کیدل اوله

اجمال وقایع خارجی سال

مصر عنوانی زعمای آنکشور به قاهره مخا بره نمودند، حمایت مسکو را از موقف اعراب در آزاد ساختن اراضی اشغالی تاکید کردند. طیارات بم افکن امریکا حملات خود را بر ویتنام شدت بخشیدند به اثر سیلاب در فلیپین ۲۱۰ نفر هلاک و بیش از دو ملیون نفر بی خانمان شدند سادات گفت مصر مصمم است تا اراضی اشغالی عربهار آزاد کند. وی همچنان گفت که وعده و تضمینا تیکه ایلات متحده امریکابه اسرائیل داده موجب گردید تا وی تصمیمی مبنی بر ختم موجو دیت وسیع نظامی اتحاد شوروی در مصر اتخاذ کند* سر منشی موسسه ملل متحد اوضاع شر قیمانرا خیلی وخیم خواند* ملک حسین پادشاه اردن بنا بدعوت شاه ایران روز چهارم اسد (۲۵ جولای) به تهران مواصلت کرد* بیرق های ویتنام شمالی بر فراز حصار شهر کوا نکتی به اهتزاز درآمد* صد هانفر به اثر سیلاب در آسام هند بی خانمان شدند* به اثر تصادم دو طیاره در بو گوتا ۳۷ نفر هلاک شدند در مانیا هزاران خانه مورد تهدید سیلاب قرار گرفت روز ۲۷ جولای معلوم شد که لین پیادر ۱۲ سپتامبر ۱۹۷۱ در یک اکنیدند طیاره در منگو لیا از بین رفته بود* جمهوری عربی مصر ولیبیا روز ۱۱- اسد (۱۲- اگست) موافقه نمودند تا پیش از شروع ماه سپتا مبر سال ۱۹۷۳ عیسوی مصر ولیبیا باتو حید کامل به حیث یک کشور واحد که بزرگترین کشور در افریقا خواهد بود عرض

وجود کند* موافقتنامه سمله بین السلام آباد ودھلی جدید نافذ گردید* به تعقیب سرازیر شدن سیلابهای مدھش در نواحی شمالی فلیپین در بعضی مناطق آنکشور مرض کولرا شیوع یافت و پایتخت فلیپین هشتاد فیصد تحت سیلاب قرار گرفت و آب به بام خانه خارسید. در مانیا پایتخت این کشور هزاران نفر به خطر گرسنگی مواجه شدند* کنفرانس ۶۶ عضوی وزرای خارجه کشور های غیرمنسلك در جارجتون دایر گردید اخراج آسیایی های دارنده پاسپورت برتانوی دریو گندا اعلام شد (۱۶ اگست- ۲۵ اسد)* کورت والدھا یم سرمنشی موسسه ملل متحد وارد پیکنگ شد* در اثر سقوط یک طیاره الوشن چهار ماشینه اتحاد شوروی اندکی بعد از بر خاست از میدان

هوایی بر لین ۱۵۶ نفر سر نشین آن هلاک شدند* کوزموس ۵۱۵ بسلسله پرتاب قمر مصنوعی از طرف اتحاد شوروی بفضا پرتاب گردید* در شهر مسکو حریق مدھشی رخ داد که برای خاموش سا ختن این حریق تقریبا هزار عسکرو هفت هزار داو طلب مصروف کار بودند* ۲۱۶ نفر به اثر باران ولغزش زمین در کور یسای جنوبی هلاک شدند* مو قصد که در برابر حسن دوم پادشاه المغرب صورت گرفت به ناکامی انجامید (۱۶ اگست)* انورا لسادات رئیس جمهوریت عربی مصر از فرانسه تقاضا کرد تا منبع فروش سلاح آنکشور را به قاهره مرفوع سازد. جنگ های ویتنام مانند همیشه ادامه پیدا کرد.

سنبله:

کمیته بین المللی المپیک طی جلسه سری، درود یشیا را از مسابقات مجوز المپیک مونخ خارج ساخت روز ۲۵ اگست (۳ سنبله) جمهوری مردم چین پیشنهاد مربوط به شامل شدن بنگله دیش را به موسسه ملل متحد ویتو کرد* بازی های المپیک بار دیگر در آلمان بر گزار شد (۲۶- اگست = ۴ سنبله). هزا ران نفر در ستود یوم سپور تی شهر مونخ

بقیه صفحه ۲۳

خواننده دوم سال حرف میزند

جراید و مجلات دریغ می ور زیدید میگوید . در اینمورد صرف مشکلات فامیلی مخصوصا مادرم باعث بود و بس ورنه شوهرم از جمله اولین کسانی بود که مرا تشویق می کرد و تاحال نیز تشویق فاروق چراغ راه هنری ام است . شما از شعر کدام شاعر بیشتر استفاده میکنید و هم به خوانندگان مجله ژوندون روشن سازید که در آینده کارتان را در رادیو ادامه خواهید داد یاخیر؟ او با لحن جدی می گوید من تارمق به وجودم هست و تا زنده ام صدا یم را آوازم را و هنرم را می خواهم وقف مردم کنم چه اگر تشویق مردم و خوشبینی آنها نبود من در مدت اندک نمی توانستم مدال افتخار آمیز

شد روبرت فیشر لقب قهر مانسی شطر نج دنیا را از بوریس سپاسکی روسی ربود (۲ سپتامبر = ۱۱ سنبله) اوضاع در امتداد خط نظامی سر- حدات اسرائیل، سو ریه ولبنان متنشج خوانده شد یکصد هزار عسکر در مانور های نظامی پیمان وارسا سهم گرفتند کوز موس ۵۱۸ و ۵۱۹ از طرف اتحاد شوروی بفضا پرتاب گردید مقر رات بیرون شدن قوای هندو پاکستان از قلمرو های اشغالی تکمیل گردید قوای اسرائیل از فضا وزمین بر چند قریه لبنان حمله کردند و تعداد زیا دی پل ها و خانه هارا در لبنان و یران ساخت (۱۶ سپتامبر = ۲۵ سنبله) اتحاد شوروی این حملات اسرائیل را بر لبنان تقبیح کرد یو گندا، سه شهر را در نتیجه جنگ های روز ۲۶ سنبله (۱۷ سپتامبر) با عسا کر تانزانیا از دست داد ۱۱۴ نفر به اثر سیلاب ولغزیدن زمین در کوریای جنوبی هلاک گردیدند احمد حسن- البکر رئیس جمهور عراق مذاکراتش را بار هیران اتحاد شوروی در مسکو خاتمه داد همچنان رئیس جمهور عراق طی ماه سنبله با جودت سونای رئیس جمهور ترکیه در مورد روابط ذات البینی و موضوعات بین المللی مذا کراتی انجام دادند .

بقیه در شماره آینده

رادیو چار آهنگ در دو پرو گرام تلویزیونی هند اجرا کرد م که بی حد مورد توجه واستقبال قرار گرفت ولی بهترین خاطره سفر مرا موفقیت در پروگرام تلویزیونی تشکیل میدهد زیرا بعد از اجرای پرو گرام مردم دسته های گل بمن تقدیم ازدحا می برای گرفتن امضایم تولید شد که ایسن خود بهترین خاطره از زندگی هنری ام هست . از مھوش می پرسم کدام گفتنی دیگری برای خوانندگان مجله ژوندون ندارد . میگوید چرا نی من حلول سال نو را به همه دوستان و علاقمندان آوازم و خوانندگان این مجله تبریک گفته سال با سعادت موفقیت و خوشبختی برایشان آرزو میکنم . با خوش آواز ترین خواننده رادیو خدا حافظی میکنم ا وهم برای ثبت آهنگ جدیدی که شعر آن از سرشار شمالی است دفترم را ترک میکند .

آنچه در لایحه و ظایف

در نظر است تادر خلال شاهراهها جا هایی برای پارکنگ عراده جات تعیین گردد



بناغالی محمد موسی (نعیمی) آمر عمومی ترافیک مرکزی

مكلف است تا حوادث ترافیکی را در خلال شاهراهها بررسی نموده و بخاطر جلوگیری از آن چاره یی سراغ نماید .
در حصص مختلف شاهراهها صاحبمنصبان همراه با پولیسران ترافیک از سرعت عراده جات مراقبت مینمایند تا باعث بروز حوادث نشوند.



علامه اخطاریه رادرین عکس مبیند که جلو موتوری گذاشته شده است

قرار گرفت که برهنمایی یکتن از پولیسران ترافیک به آن بلاشده و با لخره دریک اتاقی رسیدیم که بسیار تنگ و تاریک به نظر میامد، در همین اتاق خیلی خورد، سه پایه میز کار همراه با چند چوکی اضافی گذاشته شده بود. اینجا دفتر کار آمر ترافیک شاهراه بود، در آنجا آمر ترافیک شاهراه با چند صاحب منصب و یک نفر مامور ملکی نشسته بودند، گرچه وجود من و عکاس مجله از نگاه کمیت در آنجا زاید به نظر میآمد اما چه چاره که ما هم وظیفه رسمی داشتیم تا با آمر اداره ترافیک شاهراه مصاحبه بعمل آریم، بهر صورت در همانجا وبه همان حال ماکار خود را کردیم.

آمر ترافیک شاهراه ها بناغالی محمد نعیم ایوبی در برابر سوالهای نگارنده در مورد ترافیک شاهراه ها چنین روشنی انداخت .
مرام اصلی اداره ترافیک شاهراه اینست تا تر بیه ترافیک را در شاهراه ها مروج ساخته و رانندگان را بیشتر از پیش به مقررات و لوایح و علایم جدید ترافیک آشنا سازد . همچنان اداره ترافیک شاهراه

در مسیر شاهراه ها نقاط
محرافی تعیین گردیده تا
پسته های ترافیک
بمنظور بررسی از امور
ترافیک شاهراه در همان
نقاط استقامت اختیار کند

دریک قسمتی از حصص شاه شهید (ع) نزدیک منزلی همراه با عکاس از موتر پائین شدم، بعد یکتن از پولیسران ترافیک ما را بداخل منزلی رهنمایی کرد .

حینیکه به صحن حویلی داخل شدیم چندین عراده موتر باعلایم ترافیکی نظر ما را بخود جلب نمود، بعد زینه چوبی یی جلو چشمان ما

ترافیک شاهر اه خواندم؟

ساخو دبه پیمانہ وسایل و پرسونل دست داشته
 میتوانیم حداقل پنجاه فیصد در جلوگیری از
 وقوع حوادث موفق باشیم، اما مداخله مردم
 سدی بروی اجراءات ساسی بندد



بناغلی محمدنعیم (ایوبی) آمر اداره ترافیک شاهر

همچنان بررسی حوادث ترافیکی،
 حمل و نقل مجروحین، گرفتن
 اسکیج محل حادثه - تخلیه کردن
 محل حادثه بعد از اسکیج و غیره کار
 هائست که اداره ترافیک شاهر
 باید انجام بدهد.



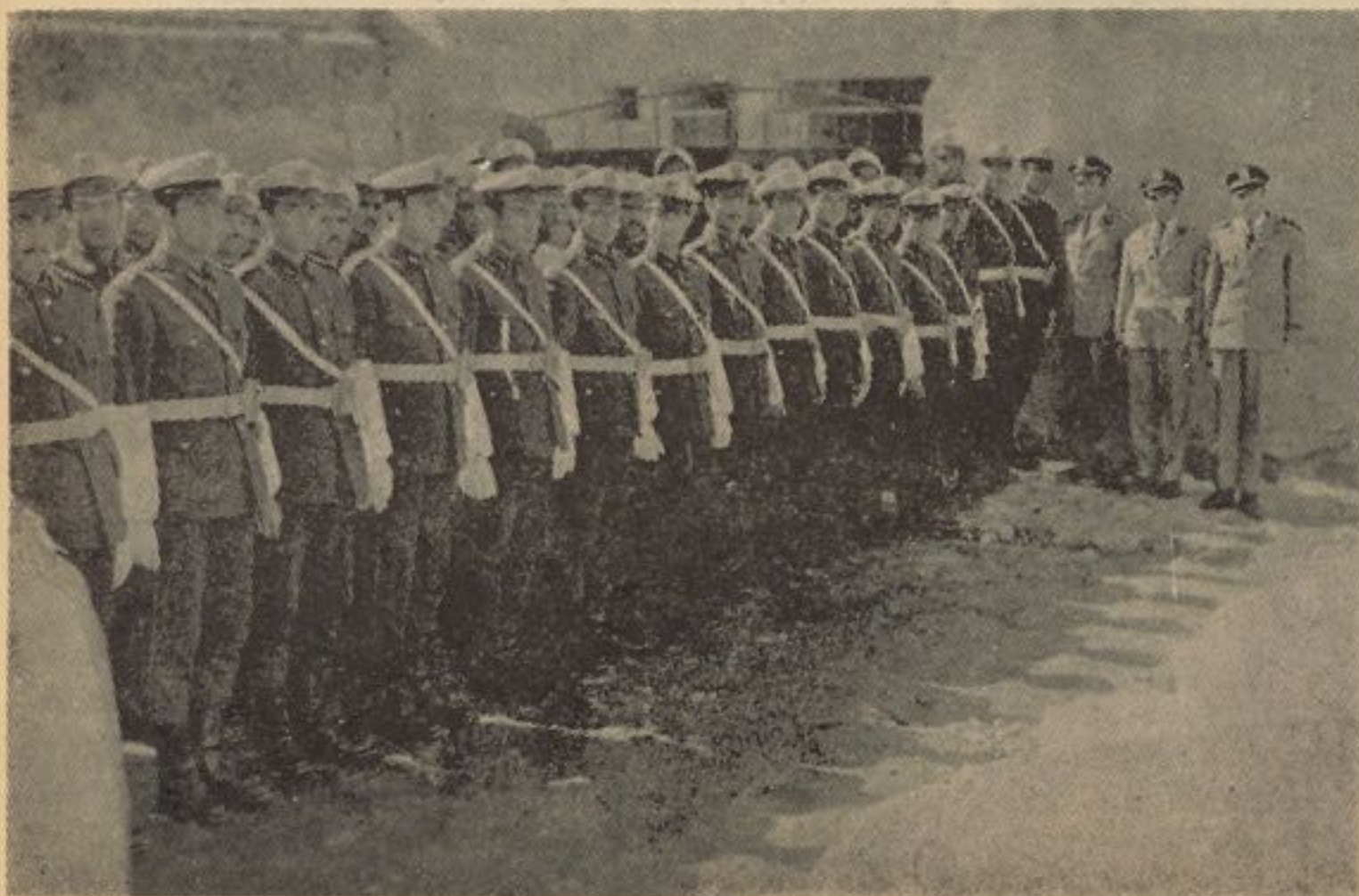
آمر اداره ترافیک شاهر اه گفت:
 ما خود به پیمانہ جدو جهد خود
 میتوانیم در جلوگیری وقوع حوادث
 ترافیکی حداقل پنجاه فیصد موفق
 باشیم اما مداخله مردم سدی بروی
 اجراءات مامی بندد .

بدون لایسنس و جواز سیرو جلیو
 گیری از بالا کردن سواری بیام موتر
 نیز از جمله وظایف و مکلفیت های عمده
 اداره ترافیک شاهر اه به حساب
 میرود .
 او گفت :

بناغلی ایوبی آمر اداره ترافیک
 شاهر اه افزود :
 در نظر است تا در میسر شاهر اه
 هامحلی برای پارکنگ عراده جات
 معین گردد تا بعد ازین رانندگان در
 هر جاو بیجا وسایل نقلیه شانرا
 توقف نداده و باعث بروز حادثه
 و اذیت دیگران نگردند، همچنان در
 نظر است تا محلات پارکنگ موتر
 ها در مسیر شاهر اه جایی باشد که
 مانع عبور و مرور سایر وسایل نقلیه
 نگردد که این امر خود در حفظ نظم
 و امن ترافیکی نقش بارزی را بازی
 خواهد کرد :
 وی علاوه کرد:

در نقاط مختلف شاهر اه از نگاه
 بروز حادثه نقاط محراقی تعیین کردیم
 که پسته های ترافیک در همان نقطه
 استقامت اختیار نمایند چه با گذاشتن
 علائم ترافیکی و چه از طریق لودسمیکر
 ها برای همه تبلیغ مینماییم تا احتیاط
 را از دست نداده و نقاط خطر ناک را
 مخصوصا مدنظر داشته باشند
 تا غافلگیر مواجه به حادثه ای نگردند.
 همچنان آمر اداره ترافیک شاهر اه
 گفت:

راهنمایی رانندگان تبلیغات
 شماره اول



این عده از صاحب منصبان و افراد پویس ترافیک در اداره ترافیک شاهر اه به اجرای وظیفه میپردازند .

جای معلومات شما

شما می توانید با مطالعه این صفحه معلومات
تانرا در زمینه های مختلف بدانید
مطالعه این صفحه را به همه مخصوصا برای
مستعلمین معارف توصیه می کنیم

همکار الکترونیکی در طبابت

اخیرا دستگاه الکترونیکی طبی ساخته شد که بهترین همکار طبیب
شمرده میشود. این آله که جدید در شهر لووف بکار افتاده است
بدون جزیی ترین اشتباه و بصورت خیلی عاجل در تشخیص اقسام
مختلف امراض به طبیب معالجه معلومات می دهد.
این آله چگونه حرکات قلب و نبض را ثبت نموده و بطیب معالجه
آواز های قلبی مریض را می شنواند و نیز مقدار آکسیجن خون مریض را
با تاثیرات بیولوژیکی و بیوالکتریکی را در ارگانیزم مریض تعیین می
نماید.



ژوندون

شخصیت ها کبر بسته تاریخ

بن جانسن

در جمله نویسندگان قرن شانزده و هفده میلادی در انگلستان یکی هم
بن جانسن است. این نویسنده توانای انگلیسی که مدتی را در فرقه
و پریشانی بسر برد عاقبت مرد معروفی شد و آثارش در همه جا
علاقه مندان زیادی پیدا کرد. وی در سال یک هزار و پنجاه و هفتاد و سه
میلادی در شهر ویستمنستر در دریک خانواده فقیر چشم بجهان آکشود
وقتی بن جانسن هنوز طفلی بیش نبود برای پیدا کردن لقمه نانی در
تلاش شد و بالاخره شاگرد کالسی شد که پدر اندرش مالک آن بود.
مدتی را در آنجا بکار پرداخت و نظریه علاقه که به علم و معرفت
داشت شامل مکتب شد و از همه اولتر به ادبیات و نویسندگی متوسل
شد و آشنایی حاصل نمود. بعد از مدتی در جنگ های انگلستان
و اسپانیا شرکت کرد و با سربازان هندی بمقابل اسپانیا جنگید.
در سال یک هزار و پنجاه و نود و دو به لندن مراجعت نمود و بعد از
چند سالی بیکی از تیاتر های انگلستان شامل کار شد در همین
اوقات بود که اولین کمیدی اثر خودش را بنام مردم خوشحال
نمایش داد. او لین اثر تراژیدی او در سال ۱۶۰۳ بنام (ترانوس)
در یکی از تیاترها نمایش داده شد. وی دریک میثل (جنگ تن
بتن) نسبت اینکه شخصی را کشت بزندان افتاد و پس از رهایی دوباره
به کار های ادبی و هنری آغاز نمود.
بن جانسن یکی از دوستان نزدیک ویلیام شکسپیر بوده و بعد از او
بزرگترین نویسنده کلاسیک مکتوب و شانزده و هفده انگلستان بحساب
می رود.
این نویسنده بزرگ آثار زیاده از خود بیاد کار مانده که مهم ترین
آن ها عبارت است از: زن خاموش، ولین و مردم غمگین.
بن جانسن در سال ۱۶۳۷ در اثر بیماری که عاید حالش شد چشم از
جهان پوشید.
صفحه ۵۸

سدهای آبی در برابر سیل

فرانکفورت (د.آ.د) - در آینده مبارزه با سیل بوسیله خود عنصر سیل، یعنی آب، بعمل خواهد آمد. دو موسسه آلمانی سیستم سد لوله‌ای جدیدی ساخته اند که، از آب نامطلوب استفاده میکنند این لوله‌های پلاستیکی بطول ۳۰ متر و پهنای ۱۷۵ متر فقط ۱۰۰ کیلو گرام وزن دارند و باسانی قابل حمل میباشند. بوسیله يك آله (که در همه ماشینهای اطفائی در دسترس است) - لوله‌های مذکور در ظرف چند دقیقه پر از آب میشوند و دارای ۱۲ تا ۱۵ تن وزن میگردند.

لوله‌های پلاستیکی خود را با شرایط ارضی انطباق میدهند و وزن مذکور کافی برای ایجاد يك سد پابر جا بار تفاع ۸۰ سانتیمتر میباشد. لوله‌ها را میتوان کنار هم قرار داد و بدینگونه بر طول سد افزود استحکام لوله‌های مذکور همانند فولاد است و پوشش مخصوص آنها را از هر گونه تأثیر زنگ، روغن، نفت و دیگر مواد کمیایوی-مضوون میدارد. این لوله‌ها نه فقط جانشین سریع و بدون زحمتی بجای کیسه‌های خاك میباشند که اکنون مورد استفاده قرار میگیرد، بلکه همچنین میتوان از آنها برای جلو گیری از پخش مایعات خطرناك استفاده کرد و حتی با پر کردن آنها از شن، استحکامات ساحلی بوجود آورد.

مرکز بزرگ مولد برق سیار

در برلن غربی دود ستگاه مرکزی مولد برق سیار ساخته شده است که، هر يك از آنها میتواند به تنهایی مصرف برق يك شهر ۱۵۰۰۰ نفری را تأمین نماید. محرك آنها توربینهای گازی از نوع تعدیل شده انجن‌های طیاره جت است که، هر واحد دارای ۸۴ میلیون وات قدرت تولیدی میباشد. مرکز مولد برق مذکور بر روی کلمیونهای پنج محوری حمل میشود و بیشتر برای جاهایی در نظر گرفته شده که، بعلت نقصهای فنی یا کمبود قدرت گرفتار خاموشی کامل یا موضعی میشوند.

ارتباط از طریق اشعه لایزر

تراکم کابل‌های تلیفون یکی از برابلم‌های خیلی مهم مخابرات بحساب می‌رود. زیرا تنظیم لین‌های کابلی مخصوصاً در شهرهای بزرگ خیلی مشکل است.

يك آزمایش دلچسپ مخا براتی در یکی از بلاک‌های شهر تالین مرکز استونی رو یدست گرفته خواهد شد. زمین افتاده است اشعه لایزر ارتباط تا وقتی که کابل‌های تلیفون در بین جدی بخود می‌گیرد. این طور يك سیستم او پتیکی مخابرات در دانستیتوت پلی تخنیک تالین تحت کار است. چندی قبل اولین مخابرات تلیفونی تو سطر اشعه لایزر این دانستیتوت را با مرکز شهر وصل نمود.

درین دانستیتوت در مورد اینکه در اتومو سفیرهای مشکل چطور از شعاع استفاده شود، تحقیقات جریان دارد.

لوکسمبورگ

لوکسمبورگ کشوریست که در غرب اروپا قرار دارد. دارای نهصد و نود و نه میل مربع مساحت و سهصد و سی و پنج هزار نفوس است. زبان رسمی مردم آن فرانسوی و آلمانی بوده و بزبان لوکسمبورگی نیز صحبت میکنند. مرکز آن شهر لوکسمبورگ دارای هفتاد و شش هزار سکنه میباشد. شهرهای معروف آن عبارت از ایشودیفیر دانشر است.

کشور لوکسمبورگ يك کشور انکشاف یافته صنعتی بوده و معادن آهن آن باعث انکشاف صنعت فولادسازی شده است. و اضافه از نود و پنج فیصد تولیدات صنعتی آن بکشورهای دیگر صادر میشود.



علاوه از آن مواد کمیایوی، تایر موتور و آلات فلزی نیز تولید میکند. ده فیصد مردم آن مشغول زراعت و مالداری میباشند و در حدود هفتصد هزار جریب زمین برای زراعت اختصاص دارد. تولیدات مهم زراعتی و حیوانی آن عبارت از گندم، جو، کچالو، تنباکو و انواع لبنیات است. تا سال ۱۹۴۸ بحیث يك کشوری طرف بود و از سال ۴۸ به بعد به عضویت ناتو و بازار مشترک شامل شد لوکسمبورگ يك کشور شاهی مشروط بوده و عضو ملل متحد است.

بیرق: سه قطعه افقی سرخ، سفید و آبی.
واحد پولی: فرانك معادل نود پول.

یادنامه

بی پیسه گی هم زورشی است ؟



تنهایی هم عالمی دارد، من تنها زندگی میکنم، بکلی تنهای تنها، دور از همه.

دوستی دارم که بعضا از من خبر میگیرد و یگان صحبتها میکند. او یکی از ولایات سفر درازی را طی کرده و چند ماهی را در آنجا گذرانده و قتیکه برگشت بدین من آمد، حین برخورد خیلی متحیر یا فتمش بعد از جور بخیری ازش پرسیدم که چرا اینقدر متحیر به نظر میرسی.

گفت: از اینکه باز هم تنها یافتم.

گفتم: چطور؟

معنی اینهمه حرفهایت را نفهمیدم.

گفت: در اولین شماره سال گذشته خوانده بودم که نه بچه ای داری و نه دختری و معلوم میشود که اصلا عروسی نکردی.

گفتم: نه هنوز عروسی نکردم اما نا مزد شد.

گفت: به این مرحله زودتر خاتمه بده که مثل من به جنجال نمایی.

گفتم: باز این چه حرفهاست که میزنی مثل تو یعنی چه؟

گفت:

منظور خاصی ندارم، اما همین داد و بده ها را میگویم.

گفتم: نه بابا این چیزها دیگر وقتش گذشته.

گفت: خوب تو از دل من نمی آیی چند روز قبل اگر میدانستی که بخاطر بردن «نوروزی» چه حالی به سر من آمده بود آنوقت باور میکردی.

دیدم که راست میگوید، امروز هم فامیلهای متعصبی سراغ میشود که حتی جوانان روشنفکر را مجبور به تعقیب و سرکشی خرافاتی خود میسازند که این خود هم منافی قواعد اسلامی و هم خلاف ایجابات عصر و زمان میباشد.

سر به علامه تائید جنبانده و این بحث را با او خاتمه دادم.



مردمان ما را عادت بر این است که در روز اول سال میخواهند بغرض اشتراک در مراسم برافراشتن چند سخی، به مزار شریف بروند این تعامل از قرینهاست که در کشور ما رایج بوده. درین روز عده کثیر مردم از هر گوشه و کنار مملکت و حتی از خارج کشور درین مراسم اشتراک مینمایند.

اگر چه اصل مراسم بر افراشتن (جسده سخی) بر روز اول سال (نوروز) بر گزار میشود اما دوام آن تقریبا چهل روز را در بر میگیرد طی این مدت گروه بزرگی از مردم که حتی تعداد شان از هزار هانفر هم تجاوز میکند در مزار شریف اقامت اختیار میکنند.

عده ای به منازل دوست و اقارب و هم تعدادی در هوتلها جای میگیرند. شیرینی سخن درینجاست که به تناسب تعداد مردم نرخها هم بالا میرود.

در هوتلها هر چه که هوتلی ها خواستند همان میکنند، چه در نان چه در مورد بسترها و اطاق فقط به اختیار خود قیمت گذاری مینمایند و همچنان در بازار هم از طرف دکانداران بی مبالاتی ها بیش از حد صورت میگیرد.

هر سال هر چه که میشود، اما معلوم است که امسال هم همچوبی مبالاتی ها از طرف دکانداران و هوتلداران صورت گرفته زیرا امروز این موضوع را بدفتر تیلیفونی از مزار شریف خبر گرفتیم.



سیگو یند معاش ما مورین باندا بردا میشون!؟

اورا مو تر زده و گشته بود اما تا یک ساعت جسدهش به روی سرک افتیده و گسی به دادش نرسیده؟

به موتر سرویس نشسته بودم میخواستم میرویس میدان بروم. اگر چه بیروبار و از دحام باز هم مثل گذشته به نظر میرسید، اما با آنهم من توانستم مباحثه دونفری را که یک چوکی پیشتر از من نشسته بودند بشنوم.

آنها بالای موضوع کوپراتیف مامورین حرف میزدند.

یکی میگفت که شنیدم معاش مامورین سی فیصد بلند میروود.

دیگری میگفت که نه اینطور نیست حکومت بخاطر رفا و آرامی مامورین خواسته کوپراتیفی به آنها تاسیس نماید تا تمام مواد مورد ضرورت شانرا به آسانی و قیمت نازلتر از آنجا بدست آرند.

اولی گفت فکر میکنم در قدم اول حکومت متوجه آن شد تا معاش

مامورین را بلند ببرد، اما بعدا دید که هرگاه این کار را بکنند به مامورین آنقدر ها کمک نخواهد شد زیرا هرگاه معاش بلند شود خواهی نخواهی نرخها هم بلند خواهد رفت پس به این حساب است که از راه دیگری حکومت خواست به ما مورین کمک نماید که این يك عمل نيسك است.

دومی که معلوم میشد از اصل موضوع پوره خبر ندارد گفت: این کار نيك تنها در حق مامورین مرکز ممکن است عملی شود. اما رفیق اولی اش باتذکر از خط مشی حکومت به او اطمینان داده گفت: نخیر اینطور که تو فکر کردی نیست حکومت با توجه به این امر که غم مامورین مرکز و ولایات بيك سويه خورده شود این کار را کرده. خود را آنقدر عرق این مباحثه یافتم که نزدیک بود به کوته سنگی رسیده دوباره راه شهر را در پیش گیرم.

بازار ماهی و جلبی خیلی گرم بود؟

بخاطر تداوی مادرش باید پول قرض کند زیرا پولیکه داشت صرف بردن

نوروزی شده؟

درین روزها نرخ اشیا، در سزار شریف خیلی بلند رفته است



بی پیسگی (بی پولی) هم زورشی است. روز جمعه در حالیکه به این فکر بودم تا پروگرامی برای خود ساخته و در اولین روز جمعه سال نو وقت خود را بخوشی بگذرانیم طبعاً هیچ کاری بدون پول نمی شود در همین وقت که یکی از دوستان به وارخطایی و عجله خود را بمن رسانده و طلب پول کرد.

او گفت: من پول داشتم اما چون برای نامزد است به اساس خواستنی فامیل نامزدش آن را به خرید این وقتیکه از قیمت آن خبر شدم و آن به مصرف رساندم اما امروز گفته کابل بشاروال بیادم آمده بودم که از طریق رادیو بخاطر قلت گوشت او را ندارم، لذا نزد تو مراجعه کردم « مردم ما میتوانند بعضی گوشت گوسفند و گاو از گوشت مرغ و ماهی استفاده نمایند ». و اینست نرخ گوشت ماهی که نازلتر از گوشت گوسفند و گاو تلقی شده است.

خون روان است، و بیشتر از آن کشته فرار کرده، تا یکساعت دیگر جوانی را دیدم که از هر طرفش آنجا توقف کردیم از ترافیک، خون جاری بوده و جان را به حق امبولانس و ما مورین مر بو طه کسی سراغ نشد تا اینکه موتوری به ولسوالی قره باغ رفت و از آنجا قوماندان و چند تا پولیس ها آمدند، از روی کاغذیکه به جیب متوفی بود فهمیده میشد که بیچاره ۲۲ ساله و عسکر بوده، بعد از گذشتاندن مرضی ۲۹ روز رخصت گرفته و میخواست به خانه اش برود که این بلا بالایش نازل شده.

کیلوشه نمی فهمم .
گفتم :
خوب پاو چند است ؟
گفت :

پا و پانزده افغانی چند پاو ؟
وقتیکه از قیمت آن خبر شدم
گفته کابل بشاروال بیادم آمده بودم
که از طریق رادیو بخاطر قلت گوشت
او را ندارم ، لذا نزد تو مراجعه کردم
« مردم ما میتوانند بعضی گوشت
گوسفند و گاو از گوشت مرغ و ماهی
استفاده نمایند ». و اینست نرخ گوشت ماهی که
نازلتر از گوشت گوسفند و گاو
تلقی شده است .



روز اول سال بود ، در کابل همه بظرف کارته سخی روان بودند، در آنجا هم (جندۀ سخی) بالا شد خیلی مردم بدامنه سخی جمع شده بودند بازار ماهی و جلبی خیلی گرم بود من هم خواستم کمی ماهی بخرم و همراه رفقا بخوریم و قتیکه قیمت فی کیلوی آن را پرسیدم ماهی این سوال نزد من پیدا شد درین وقت که زمستان رفت و بهار آمده است، برادر از پاو چرا گپ نمی زنی ما

درین روز اتفاقاً خود را در پارک زرنکار یافتیم .
متوجه شدم که فصل بهار هم می رسد ، اما هنوز هم کسی متوجه این پارک نگردیده و انبوهی از توفان این منطقه را بر کرده اند .
این سوال نزد من پیدا شد درین وقت که زمستان رفت و بهار آمده سر سبزی و شادابی در همه جا مخصوصاً آنجا ها که بنا م باغ و پارک یاد میشود بیشتر جالب توجه است ، چرا به این پارک کس توجه نکرده ، چرا برآستی شکل يك پارک را برایش نمی دهند ؟
حینیکه غرق این فکر بودم ناگاه پایم به گودالی رفت که اگر رهگذری بکمک نمی رسید باید از پا دست میشستم .
و این گودال بود که یکبار دیگر مرا متوجه خرابی های این پارک ساخت .
دل من که به این وضع پارک زرنکار سوخت ، اما چه سود ؟
خدا کند کسانی به این پارک دل بسوزانند که کم از کم در سرسبزی آن کمکش کرده بتوانند.



بصوب پروان روان بودم درحوالی ساعت سه و بیست دقیقه بود که موتوری ما در قسمتهای بین ولسوالی میربچه کوت و قره باغ رسید و در آنجا چند موتوری جلو دیگر موتورها سد بسته بود، من و همه را کبین از موتوری پائین شدیم، چند قدم جلو تر رفتیم ، دیدم بروی سرک جویی از

شماره اول

نظر به تقاضای یک‌کده زیاد خوانندگان مجله اینک بار
دیگر بعد از مدتی به نشر فوتورمان آغاز میکنیم

از منابع آفرانسوی

ترجمه و تنظیم از م. قاسم صیقل.

آوازی در شب



ناگهان آوازی وی ارتکان میدهد...



«هیگو» در یک راهرو تاریک، از نزد مردی که وی را تعقیب
میکند، گریز مینماید. او ترس و بیم زیاد دارد. اعصابش
از هم پاشیده شده و نیرواش را کاملاً از دست داده.



ناگهان مطمئن میشود که حقیقتاً
کسی او را تعقیب مینماید...



اما کسالت، هر لحظه ترس او را
بیشتر میسازد.



چیزی نیست! عرق پشانی اش
را پاک میکنند و راه اش را پیش
میگیرند.



نه، نه، «لاری» بمن رحم کن، فیروز
نکن! بنام... ازت تمنا دارم..

بنام کی؟ شاید بنام آنچه تو آنرا
«دوستی سابقه ما، میدانی؟»

صحنه اول



بعنا مردی لورا بیرحمانه پانفنگچه
تهدید میکند.



این صحنه بی که
 اگشتت ، یسک
 صحنه نام بولیس
 بود، او لیورا
 هنریشه حرفوی
 هیگو، يك جوان
 نازه آکار است که
 آرنده در خشان
 دارد





۱۵

ممنونم آقای. البته برای
من کمال افتخار است
که باشما کار کنم ...

خواهش میکنم مراد آقای. نکو ...



۱۴

بسیار خوب هیگو. دو نقش خود
وارد بودی!



ممنونم. این مرهون مهر یانی تو
هستم. تشویق تو، مرا نیز
کسار شجاعت بیشتر میدهد.
تازه کاری که مثل تو
آینسده درخشان داشته
باشد، کم سراغ میشود.

۱۷



۱۶

من بیش از ۲۸ سال ندادم. واز
خاطری همیشه بنامش معلوم میشوم
که از آوان جوانی به اینکار علاقه
نشان دادم.



ممكن است هر سه یکجا
بمستورانت برویم؟
درست است. من بسیار
لاگرسنه هستم
زن جوانی در گفتگوی آندوا
مداخله میکند.

صفحه سوم

۱۹



۱۸

دیگر پس کنیم. وقت آنان است
بعد از صرف نان آمادگی برای تهیه
صحنه های شب بگیرد.
بسیار خوب!



برویم. من هم گرسنه هستم.
 يك لحظه اجازه بدهید تا به اتاق خود بروم
 غذایی را که دکتور، خوردن آنرا
 قبل از صرف غذا
 برایم توصیه
 کرده. بیاورم

۲۱



اولیور تو میخواهی کبه خانه
 غذا صرف کنی؟
 نه! من شما را همراهی میکنم.

۲۰



بدون اینکه دستپایم را بشویم،
 فوراً نزد شما در رستوران حاضر
 میشوم.

۲۳



امید است که زود
 تری بر گردی.
 اگر تو اینرا ندانی، دیگر هنر
 پیشگان خبردارند که من اختلال
 معده‌ای دارم.

۲۲



اوپا اضطراب زیبا به تیلفون گوش
 میدهد.

بقیه دارد

۲۶



تو! توهستی!

صفحه چهارم



اولیور او شک تیلفون را هسی
 بردارد.

۲۴

۲۵

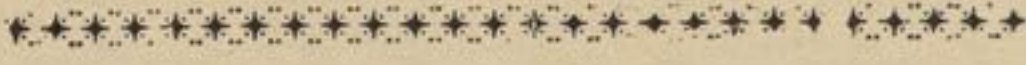
معما کی رینی

فانتزی علمی

فضانور دان در داخل سفینه به نوبت استراحت مینمودند هنگامیکه کپتان سفینه به استراحت میپرداخت هنوز اثر مایوسی از چهره اش زده نشده بود. او چشمان خود را بست اما خواب کجا بود؟ ... در باره آنسه می اندیشید: دختر عجیبی است و هما نظور یکه او کین میگوید درست مثل یک شا هدخت زیبا ونفیس و در عین زمان مانند جوانی برومند، دلیر و شجاع است. دختر با این زیبایی ونفاست خود کلارای مر حوم را بخاطر کپتان می آورد نکا همای تندر و روش قاطع آنه نوعی شباهت بحر کات و نگاه کلارا داشت. کلارا! شاید او این زن معصوم مرا که همیشه نوعی تأثر بر چشما نشی سایه می افکند، هرگز فراموش نکند. آخرین دقیقی راکه با او وداع کرد، مثل همین دیروز بخاطر دارد.

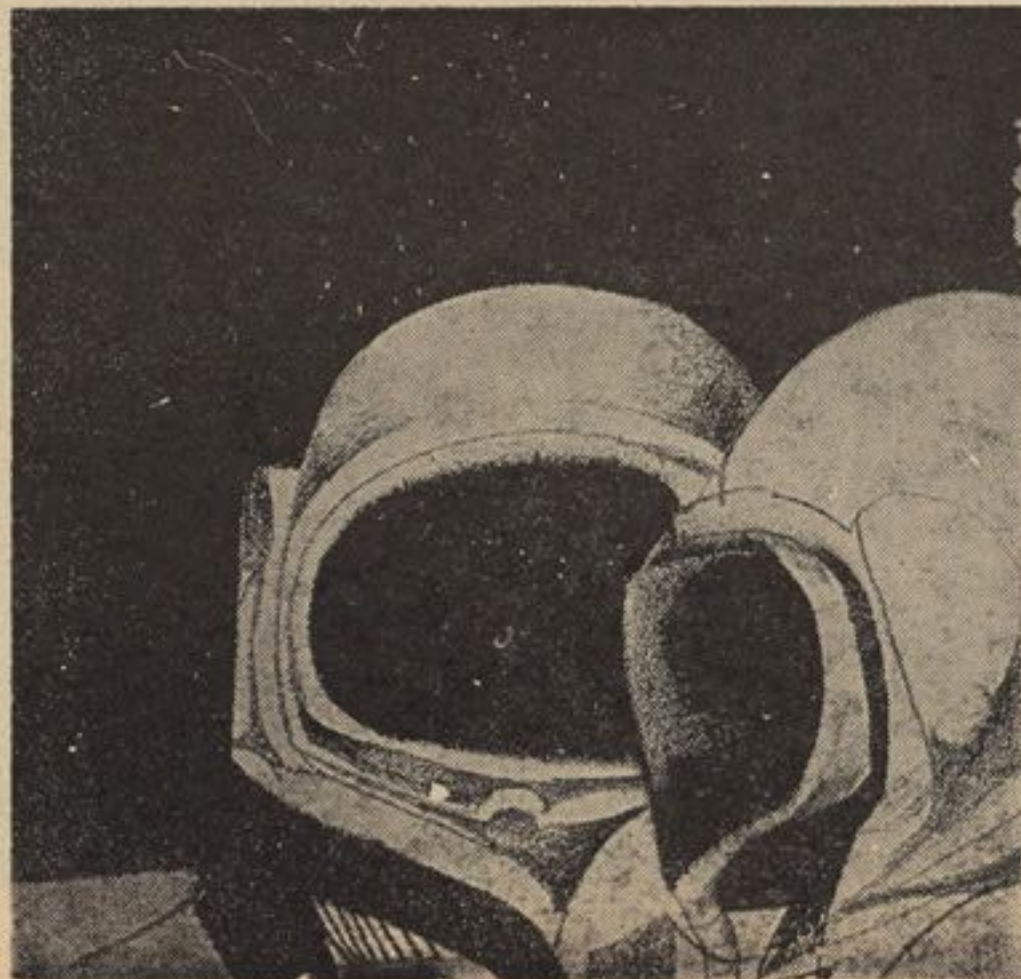
تازه کار بنای استیشن برق اتومی پر قدرت در سیاره سیریره (۱) آغاز یافته و فیصله بعمل آمده بود تا عزیزوف بحیث کپتان سفینه ارتباط با این سیاره بکار آغاز نماید. او در آن موقع چقدر تلاش کرد تا همسر خویش را نیز درین سفر با خود ببرد اما موفق نشد و داکتر ها برای او اجازه سفر ندادند. اساسا ارگانیزم کلارا نمیتوانسته با شرایط موجود در سیاره مذکور مطابقت نشان دهد. ۱- سیاره ای است که توسط اختر شناس ایطالی «د.ت. پیتسی» در اول جنوری ۱۸۰۱ کشف گردید. این سیاره در هر ۹ ساعت و ۵ دقیقه دور خود میچرخد و فاصله آن از آفتاب ۲،۷۷ میلیون میل نجومی میباشد و از نظر فصول خود هنوز نزد مردم زمین معما است.

بقرار اظهار داکتران نظریه ویژگی های خاصی که در طبیعت این زن وجود داشت، بدون کدام شک و تردید در محیط سیاره با مراض سختی مصاب میگردد. عزیزوف بعنوان اعتراض اظهار داشت چرا در شرایطی که من مریض نمیگردم زخم بمرض مصاب بگردد و با داکتران بمناقشه پرداخت. آنها گفتند اگر باور ندارید میتوانیم موضوع را ضمن تجربه برای شما نشان دهیم و آنگاه او را بداخل لابراتوار بزرگی هدایت نمودند که در وسط میز بزرگی قرار داشت و با



آنچه تاکنون خوانده اید

بیل رینی دانشمند بزرگ بر تانیا توسط سفینه سیاره بیمای «فوتون» بزرگ سیاره مجهول فرود می آید و بعد از آنکه مدتی از تمام کیهان نوردان استمداد مینماید، بشکل هر موزی نابود میگردد. چند سال بعد ازین حادثه قهرمان کیهان نورد شوروی عزیزوف تصمیم میگیرد برای حل معمای رینی باین سیاره نامعلوم سفر کند. اداره امور کیهانی سه نفر دیگر را نیز درین سفر با وی همراه میسازد و متعاقبا تطبیقات در محل مخصوص برای آزمایشهای کیهانی آغاز میگردد و پس از یکماه سفینه «الماس» پرتاب میشود و در طول راه شوکت وانسه توسط هاشمین همه جارو بنام عقاب بر سیاره ویکه فرود آمده از منبع طبیعی او را تیوم آنجا مواد سوخت بر میدارند و الماس بسرعت نزدیک بسرعت فور بسوی سیاره تا معلوم به پرواز خود ادامه میدهد.



شیشه دایروی شکل محاط گردیده بود. خانم دکتری که عینک بچشم داشت گفت:

سدر داخل این شیشه شرایط هوای محیط سیریره موجود است حالا دو موش نرو ماده رادر آنجا داخل میسازیم. هر دو موش، صحت دارند.

لحظه ای بعد دو موش داخل شیشه پیدا شدند. نخست آنها بدون آنکه تحت تأثیر چیزی قرار گیرند. هر طرف به جست و خیز پرداختند. اما لحظه ای بعد وضع یکی از موشها تغییر کرد و مثل اینکه گلویش بشدت فشرده شده باشد به غلط خوردن آغاز کرد. داکتر گفت:

مشاهده میکند، یکی از موشها با اینکه از صحت کامل برخوردار است، توانایی زندگی کردن را در اتمو سفر سیریره ندارد. و این عکس العمل است که او را گانیزم حیوان از خود نشان میدهد.

عزیزوف بدون آنکه بقیه سخنان داکتر را بشنود دستی تکان داده و از آنجا خارج گردید: اساسا چگونگی میتوان برای این اکثر هایک مطلب را حالی ساخت؟ شاید در تمام جهان مثل اینها آدمهای شله موجود نباشد.

همینکه عزیزوف بمنزل آمد با ابروی در هم کشیده بخانمش گفت: برای یک سفر پنجساله آمادگی میگیرم. و در زمین خواهی ماند. اگر او با ابروی درهم کشیده حرف نمیزد، بدون گفتگو کلارا با فریاد بلند گریه سر میداد با آنها آهسته گریست و خود رادر آغو ش شوهرش افکند:

نمیگذارم عزیزم! به هیچ جایی نمیگذارم بروی! ازین زندگی بجان آمدم ...

عزیزوف قبلا هیچگاه برای اینقدر مدت زیاد پرواز نکرده بود.

او در ظرف یکسال و یا شش ماه گاهی بمریخ و گاهی بزهره رفت و آمد مینمود. کالا را برای این سفر های کوتاه مدت نیز با گریه و زاری مثل اینکه پارچه ای از وجود خود را از دست بدهد باشو هر خودوداع میکرد اما این بار ..

عزیزم، خوب فکر کن! پنجسال چه اهمیت دارد.. در یک چشم بهم زدن میگذرد.. بزودی خواهی دید.



ی‌ی! عزیزم نمیخواهم، نمیتوانم تحمل نمایم!
کلارا مثل اینکه شوهرش میخواهد از نزدش فرار کند، سخت بسوی چسبیده بود.

عزیزوف که بچهره اندو هگین و چشمان اشک آلود همسر خود نظر دوخته بود، قلبش از شدت تأثر آب میگردید. قبل ازین هیچگاه نسبت بوی اینقدر احساس ترحم نکرده بود گرچه در آن موقع تاحدی توانست او را اطمینان دهد، اما قلبش همچنان میکداخت. فردا هنگا میکه برای وداع در فرود گاه کیهان نوردی حاضر شد، رنگ از رخساره کلارا بریده. چشمانش از گریه سرخ گردیده و گودرفته بود ظاهرا چنین معلوم میشد که او احساس میگرد این بار برای آخرین مرتبه باشو هر عزیز خود وداع میکند.

حالا عزیزوف چشمان اشک آلود شریک و محبوب زندگی خویش را در برابر خود مجسم میبیند و بخاطر می‌آورد که خودش نیز چقدر اندو هگین و در اضطراب بود.

بعد از آن روز عزیزوف به گشت و گذار در بین سیارات ادامه داد. او توسط سفینه خود برای بنای استیشن برق اتومی در سیر یره گاهی از مریخ ماشین های مرکب الکترونی می‌آورد و گاهی اجزای و رآکتور هاوتور بین های او را نیوم را انتقال میداد و مختصر اینکه بخاطر تامین اجزاء و مواد مورد ضرورت استیشن اتومی مذکور بنام سیاراتی که پای انسان رسیده بود قدم میگذاشت و وظایف محوله را بانجام میرسانید.

عزیزوف عادتاً از خطر نوشتن خوشش نمی‌آمد و این کار برای او بسیار ناخوشایند بود. او عقیده داشت که گرفتن نامه های پرسوز و گداز و خواندن آن به تأثر انسان می‌افزاید و اراده اش را ضعیف میسازد و مخصوصاً برای کیهان نور دان خیلی خطرناک است. گذشته ازین پنجسال پرواز در بین سیارات بسیار دور است در نظر کپتان سفینه حتی برابر پنجروز هم ارزش نداشت و از همین جهت عزیزوف تمام نامه های راکه از خانه خود میگرفت نزد خود جمع میکرد بدون آنکه آنها را بخواند در فرصت مساعد طعمه حریق میساخت.

مدت چهار سال سپری گردید. عزیزوف سه سال این مدت رادر حال پرواز به سرعت فوق العاده گذرانید طبعاً این مدت نسبت به ستاف سفینه عزیزوف چهار سال بود، اما اساساً در سیاره سیر یره مدت بیش از ۹ سال وقت سپری گردیده بود، زیرا زمان برای فضا نور دانی که بسرعت نزدیک بسرعت نور پرواز مینمایند نسبت به زمین یا سیارات دیگری که در مدار خود آهسته حرکت میکنند، چندین مرتبه بطی سیر مینماید!

در زمین چقدر وقت گذشته بود؟ در خلال این مدت در زمین شا نزده سال سپری گردیده بود (ظاهراً سیر یره در مدار خود نسبت بزمین چندین ده مرتبه سریعتر حرکت داشت عزیزوف باین مسئله زمان ملتفت شد که طور غیر مترقبه تلگرامی از زمین بنام او رسید. متن تلگرام که عزیزوف را وادار ساخت تا موهای خود را بکند و خوشیستن را روی چوکی بیندازد، متضمن سطور ذیل بود:

«محرتم عزیزوف همسر تان در اثر مصاب شدن بمرض قلبی ناگهان درگذشت نقطه انتظار داریم زودتر برگردید نقطه.»

در آن موقع عزیزوف برای او لین بار در زندگی خویش رنج و جدان را احساسی کرد و از تصور اینکه در مرگ کلارا مستولیت بخود وی متوجه است شدیداً اظهار تاسف کرد: در طول مدت شا نزده سال حتی چهار سطر نامه هم برای او ننوشته ام..... تفوو..... این درست است که خود اونیز از دوری همسر عزیز خود سخت رنج میبرد، اما با اشتغال به کار های دشوار و دقت طلب غالباً او را فرا موش هم میکرد اما کلارا چگونه در مورد اینکه او حتی يك دقیقه هم شوهر خود را از یاد برده باشد، عزیزوف کو چکترین شبیه ای هم نمیتوانست در دل راه دهد. کلارا باین ترتیب او را با جان و دل دوست میداشت و میپرسید! ولی او نتوانست چنین عشق! پاکی راسپاس گذارد و بارج آن پی ببرد و در نتیجه



عزیزوف مثل کسیکه دوی تلخ نوشیده باشد چهره درهم کشید و در محل استراحت از يك پهلو به پهلو دیگری دور خورد. کپتان مطمئن بود که دیگر خواب در چشمانش راه نمی‌یابد. در زندگی این نخستین بار بود که تحت تأثیر احساسات و عواطف خویش قرار گرفته نخوا بیده و در نتیجه پرو گرام روزانه رابر هم زده بود.

کپتان در حالیکه خمیازه میکشید آهسته زیر لب زمزمه کرد:

— آخ، اننه، اننه، این چه مصیبتی بود که ترا در سفینه با خود گرفتم؟ پس از در گذشت کلارا عزیزوف زندگی خود را وقف سفردر فضا و تسخیر سیارات دور دست ناشناس ساخت. تاز مانی که ساختمان استیشن عظیم برق اتومی در سیر یره میرسید، او بلا انقطاع مصروف رفت و آمد در بین سیارات ما حول بود. گرچه او به کار خود سخت علاقه داشت، اما در هر قدم جای خالی کلارا رادر زندگی خویش احساس میکرد. کپتان سابقاً طی سفر های خود این اطمینان را داشت که همسرش جای دیگری نمیرود و با کمال بی صبری باز گشت وی را انتظار میکشد و این احساس سبب میشد که او طور یکه شاید و باید بارزش شریک زندگی خود متوجه نگردد و حتی هنگام باز گشت از سفر آنچنانکه لازم است او رادر آغوش ن فشارد، ولی اکنون که دیگر او زندگی را بدرود گفته، کپتان بی برده است که چه موجود گرانبهای راز دست داده و از شدت بیتابی

نمیتواند آرام بگیرد. او حالا با تمام وجود خود حس میکرد که شریک زندگی خویش را با محبتی آتشین می‌پرستید، درست مثل عشق آتشین که کالا ران نسبت بوی داشت.. اما برای این عشق دیگر دیر شده بود.. این يك عشق نافرجام بود.. با خود می‌اندیشید که دیگر زندگی‌اش از محتوی پیشین تمی گردیده است.

در لحظاتی که عزیزوف با این اندیشه های آزار دهنده دست و گریبان بود، حادثه رینی روی داد و یکبار دیگر او را بجنب و جوش بقیه در صفحه ۷۴

کابوس یک نیمه شب

نوشته: جین میلر

ترجمه مسعود راحل

به همکاری باربارا جین میکل



این داستان فشرده کتا بیست بنام «۸۳ ساعت تابلوع» که در شماره جنوری ۱۹۷۲ بمجله ریترز دایجست انتشار یافته گوینده یا شخصیت مرکزی همان بار بارا میکل است که ماجرایش را بازگو میکند.

سراو را پایین نگه دار تا نتواند خانه را ببیند. و بعد از موتو خارج شد. باخودم گفتم اینها حتماً به خانه می برند و در کدام اتاقی قفل میکنند.

امامرد قوی هیکل در آن واحد دوباره برگشت و گفت:

«جک احسق سوراخ را بسیار عمیق کنده.»

درست در همین لحظه بود که بفکر رسید که آنها حتماً مرا میکشند و جسد مرا در این سوراخی که جک حفر کرده دفن میکنند.

باخودم فکر کردم من باید بدوم فرار کنم. من خودم را راست کدام اما مرد که با هیکل بلند شده عقب شیشه موتو ایستاده بود و مرا نگاه میکرد.

اودست ها و پا های مرا محکم بست و بعد برای لحظه ای چراغ دستی را مقابل چشمم هایم گرفت و گفت:

«باید اینرا تا حال درک کرده باشید که اختطاف شده اید؟»

«... ها...! ...»

سماز پدرت يك كمی پول می خواهم! همین و بس.

يك موتو ستيشن واگون که در مقابل اتاق پارک شده بود پرتاب کرد. پسرك لاغر اندام بهلوی من قرار گرفت و مرد که باغرش می گفت:

«اورا هم کلوروفارم بده...»

من با عجله گفتم:

«نه من! خودم سرم را با بین می اندازم. من هم نمی خواهم شماها را بشناسم.»

وقتی موتو به حرکت آغاز کرد من سرم را بالای زانوان پسرك گذاشتم در این حال بشدت میلر زیدم.

من بجزباز رو پوش خواب، زیر لباسی های ویک جوهر جوراب پشمی چیزی به تن نداشتم.

بعد پسر هیکل باریک شروع به حرف زدن کرد و من متوجه شدم که او اصلاً پسر نبود. او يك دختر بود و بلهجه مشخص اسپانوی حرف میزد.

مابه سرعت موتو را پشت سر میگذاشتم. موتو بان به شدت به چپ و راست دور می خورد. برای لحظه ای از بالای نرده های راه آهن گذشت و بعد ایستاد تمام اینها ۱۵ دقیقه بیشتر وقت نگرفته بود.

مرد که گفت:

«دست های تان را به عقب ببرید ما تا وقتی مجبور نشویم صدمه ای بشما نمی زنیم...»

بعد میله تفنگ در مقابل الاشه من گرفت و گفت:

«حالا رویت را بگردان...»

و آن نفر دیگر که من فکر میکردم يك پسر است مادرم را روی بستر انداخت. اول دست هایش را به عقبش بست و بعد قوزک های پایش را.

من هم دست هایم را به عقب گرفتم ولی مرد بلند هیکل گفت:

«نه! ما تورا ایسته نمی کنیم. باخودم اندیشیدم اوه خدا! پس اینها با من چه میکنند، و جرقه ای از ترس تمام وجودم را به لرزه درآورد مادرم به شدت تقلا میکرد و لسی پسرك لاغر اندام او را پایین گرفته و يك پارچه تکه را به چهره اش فشار میداد.

مرد بلند هیکل گفت:

«این شیوه بیهوشی ساده و بی ضرر است.»

بعد بازویم را گرفت و مرا از اتاق بیرون برد.

او مرا باخوشونت به چوکی عقب

درست یادم نمی آید ساعت چند بود. فقط یکی از آن شب های آرام معمولی. مادرم از پشت در با کسی حرف میزد.

پرسیدم:

«چی شده مادر؟»

«نمیدانم يك کسی آمده میگوید پولیس است.»

و دروازه را باز کرد.

اولین چیزی که دیدم يك میله تفنگ بود بعد دروازه به شدت باز شد و مادرم با همان شدت به دیوار مقابل خورد متعاقب آن مردی قوی هیکل و خشنی وارد شد. او يك کلاه آفتاب گردان، جیمپر چرمی و پتلون تاریکی به تن داشت. بدنبال او و شخص دوم که يك هیکل باریک بچگانه داشت و يك نقاب سکی را به چهره اش کشیده بود داخل اتاق شد.

ما فکر کردیم اینها برای دزدی آمده اند.

مادرم باخشم فریاد زد:

«شما میتوانید پول وجوا هرات را بگیرید و از اینجا بیرون بروید.»

مرد بلند هیکل گفت:

او خنده سر یعنی کردو ادامه داد. اما مطمئن هستم پدرت این پول را هر طور شده پیدا میکند. حالا خوب گوش کن چه میگویم. زیرا اینرا فقط یکبار میگویم و بس.

ما برای تو يك اتاق زیر زمینی آماده کرده ایم. این اتاق بقدر کافی بزرگ است و تو میتوانی در آن قدم بزنی فهمیدی! هوای اتاق تو وسط يك بطری تهویه میشود. این بطری برای هفت روز کار میدهد. و اما اگر تو از چراغ استفاده کنی بعد از پنج روز از کار می افتد.

او همانطور به حرف هایش ادامه میداد. اما من قلبم با گذشت هر لحظه بیشتر سرعت می گرفت. يك اتاق زیر زمینی؟! بطری! حتی در فکر هم نمی گنجید. او گفت.

این اتاق در زیر آب است! گفت زیر آب؟ و یا اینکه من غلط شنیده بودم.

بر علاوه در آنجا يك عدد پمپ تعبیه شده. وقتی آب به داخل آمد پمپ را روشن کن. در این حال در عمارت يك چراغ روشن میشود و يك زنگ بصدا در می آید. و ما بكمك هیروسیم.

او همانطور در مورد جزئیات پمپ و دستگاه تهویه تشریحات میداد. ولی من چیزی درك نمی کردم. بعد دخترك بمن يك محلول زیر جلد تزریق کرد.

این مایع شمارا آرام میسازد. با آن هم مردم که اصرار میکرد مرا کلورو فارم کنند.

وقتی من مقاومتر کردم هر دوی آنها توتنه تکه را به بینی ام فشار دادند. بعد از لحظه ای نه احساس گیجی و بی حالی کردم. آنها مرا از موتر بیرون آوردند.

در آن حال من از راه رفتن بازمانده بودم. آنها بمشکل مرا حمل میکردند من تماس سرد چند شاخچه را روی

جلدم احساس کردم. پس مادر جنگلی جایی قرار داشتیم. بعد آنها ایستاده شده و مرا در حالیکه پاهایم از سو راخی کشال مانده بود به زمین گذاشتند. مرد قوی همکل به شانیه هایم فشار داده و گفت.

اینجا داخل شو بار بار! من پا هایم را بکلی داخل کردم بعد بحالت نیم خیز بین صندوق نشستم در آن لحظه بفکر رسید که این صندوق فشرده و تاریک نمی تواند يك اتاق باشد. بعد فکر کردم شاید اینرا يك زاهرو باریک است که به اتاق بزرگتری منتهی میشود. ولی وقتی می خواستم دوباره بنشینم پایم به انتهای صندوق تماس کرد. در این لحظه بود که من متوجه شدم در يك صندوق فشرده تا بوب مانده قرار دارم. من در آن لحظه به شدت ترسیده بودم. و فریاد زدم.

نه! نه! اینکار را نکنید... من هنوز هم گیج بودم. و اما احساس میکردم باید هر طور شده از آنجا بیرون بیایم. برایم مهم نبود آنها مرا می کشتند ولی باید از آن تابوت بیرون می آمدم.

من در این حال نیم خیز شده بودم که سر تابوت به شدت پایین آمد. من باتمام قدرتم آنرا بالا نگه داشتم. ولی فایده ای نداشت. در آن حال من به شدت فریاد میزدم.

نه! باشین من باید چیزی را بشما بگویم. باشین گوش کنید. خواهش میکنم...

ولی سر صندوق بسته شد. بود. من صدای تاب خوردن پیچها را شنیدم... و بعد از آن آواز بیل هایی که گل و خاک را فرو می کنند و بالای صندوق فرو می ریخت. در اول صدای ریزش خاک و گل بطرز وحشتناکی بلند بود. و اما چندی لحظه بعد خفیف تر شد. در همه این حال من مرتب چیخ می کشیدم.

نه! گوش کنید! خواهش میکنم خواهش میکنم... بعد صدایی را شنیدم. بار بار... صدا از دختر بود.

بار بار! ابر ایشان نباش. ما هرد و ساعت بعد می آیم و خبر ترا می گویم. خواهش میکنم پس بیائید. فقط بامن حرف بزنید. در آن لحظه صدای خنده مرد بلند همکل را شنیدم. توفقط می خواهی يك آدمی اینجا بیاید و با تو حرف بزند؟

بلی! بلی فقط همین خواهش میکنم مرا تنها نگذارید این آخرین باری بود که من صدای آنها را می شنیدم. وقتی صدای دور شدن آنها را شنیدم مایو سانه به سر صندوق فشار دادم.

و بعد با التماس فریاد زدم. مرا اینجا تنها نگذارید...

من برای چند لحظه ای فریاد میکشیدم و بعد ساکت میشدم گوش هایم را تیز میکردم و منتظر جواب میشدم. اینکار را چندین بار تکرار کردم اما فایده ای نداشت. من چیزی جز سکوت نمی شنیدم (۱)

اف بی ای و اخیر کنید. جین میکل که آنقدر ها زیر تاثیر کلورو فارم نرفته بود درست وقتی سر برداشت که دو مهاجم همراه با دختر بیست ساله اش بیرون میرفتند. در آن لحظه درست يك فکر بخاطرش رسید. او خدا اینها به بار بار تجاوز میکنند.

در حالیکه دستها و پاها یش محکم بسته شده بود. جین افتان و خیزان بطرف میز تلفون رفت گوشك را باندان هایش به زمین انداخت دهنش را مقابل آن قرار داده و شروع کرد به فریاد کشیدن. ولی جوابی نیامد او اصلا باید به نفر موظف موتل تلفون میکرد. اما هیچ هایش بسته بود. جین آ- در اینجا شنیدن سکوت بقسم يك صنعت لفظی بکار رفته

باز دست ها و پاهای بسته خودش را به در اتاق رساند. و بدون اینکه به حرارت تحت صفر اهمیت میداد بدهد با پیرا هن خواب بیرون رفت. من فریاد زدم و فریاد زدم.

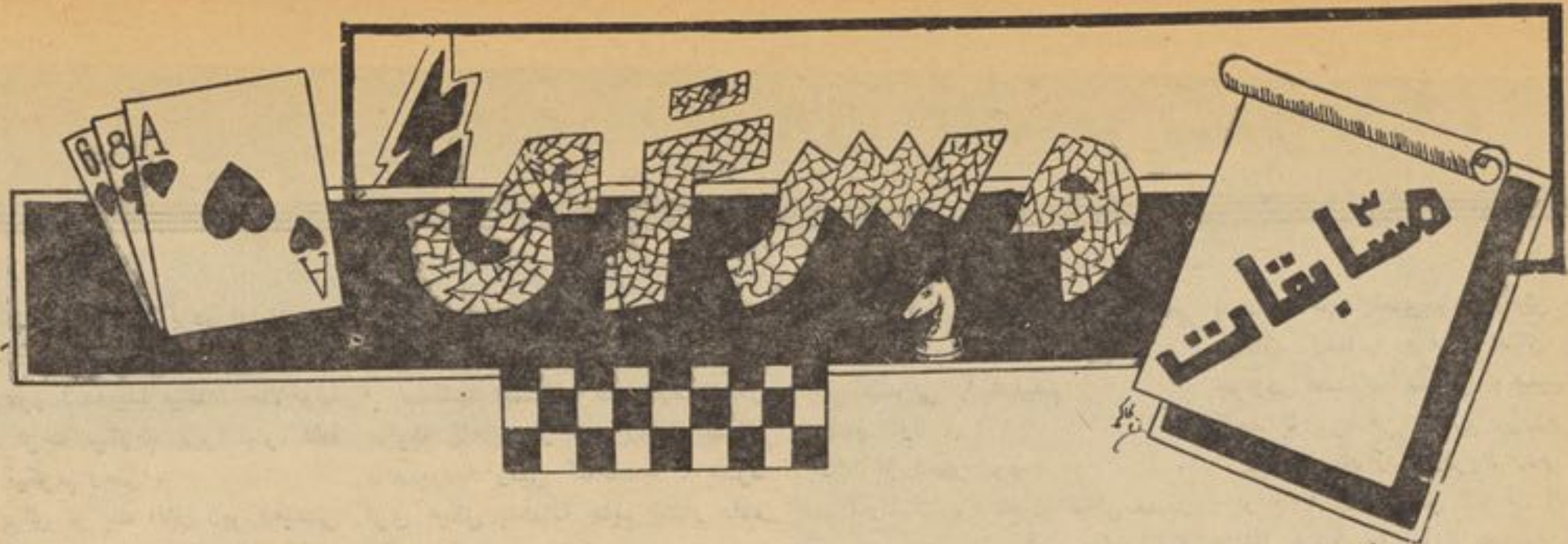
از ۱۲۰ اتاق موتل ۷۱ آن آنشب اشغال شده بود اما از هیچيك آنها جوابی نیامد. جین بعد فکری به خاطرش رسید. پا نتيك سبز بار بار چند قدم دورتر پارک شده بود. او در حالیکه هم چنان فریاد میکشید خودش را افتان و خیزان بطرف در موتر کشاند. در مقابل دروازه پیشروی مو تر جین میکل به زمین افتاد ولی با تقلا به پا خاست. ایندفعه به عقب روی اسفالت جاده افتاده و دوباره با تقلا روی پاهایش بلند شد ولی از بس دستپا چگی برای بار سوم روی جاده افتاده اینبار جین در حالیکه دستها و زانو هایش خون آلود و گلویش در اثر گاز کلوروفام خشك شده بود به پهلو موتر تکیه داده روی پاهایش بلند شد.

بعد با انگشت آزادش نکه دستگیره موتر را فشار داد. دروازه موتر به آسانی باز شد. جین خودش را روی سیت مقابل انداخت. زنجش را روی تکه هارن گذاشت و آنرا فشار داد. من برای لحظات طو لانی ای همانطور باقی ماندم...

نفر موظف هوتل يك مرد پاك و مرتب و خونسرد که چها رد و سال میشد در هوتل های مختلف کار میکرد دروازه دفترش را با تانی بست. و بطرف منطقه پار کنگ موترها آمد. وقتی به نزدیک پانتیک سبز رسید گفت.

هی خانم چی گپ است شما همه مردم را بیدار کردید... خانم میکل نفس نفس زده گفت... برای خدا کمک کنید. آنها دخترم را بردند.

اما مامور هوتل همانطور خونسرد ایستاد و بامن قیل و قال کرد. و در آخر هم بعد از لحظات طولانی ای فقط بقیه در صفحه ۷۵



جدول کلمات متقاطع شماره (۱)

افقی:

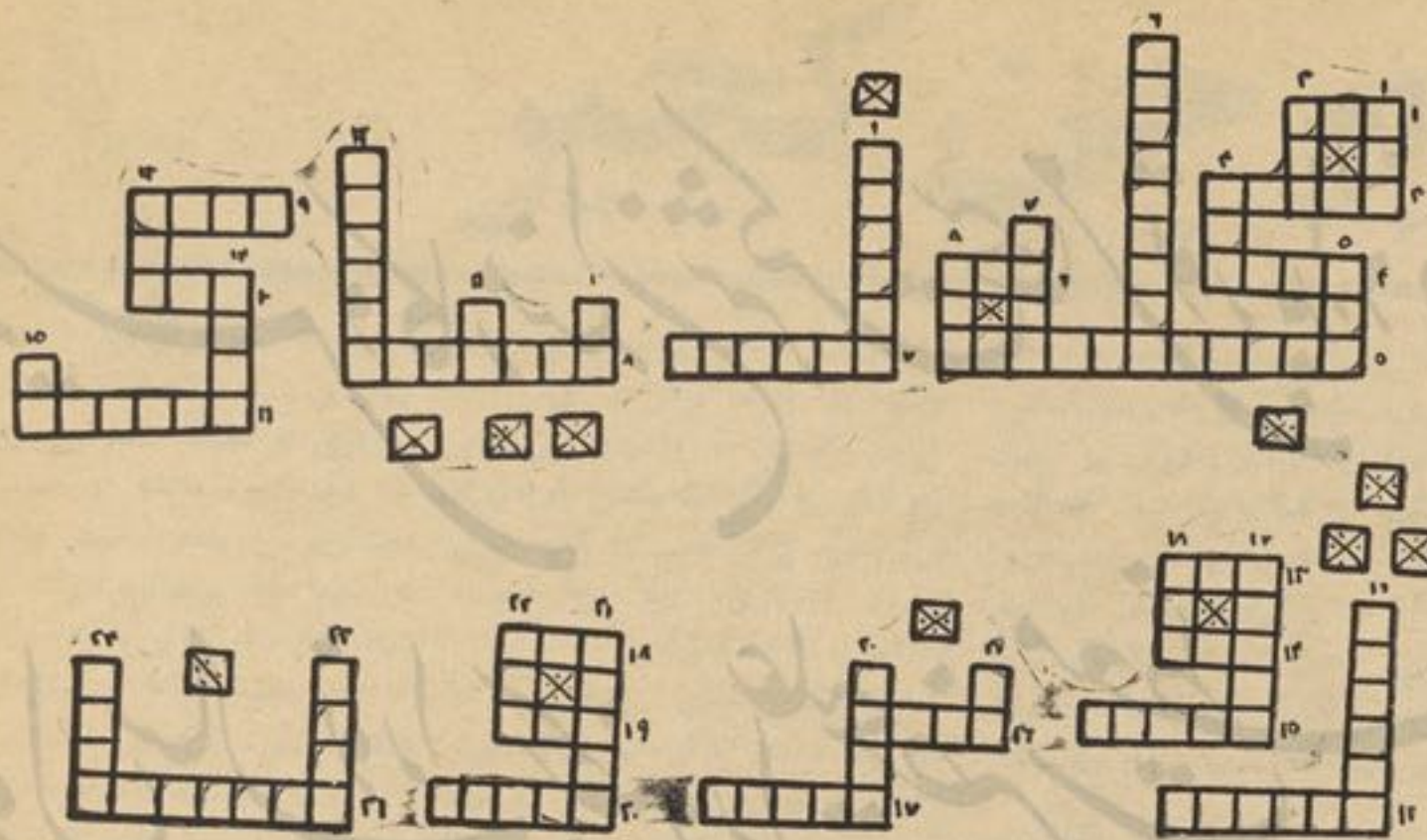
- | | | | |
|--|--|---|---|
| <p>شور بایزی است - چراغ قدیمی -
 از روز نامه های کابل - از اشکال
 هندسی - ۱۲ - حرف ندا - آب میوه
 معکو سش همسایه است (عربی) -
 معکو سش سیاه است (ترکی) - زرد
 (انگلیسی) - از وسایل دفتر و مکتب
 عصب - مطرب بی سرو پا - ۱۳ -
 نواسه چنگیز - زمین دار - عاشق
 شمع - از گلهای زیبا شکاف - ۱۴ -
 امروز (پنتو) - خشک نیست -
 عدد یست - سینمای بدون سین -
 عضوی از بدن - معکو سش برزبانی
 اطلاق میشود - خوب نیست - امروز
 کشیدن - بدن - علامت مفعول صریح</p> | <p>از المان است - پریشان بودم - از
 شعرای جوان معاصر - ۸ - مادر (عربی)
 معکو سش اسم اشاره در زبان پنتو
 است - قواره - از میوه های بهاری
 - کمپ ویران - نهی از آمدن - حرف
 نفی - احتیاج (پنتو) - ۹ - شنیدن
 مانند آن نیست - تکرار یک حرف -
 هر که دل دارد ... دارد - مو تر بار
 کش - اثری از لامارتین - قهرمان یکی
 از داستا نهی فو لکلور یک - ۱۰ -
 رطوبت - از حشرات مضره - بخشنده
 در باریکی بان مثل میزنند - ۱۱ -
 نویسنده قرار داد اجتماعی - شیرین
 است - یک نوع دیگ سنگی مخصوص</p> | <p>راز (عربی) - از غذا های و ظنی -
 خودم - از آن نان می سازند - مرضی
 خطر ناک است - آتش است این بانگ
 و نیست باد - از واحد های
 وزن غیر متریک است - ماه کوچک -
 کشودن معما - ۵ - طلا - خشکه - یکی
 از اقسام برنج منسوب به آن است
 - یکی از پنج قاره شبمانده - تار -
 خوب نیست - ۶ - از حیوانات -
 مخالف - اندازه - در کش کار بینی
 است - همنام (عربی) - علامت خارجی
 مرکز یکی از ممالک اروپا - مکعب
 بی سرو پا - لایق (پنتو) از واحدهای
 طول - ۷ - میوه ایست - شبی دراز</p> | <p>۱ - منسوب به عراق - امسال
 سال است - یکی از کوهها و
 شاهرا ههای کشور - ۲ - آبادی و
 آباد کننده - موسسه بزرگ جهانی
 - یکی از رئیس جمهور یهای سابق
 امریکا - یک حرف در سه خانه - ۳ -
 برخیز (عربی) - به آن در واژه هم
 میگویند - ضخیم است و به یکصد
 هزار می ارزد - بدون حرف اول
 زمینی که قابل کشت نیست - از
 انواع غله - از میوه های خوب
 زمستانی - شیردم بر یلم - دزد بی
 سر - بعضی از حیوانات دارند - ۴</p> |
|--|--|---|---|

32 31 30 29 28 27 26 25 24 23 22 21 20 19 18 17 16 15 14 13 12 11 10 9 8 7 6 5 4 3 2 1



طرح کننده : نعمان فارغ التحصیل تخنیک

جدول کلمات متقاطع شماره (۲)



- افقی :
- ۱- از حروف الفباء ۲- چیزی ندارد
 - ۳- پدر علم طب ۴- مخترع ریل
 - ۵- مخترع تفنگچه اتومات ۶- نومیادی
 - ۷- يك ماه عیسوی ۸- صاحب فرضیه نسبیت
 - ۹- آله سرد کننده ۱۰- درخت انگور
 - ۱۱- منسوب به یونان ۱۲- يك کشور افریقایى
 - ۱۳- يك میوه بهاری ۱۴- حالا (بنتو)
 - ۱۵- مقام وزیر ۱۶- دارای سلامت
 - ۱۷- منسوب به شکار ۱۸- فن
 - ۱۹- دو صفحه ۲۰- قلعه بلند ترین کوه جهان
 - ۲۱- مخترع چاپ

- عمودی :
- ۱- معکو سش می وزد ۲- چیزی ندارد
 - ۳- آفتاب (بنتو) ۴- از وسایل جنگ و شکار در قدیم
 - ۵- يك نوع نان است ۶- يك نوع میزان الحرارة بنام او یاد میشود
 - ۷- آنرا پوند ستر لنگ میگویند ۸- ظرف آب
 - ۹- شتریان ۱۰- شمیر جمع متکلم
 - ۱۱- اگر پا میداشت پاکت میشد ۱۲- معکوش نمی تواند بیند
 - ۱۳- حسد ۱۴- پیشرفت ۱۵- عدد بست
 - ۱۶- جای کتاب و ظرف و اشیاء دیگر ۱۷- وزنهای رابآن می سنجند
 - ۱۸- طرفی است که با آن آب بر میدارند ۱۹- اسب پبنتو ۲۰- معکوش يك نوع کباب است
 - ۲۱- معکوش این یکی آرام است ۲۲- تابو توان بدن ولی بیشتر معنی آخرین لحظات زندگی می آید
 - ۲۳- از وسایل حرب و شکار در زمان حال ۲۴- برای اکرام مهمان گسترده میشود تا بر آن بنشینند و نیز بروی آن استراحت میکنند

طرح کننده : محمد بشیر ترین عظیمی

۱۸- تابو توان ۲۲- آرام است ۲۴- برای اکرام مهمان گسترده میشود تا بر آن بنشینند و نیز بروی آن استراحت میکنند

از پزند گان زیبای دریایی - باز هم از پزند گان ، نوعی گاز است ، معشوق مجنون ، تنقید بدون تق ، خون از آن میگردد ، ضمیر اول شخصی مفرد - یکی از ما ههای عیسوی - ۱۷ ، عدد بست «بنتو» چنین پر شکم آدمی یا ی - عکس ناقص - جای

۱۵- کهنه نیست - نوعی طیاره است - از خاک تیره سبزه و گل منسوب به یا سمن - هر ۱۰۰۰ ی برای ندیدن بود ضرور - مظهر سرما و رافع گرما - این هم عددی است ۱۶ - تکند دانا مستی نخور دعا قل

یادداشت

برای يك نفر از کسانی که در مسابقه های این شماره شرکت کنند پاسخ صحیح حد اقل یکی از سوالات را بفرستند يك سیت جوراب اسب نشان و برای يك نفر دیگر پنج جوره بوت پلاستیکی وطن به حکم قرعه داده میشود.

تمام کسانی که از فرو شگاه بزرگ افغان خرید کرده اند از احسن سلوک فروشند گان و ارزانی قیمت اجناس این فرو شگاه راضی میباشند شما هم امتحان کنید!



بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت ، زیبایی و دوام بربوتهای خارجی فرق کامل دارد که با خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینماید

با پوشیدن جورابهای زیبا و شیک اسب نشان نه تنها به اقتصاد فامیل خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.

همیشه کتاب مجله - روزنامه و قرطاسیه مورد ضرورت خود را از کتابفروشی خیر خواه واقع شهر نومقابل سینمای پارک بدست بیاورید!

تصحیح ضروری در صفحه دوم مسابقات شما ره (۱۵-۵۲) مسئله آزمایش هوش مربوط مسابقه معلومات عمومی و هوش است که سی وهفتمین سوال این مسابقه و دارای شش امتیاز میباشد و در مسئله معما ی عدد همین صفحه عدد (۴۰) زیادی است .

رئیس و کارمندانش شکر و سپاس تو را بداد و بپوشاورد

حلول سال نورا بخشود ای حضرت معظّم بهمایه نور،

خاندان جلیل سلطنت و کافه ملت نجیب از غایت

تبریک عرض نموده، اعتقادش را از بارگاه ایزد

صمیمانه تمنا نمایند.

ویړجن کجیر

هسی خوهم ژمی، خپلی لښکری
خپرو شاته خای په خای کړی وی، خو
په هغی شپې چه کجیر دخپلی مور له
زړه درونکو خگیر ویو سره له خوبه
کیناست، ویی لیدل چه درندی واورى
دټول کلی په شاوخوا کی شو خون
وهلی دی. اودژمی لښکری یی ولیدلی
چه په وړاندی تک کی دی .
خدا زده چه ولی هغه شپه کجیر
سخت پریشانه شو .

هر وار به یی چه دواوری خړک خړک
ترغو زه شو، او یا په دېام له ژی خخه
لپخه واوره ونبو ییدله، نو دهغه زړه
به یی له خانه سره یو خای ونبویاوه.
یو وار یی دکوټی له کړکی خخه دباندى
وکتل، دکلی چوپ او په وریخو پست
آسمان په خپل خاص او غم جن وقار
سره، دواورو سپین چک ماران دخمکی
خواته راخو شی کول . او دواورو
غټی غټی پاغو ندی په ډیر یو ستوالی
سره دنورو دپاسه تنبار کیدلی
کجیر دامنظره له خپلو خوب لیچنو
ستر گوسره خارله، هغه خو هسی هم
دژمی، دچوبتیا اودتر زمی خخه کرکه
کړله خو هغه شپه دهغه کرکه ډیره
سخته پاریدلی وه .

دکلی نری. لاری هم دی درندی
واوری بندى کړی وی. اودی خبری
لایسی هم کجیر خوراوه. هغه نه
پوهیده چه دشپې کوم پاردى، دگړی
خه پته ورته نه لکیده، خودو مره قدر
پوهیده چه اوس شپه دپخید و
خواته ځی، دمور خگرووی یی وروورو
زیاتیدل خو کجیر په خپلو اوږدو
سوچو نو او خیالونو کی ډوب وهغه
خپل تود مخ دسړی کړکی له بنیبنی
سره جوخت کړی و او همداسی یی
سوچو نه کول .

درنده واوره هماغسی له آسمانه
راتلله، هغه پداسی حال کی چه کوخی
ترخانه تاو کړی و، لوخ سر له انگر
خخه ووت، اولایی یو گام دانگر له
وره نه هاخوا نه و اخیستی چه ته
زنگو پورته په پستی واوره کی
ننوت «غز» یی شوا خپل انډول یی-

له لاسه ور کړ، نژدی وچه یوه خوا
ولویزی، خوبیایی هم خان ټینگ کړ.
دماغزو په یوه گوټ کی یی یو خیال
دخپریکی په شان تیر شو. هغه باید
پاروله خانه سره اخیستی وای، او بیا
له انگر نه وتلی وای. دافکر اودانوی
سوچ یی خوښ شو. دخپل کوخی نه
یی واوره وخنډله او بیرته دشپې په
تیاری کی چه واورى لږخه رنگ
الوتی کړی وه. خپل انگر ته ننوت،
په خوب لیچنو سترگو یی په پارو
پسی لټه پیل کړه. لږه شیبه پس
هغه پارو وموند، ورویی په شونډو
باندى چه دو اورو پاغو ندو نو ی
لندی کړی. یوه ترخه موسکا وگپیده
او په زړه کی یی تیر شول.

دادی اوس سم په لاره تللی شم.
اود خپل لومړی گام لپاره یی
درنده واوره لیری کړه، او چه غوښتل
یی هغه بلی خواته واورى نویی داسی
احساس کړه چه واوره سخته درنده
ده. فکر یی وکړ .

«واوری» بلوخت شوخون وواوه.
ترنورو کورونو اود بز گرانو تر
انگړونو پوری بنایسته لاره وه، او
هغه چه دا اوږده لاره چه دکرو ندو
او پټو ترمنځه تیریدله ولیده نو یی
فکرو کړ دابه خه ورتوی، او دهغه
درنده واوره به خنکه هره خوا اړوی
اولاره به پا کوی خوهغه مجبور و. او
سخت مجبور و. هغه باید دکلی ملک
ته ور غلی وای او په هره بیه چه کیدی
بوخه پیسی ترینه اخیستی وای، او
که یی نه وای ور کړی هم باید چه هغه
دخپل یوه جریب پټی دگرو کولو
تکل کړی وای.

هغه باید کلی وال خپل کورته
دلاس اړونی اومرستی لپاره وربللی
وای. آخر دهغه مورچه دژمی له پیل
نه رنځوره وه، دخانکدن په حال کښی وه
اوهغه دغه گرانه موجوده چه سخته یی
گرانه وه له لاسه ورکوله، خو دی
لادری څلور گامه ها خواته وتللی لا
دده سوه گامونو په فاصله په وار و

پته لاره وه چه هغه باید توږلی وای،
او باید یی پوری وتلی وای .
لاهم دآسمان نه دواورو غټی غټی
پاغوندى په ځمکه کیناستلی او په خړک
خړک سره یی د کجیر په غوږونو کی
یوشور گپ کړی و او یا داچه هغه
همداسی احساسوله .

لاهم دنیمی شپې تروزمی وه، او
کلی یوه رنگ الوتی بڼه درلوده، چه
یواخی دواورو په سپین بستر کی تور
ټکی دکلی دکورونودود غړلی ورونه
او کړکی وی. او کجیر چه سخت په
غوږخو پرځو کی وخپلی ستر گلی له
دغو تورو ټکو خخه نه لری کولی .

یووخت هغه احساس کړه چه په سر
باندى یی واوره کوټی شوی ده، او
کوخی یی هم په واورو پټ شوی و.
په داسی حال کی چه دراندو او

چاودى چاودى لاسونو ورغوی یی ټناکی
شوی ووهمداسی ستمیده، اودسترگو
غوچو پوی خوله کړی وه. خوهغه
دخپلی ستر یاخه سوچ نه کاوه، او
هر وار به یی چه دکلی دکورونو خواته
وکتل او تور ټکی به یی ولیدل دبری
یوه برښنا به یی په ستر گو کی
وخلیده اوهو سکا به یی دوچو شونډو
دپاسه خوره شوه. اوخو شیبی
وروسته هغه دملک دکور دشانشین
خواته ناستو. اوله خانه سره یی دا
سوچ کاوه چه خنکه پدی نیمه شپه
اوتروزمی کی ورو ټکوی خنکه له
هغه نه پیسی وغوازی اوخنکه دخپلی
ځمکی دگروى تکل هغه ته خر گند
کاندى دهغه ساده پوهنی دا اجازه
نه ور کوله چه په پخو خبرو سره
دخپل عظیم او ستر غم او ویرازښت
اواهمیت ملک ته خر گند کړی او هغه
ته وایى چه مور یی، دژوند ډیر قیمتی
مرغلره یی دتورو خاورو زړه ته

کوژ یزی. نه، هغه دا توان او وس
نه در لودچه ملک له پخو خبرو سره
قانع کړی. خوهر خه چه یی سوچ
کاوه نه پوهیده چه خنکه له ملک نه
بی لدی چه هغه په غوصی شی، پیسی
وشکوی. په همدی خبرو اوسوچونو

کړی. چه فکر یی شو باید جو مات ته
ولاری اوله ملاصاحب نه مرسته
وغوازی او ضمنا داهم ور پیاده شوه
چه دجنازی دلمانخه او دمـ سړی
دخښونو په بندو بست کی هغه هم
ارزښتنا که برخه لری، او که دی دیوه
بڼه او ماره سخات یادونه وکړی نو
گوندى دهغه زیاته مرسته ورسره
ملگری شی. په همدی نیت یی بیا
پارو راوا خیست اود جومات دلاری
په پارو کولو یی پیل وکړ تر هغو
چه جو مات ته ورسیده ...

کجیر خوشیبی وروسته بیا هم
دملک ددروازی شانشین خواته ناست و
او خپل کنگل نیولی او تنیا کی لاسونه
یی «کو» کول خوچه په «کو» کولوونه
شوه نویی هغه ترخپلو تخرگونو لاندی
ومنډل او شیبه پس چه لږخه تاوده
شول نو په سوی شول اودی دلاسونو
سوی سخت وخوراوه. داسی چه دهغه
چیغی یی پورته کړی، که خه هم چه
چیغی یی نشوی وهلی خو ورو ورو
له خانه سره خگرویده. او هماغسی یی
آسمان ته کتل هغه وروسته تر دی
چه یوه شو ملاصاحب په جومات کی
نشته او خپل کورته تللی دی ډیر
ناهیلی شو. نه پوهیده چه خه وکړی
پرته لدی چه تم شی او چه دسباوون
رنا خبره شوه ملک صاحب ته دخپلی
بی ووسی عرض وړا ندی کړی. سړی
په زنگو ولگاوه او کیناست تر هغو
چه سباوون دشپې په دی چوپ ماحول
اوجا پیر یال باندى خپله رڼا وښندی.
یووخت کجیر احساس کړه چه
خوکی ښوروی اوچه وار خطا له
ځایه پاخیده نو دملک ناظر یی ولیده
چه هغه په ډیسکو ډیسکو وهی، او
پوښتنی ترینه کوی. کجیر چه
ایله په را خود شوی وپه خو ساده
جملوکی خپل تکل ناظر ته ووايه.
دناظر په تندى دغوصی گونځی راغلی
خوسره لدی یی هم هغه او جری ته
پوته چه په خپله ملک صاحب هغه
پاتی په ۷۵ مخ کښی

معمای رینی

آقای کپتان، امید است استراحت کرده باشید؟
عزیزوف در حالیکه تبسم استهزا آمیزی بر لب داشت گفت:
تشکر، خیلی خوب، رفقای دیگر کی هستند؟
در سالون سفینه... اگر اشتباه نکرده باشم مصروف شطرنج بازی اند!
چهره کپتان مثل کسیکه خسته تلخی راجویده باشد عبوس شد...
دروقت های اخیر اینکه انهدراطراف شوکت میچرخید بنا به علتی اورا متاذی میساخت. کپتان فوراً بر خود مسلط گردید و در حالیکه به تخته وسایل اندازه گیری اشاره میکرد با خونسردی همیشگی خود پرسید:
آیادرسایل اندازه گیری هیچگونه تغییر مشا هده نمیشود؟
چیز مهمی وجود ندارد، فقط... فقط چه؟

(باقی دارد)

افکند. او فقط میتوانست با کار، با کار سنگین و دشوار مشغول کننده تا حدی خودرا تسلیت دهد و از همین نقطه نظر همینکه کار سا ختمان استیژن برق اتومی وسیر بره بیابان رسید، بزمین بر گشت و بزودی بخاطر حل کردن معمای پیچیده رینی دست با اقدام عجیبی زد...
کپتان سر خودرا بالا کرده ساعت نظر انداخت. وقت استراحت پوره شده بود. روی بستر خواب نشست و کمر خودرا باهر دو دست گرفته مثل اینکه بخواهد از فشار اندیشه های عمیق و سنگین رهایی یابد، سر خودرا یکی دوبار بسنگینی تکان داد و بعد از آن بسرعت لباس مخصوص خودرا پوشیده بسمت در خروجی حرکت کرد.

در برابر تابلوی هدایت او کین نشسته بود. او بر طبق عادت با چشم چپ خود پلک زد و پرسید:

باستانی آن مشهور است. از اسناد است. گر بیان عامیانه. کما، ارد چه شده - ۲۴ - از کلمات بیان تاریک - جوشش عشق است کاندرا.. فتاد - عکس مور پا شکسته - مست... - بیدار گردد نیمشب مست ساقی روز محشر بامداد - ماده نیست - امروز بودن - ۲۵ - نوعی ریگ - بزرگ - بعضی از خا نمابه زلف میزنند - سمبول بهار - ۲۶ - گل لاله را بنام او شقایق... میخوانند - ورزش باستانی خود ما از وسایل جنگی - ۲۷ - روی (پشتو) - هر غی خوشنام - انحاء - ۲۸ - رسیدم زده که آمد بهارو... دمید برای همه مقدس است - اداره نامه رسانی - پاکیزه - ۲۹ - همیشه - نام یکی از مجلات کابل - یکی از جنگهای مشهور استقلال در آنجا رخ داد - از دانه های قیمتی - ۳۰ - در واژه دهان - از جمله حدود است - فکاهی بزبان خار جی - ایشان (عربی) - سال ناقص - ۳۱ - شکستش هنر نیست - هز او ش یک کیلو میشود - هفت شهر عشق را گشت - بلی (انگلیسی) - ۳۲ - سرد نیست - از وزیران و قهرمانان نامی افغانستان - یاد داشت خار جی.

آلات موسیقی - همراه (پشتو) - ۳ - ماده حیاتی - انگور - از وسایل دهقانی - بقول مولانا حدیث عشق مجنون میکند - ضمیر جمع متکلم - ۴ - شیرین است - بهشت - بایک نون کود آستان میشود (پشتو) - هم نشین گل - ۵ - ا ی یار - سارق - از رنگها - نوعی از سال - ۶ - روز نیست - از آنطرف بخوانید خواهر پدر است - باز هم نوعی از غله است - ۷ - اسپ دارد - یک نام زنانه - از آهنگسا زان نامی کشور - کاکا - ۸ - زیاد نیست - غذایی است از گنم - گل نعمان - از ضروریات موتر - ۹ - حرف ربط شریان شهر - قلب - محل - این هم عدیست (پشتو) - درها اندگی (عربی) - ۱۰ - گرمی است خونخوار مرضی است تباہ کننده - از ماههای شمسی - عضوی از بدن - سپاس وستایش - ۱۱ - از خوانندگان فرانسه - مملکتی است هم در آسیا یکی از رنگها - حکایت از دویدن - ۱۳ - معکوسش دستور زبان است - درهرات به چار مغز میگویند - یکی از رنگها - حکایت از دویدن - ۱۳ - کلمه ای سهل - از شعرای معاصر جو بیار شراین روزها چاپ شده است - غلط است اینکه گویند به دل رهیب... دل من ز غصه خون شد دل تو خبر ندارد - ۱۴ - صبح - ولی - قشنگ است ولی دیده نمیشود - رفیق کویال - ۱۵ - دست (عربی) - زیبا - واحد پول دو مملکت آسیایی - من و تو - ۱۶ - از عملیات ریاضی - از کوه سرازیر میشود - ۱۷ - هر کس ادردی رسد ناچار گوید وای... اصطلاحی است برای بزرگ قریه - ۱۸ - معکوسش همان نوع غله است که گدشت - جای - طفل خرد به زبان طفل خرد - حرف نفی - ۱۹ - یک نلت شب بلی - هرات - از حروف الفبا - ۲۰ - تکرار یک حرف در چهار خانه - از زنان جدول کلمات متقاطع شماره ۲ قهرمان کشور - ای کریمی که از خزانه غیب گبرو... وظیفه خود را داری دو ستانرا کجاکنی محروم تو که باد شمنان نظر داری - ۲۱ - بدون حرف اول کتاب است - کاکا (پشتو) - دردد - بدون حرف آخر امید هم ریخته - ۲۲ - بارانی تکه تکه شده - عجبی - دماغ ندارد - ۲۳ - موسیقی است در ننگر هار که فارم و آثار

شاهان و شهزاده گان

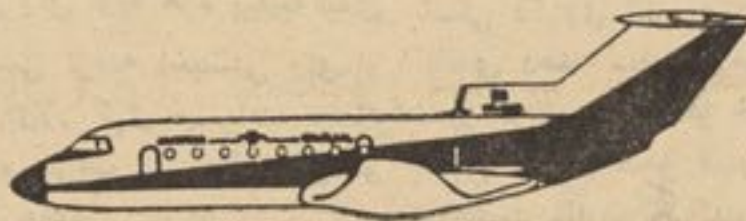
مشار، الیه مدتی در بغداد مشغول تحصیل علم بوده بعد بوطن خود مراجعت کرده و در ۲۹۷ ه در آن جا وفات یافت اینک نمونه اشعارش:
ژبه هم بنه وینا کاندی چه بی وینه
دخاوند په لاسی کی زراودر همونه
ژبو رورله ورخی وینایی او ری
ددرهم خاوندان قلوی په ویا رونه
که درهم بی خنی و رک سوسی نتلی
پرنوی بی وی په خرو بیژ ند نه
اما از جمله صنایع آنچه بطور قطع در عصر صفار یان رونق زیاد داشته فن معماری بوده است.

و در دوره اول یعنی سلطنت یعقوب و عمر و توجه دولت بیشتر به عمرانات عام المنفعه بود.

از قبیل پلها - راهها و خصوصاً بندها و انهار رود هیرمند که مبالغ خطیری درین راه بذل می نمودند.



باختر افغان الوتنه



پروازهای باختر افغان الوتنه، در خدمت شما است

سریع، مستریح، اقتصادی

پرواز های باختر افغان الوتنه جهت فراهم آوری تسهیلات بر ای هموطنان عزیز در هر هفته چهار پرواز به کندز، چهار پرواز به مزار شریف، یک پرواز به میمنه - هفت پرواز به هرات، چهار پرواز به چغچران، سه پرواز به کند ها و یک پرواز به تیرین کوت سه پرواز به خوست و شش پرواز به بامیان - از کابل صورت میگیرد و در هفته دو پرواز به تالقان، دو پرواز به خواجه غار، چهار پرواز به فیض آباد

ویر جن کجیر

پوه کړی اوچه ملک صاحب ته یسی داوگری په وره کی غوړه سلا می وکړه نوهغه یی خواب قدری هم ورنکړ اوشیبه پس یی وپو بنسته .
- کجیره! شه چل دی ؟

د کجیر ټولی هغه جملی، چه پخوا برابری کړی وی خو دملک عاطفه او خوا خوږی یی وپاروی، هیری شوی وی یواری پرک شولو مری یی دژبا نه ونیسته. اولایی خبره نه وه کړی چه ملک وغور یده .

- ستاسو ټولو همدا یودرد دی... پیسی غواړی پوه شوم! او بیایی په غوصه ورته وویلی .
- له ما سره خوبه مو دآبا خزانه، ډاوی شه؟

اوچه کجیر دورو سستی هیلی په دود دخپلی خمکی دگروی تکل ووايه نود ملک په شونډو یوه شیطانسی موسکا خپره شوه .

- سپر دی خمکه کرلی ده؟ او کجیر په خوښی سره سره خوواره دهو په دودو بنو راوه اونیمه کړی وروسته دملک ناظر یوخوا نوټو نه دهغه په لاس کی کینبودل.

چه د ملک دکوره راووت نویسی ولیدل چه دکلیو کورونو دتو خانو له دور یخو اوموړیو نه لوگی لتهیری. او کجیر بی له خنډه دکلی دیوه واکمن اوسپین بزگر سور گل وره ته ودرید... اوبی لدی چه دوره زنجیر وبنوړوی دلاس په رغوی یسی ور وډپاوه.

...

یسو وار یی پام شوچه دسبا وو ن سپینه اوبی وزمی رڼا خوره شویده اوبیایی دتو خانی بل گوت ته پام شو چه دادی خکیروی یی غلی شوی خوبه مری کی یی ختپهاری پیل شو یدی. ناخاپه یی خان دهغه خوا ته ور وغور خواوه اوچیغه یی کړه .
موری !

اوموری په ترخه موسکا سترگی

په سپره هوا کښی منزل

کالی اغو سستی دی؟ آیادی خکه پردی چهزه یی دشپی دتیرو لو لپاره ونه بللم اوچوچی. یی رانه کړه؟
مادده خخه هیخ ډول غوښتنه نه وه کړی دلته زما دقهر علت شه دی؟ داممکنه وچه دهزه میلمه کړی وای اوبنه خای وچوچی. یی را کړی وای تردغی لحظی پوری لازه نه پو هیدلیم چه دده خخه چوچی. و غواړم که یی و غواړم دی به یی ومنسی نوربیا

بقیه صفحه ۴۵

طفل شما

نمی گویم که هرگاه ازدادن بوتل شیر در بستر اجتناب ورزید طفل شما محققا زودتر به جدا شدن از شیر تمایل پیدا خواهد کرد اما تا اندازه باین امر کمک خواهد کرد. پس به طفل اجازه دهید وی را بگذارد که خواه بوتل خود را در آغوش شما صرف می نماید و یا در چوکی خود و بعد از این وی را در بستر به اندازید. اگر ترجیح می دهید تابو تسل شیر را بچیت یک مسکن نرم و ملایم در بستر بطفل دهید و ادامه آنرا در قسمت زیاد سال دوم عمر طفل در نظر نداشته باشید در آن صورت کدام ضرری ندارد .

بقیه صفحه ۴۳

عشق من بر گرد

- شما امروز چه کار میکنید ؟
مارتا به سوی ظر فهای روی میز اشاره کرد:
- اول اینهارا می شویم، بعد، میروم ببینم که نامه یی برایم رسیده یانی.
- اجازه می دهید باشما بیایم؟
«مارتا» پیش از آنکه جواب بدهد آخرین بشقاب رادر پتنوس گذاشت بعد، پتنوس رابر داشت و به سوی اودید :
- معذرت میخواهم، نلز. من که گفته ام آرزو دارم تنها باشم .
پسر جوان آه بیصبرانه یی کشید:
- بسیار خوب، امید وار بودم که تصمیم تان را تغییر بدهید. ممکن است اگر نامه یی به من رسیده باشد، برایم بیا ورید . «پایان»

مکرزه اوزما ملگری ؟
مونږ تردغی لحظی پوری خپلسی پښی ته خلاص وو او هرلورته مولا س رسیدی، تر ټولو دخو پښی خای لاداو چه مونږ دجنگی مور چی پر خای دخپلو کورو پرلور روان و. له همدی کبله مونږ ته هم مقاومت په کار و او لازمه وچه دهر ډول مشکلاتو سره موبنجی ور کړ یوای په همدغه لحظه کی دخپل ملگری میشا ویناچه یوه شپه یی دچوچی. دخوړ لو په وخت کی ماته کړی وه راپه زړه نشوه.

ماغو بختل چه په ډیر قهراو غضب سره دخپل ملگری خخه وپوښتم: «مونږ د مشکلاتو د مقابلی لپاره شه لرو ؟» مگر پخواله دی چه پوښتنه و کړم دخپل غیر عادلانه موقف ته متوجه شولم اودغه ډول سوال کول دانصاف خخه لیری بر یښیددی ماد خپل خان خخه وپو بختل چه زما دقهر علت شه شی دی ؟
آیا دده گناه داده چه کلی یی ترما نیژدی دی ؟
په دی گرم دی چه ترمای یی ډیر تاوده

دهغه خواته واپولی. اوبیا دهغه په لور ونښتی .
نور دهغه خان سوړ شوی و. نه خکرویی، نه د مری ختپهاری، هیخ یی نه اوریدل. او کجیر په چو پتیا اویوا خیتوب کی همداسی چیغی وهلی .

- موری! موری !

خوشییبی یی پښی ترخی ژباوی وکړی، او آخر یی دمور زنه و تړله، اوبداسی حال کی چه خوب لیچنی سترگی یی دژباله زوره پر سیدلی وی، دیوی ترخی موسکا سره تر توخانی ووت او پداسی حال کی چه دلاسو پر هاری سوی کاوه پاروی واخیست اوغو بختل یی چه کلی ته ولاړ شی اودمور دمړی دخپنو لسو بندو بست وکړی

تبریک

منسوپین ریاست تصدی انحصار شکر
تبریکات صمیمانه را به مناسبت حلول
سال ۱۳۵۲ به حضور مبارک اعلیحضرت
معظم هما یونی علیاحضرت سلک معظه
ومردمان نجیب افغانستان تقدیم داشته
تعالی افغانستان عزیزا تحت قیادت
پادشاه ترقیخواه مملکت نیاز مینمایند .

سپه‌های جمال عبدالناصر

از سترا تیزی این مأموریت سلوین لوید، انگشما فات بسیاری پدید آمد. شاید مهم‌ترین این انگشما فات آن باشد که ناصر شخصاً، ولی گاملاً بدون تقصیر، به بستن حلقه‌های زنجیری دست یا زید که به ملی ساختن کانال سوئز اتجا مید.

سلوین لاید، در درازای صحبتش با ناصر، پیش از آن شب، در باره اهمیت شرق میانه، به خصوص اهمیت کانال سوئز که نیروهای بریتانیایی از آن در حال پیرون کشیده شدن بودند، گپ زد، او گفت که بریتانیا کانال را به مثابه بخش جداشده‌نی پیچیدگی تیل خاورمیانه میدانند و این کانال برای بریتانیا یک امر حیاتیست ناصر پاسخ داد که کشور های تولید کننده تیل پنجاه درصد سودی را که از رهگذر استخراج تیل به دست می‌آید، میگیرند، ولی مصر از سودی که از کانال سوئز به دست می‌آید، پنجاه درصد سهم برنمیدارد هرگاه کانال بخش جدانا شدنی پیچیدگی تیل باشد پس با مصر نیز باید همانند کشور های تولید کننده تیل معامله شود.

در آن هنگام مذاکره با شرکت کانال سوئز ادامه داشت این شرکت دور نمای تجدید امتیا زاتش را که در سال ۱۹۶۸ به سر میرسید، مطالعه میکرد وقتی ناصر به نمایندگان مصر هدایت میداد، گفتگوی خودش را با سلوین لوید به یاد داشت. ازینرو به نمایندگان مصر درین مذاکرات گفت که چون کانال بخشی از پیچیدگی تیل در شرق میانه است، باید به همان فیصدی از درآمد کانال سهم بگیرد که کشور های تولید کننده تیل در یافت میکنند.

حلقه دیگری نیز لازم بود بر زنجیر اندیشه‌هایی وصل شود که سلوین لوید آن را آغاز کرده بود این حلقه به روز بیستم جولای سال ۱۹۵۶، فردای روزی که دالس ودر نتیجه ایدن پیشنهاد کمک به ساختمان بند اسوان را پس گرفت، نمودار شد. من از ناصر پرسیدم که آیا نظر خودش را در باره گرفتن پنجاه درصد سود کانال و خرج کردن این پول در راه ساختمان بند به یاد دارد. با آواز

محکمی پاسخ داد: «ولی چرا پنجاه درصد؟»

جاسوسان در قبرس

کمی بعدتر، در آنروز، ناصر ارزیابی نیرو های نظامی بریتانیا را در منطقه خواست. مصر دو ستان خوبی در قبرس داشت. مابه‌شورشیان ایوگا با دادن پول، اسلحه و فراهم کردن سب و لثها، کمک کرده بودیم آنان کمک ما را با عکسبر داری از درون فرستنده های رادیویی که علیه ناصر تبلیغات میکرد، جبران کردند. این عکسها درون دستگاه ها و چهره های سخنگو یان پشت مکرو فون رانشان میداد بدینصورت مامیتوا نستیم دانست که این سخنگو یان کی هستند.

درین هنگام استخبارات مصر از شورشیان ایوگا خواست تا در باره اندازه نیرو های بریتانیا در جزیره قبرس گزار شی بدهند. اداره استخبارات همچنان از دوستان مصر در جنبشهای کارگری مالتا، نیز چنین گزار شی را در خواست کرد. مصر با تمام شورشیان درین منطقه تماس داشت.

آتشب ناصر نشست و پیش‌بینی های خودش را در باره اینکه با ملی سها ختن کانال سوئز چه چیزی اتفاق خواهد افتاد، انجام داد. این پیش بینی ها چنین آغاز شد: «اگر من ایدن میبودم...»

رییس جمهور ناصر همه این مسایل را در تیلفون به من گفت. او فکر میکرد که در صورت ملی شدن کانال سوئز ایدن به عملیات نظامی دست خواهد زد. وی گفت ایدن از تشدد کار خواهد گرفت، زیرا احساس میکند موقفش ضعیف شده است. ناصر پیش بینی میکرد که احتمال دارد فرانسه نیز وارد صحنه شود. اضلاع متحده آمریکا خاموش بماند و در خفا به فرانسه و بریتانیا خبری برساند. نقشه اتحاد شو روی قاطع خواهد بود لازم است به آن کشور ازین موضوع خبر بدیم؟

به همینصورت، ناصر خطوط ممکن عملیات نظامی را در نظر گرفت ناصر فکر میکرد که ایدن به اسرائیل اجازه نخواهد داد تا در عملیات مشترک سهم بگیرد. آیا اسرائیل با بهره برداری ازین فرصت به سوریه و یا

اردن حمله خواهد کرد؟ آغاز ماه آگست، بزرگترین خطر برای ناصر به نظر می‌آمد. میتوانیم دو ماه وقت از طریق سیاست به دست آریم؟ اگر این کار را بتوانیم دیگر محفوظ خواهیم بود.

روز سه شنبه بیست و چهارم جولای، ناصر برای گشایش یک دستگاه پمپ کردن تیل، در مونتورود حاضر شد. دلش میخواست که ملی ساختن کانال را درین مراسم افشاء کند، اما گزار شنها در باره نیروها بریتانیا پی تکمیل نشده بود در عوض افشای این نکته، بنای حمله را بر امریکا بیان گذاشت و به آنان گفت که دل شان را جمع بگیرند، زیرا مصر تصمیم گرفته است که بند اسوان را بسازد حتی اگر با ناخنهای شان هم باشد.

در مراسم گشایش دستگاه پمپ، ناصر محمود یونس را که انجینیر مسوول این دستگاه بود، ملاقات کرد، با او گپ زد و در همانجا وی را به حیت رییس پروژه ملی ساختن برگزید.

قرار بود که رییس جمهور به روز بیست و ششم جولای... سخنرانیی بکند. هنگامی که محمود یونس نقشه اش را برای به دست گرفتن اداره کانال تکمیل کرد، ناصر به او گفت که به اسماعیلیه برود و به رادیو گوش بدهد سخنرانی او را که میخواست آن شب در اسکندریه ایراد کند، بشنود.

یونس بایستی گوش به سخنهای ناصر داشته باشد تا وی نام ملی سنیس سازنده فرانسوی کانال را بر زبان آورد. این نام رمزی بود که با شنیدن آن یونس بایستی نقشه اش را در معرض اجرا بگذارد. درین سخنرانی ناصر چنان مضطرب بود که یونس و دسته اش آن کلمه رهزرا ممکن بود غلط کنند، زیرا ناصر پشت سر هم این نام را تکرار میکرد. اما یونس و دیگران آن را شنیده بودند.

کانال ملی میشود

مردم مصر با شنیدن اعلامیه ناصر از هیجان دیوانه شدند. وقتی او از خواندن اعلامیه اش فارغ شد، اداره کانال دیگر به دست گرفته شده بود.

باقیدار

لیدر لیکی از معروفترین فابریکه های دواساز ایالات متحده امریکا است که تولیدات آن در سر امر جهان شهرت دارد ده ها قلم از تولیدات فابریکه لیکی که در فرمولیر ملی ادویه شامل است در افغانستان مورد استعمال دارد از جمله اینتیوتیکهای آن مثل اکرومایسین در بسته بندی، کپسول مهم قطره و پودر و غیره میگردد. مرضی میتواند مطابق توصیه دکتر باطمینان کامل به استعمال آن پردازد.

بهارم دیگر هرگز . . .

همه می خوانند، می خوانند از برای او .
 بهار باز هم سایه افکنده آرام آرام می خوانند و قطره قطره می گریدند آمدم از دور راهی آمدم .
 آه: امان از این آمدن باز هم در خود می پیچیدم، زاله زاله می بارد بی اختیار می گیریم می ترسم بهارم باز خزان نشود. اما از این اختیار سخت بی اختیارم .
 نه نه دیگر نمی ترسم حال می توانم سادقانه بهار رادوست داشته باشم زیرا با فلسفه که همه چیز در گذشت است خاطر نارام را آرامی تمام می بخشد .
 بهارم خوش آمدی، اما بهار زیبایم هرگز خزان مشو بهار زیبایم، قصر تمنایم، امید و آرزوهایم خوش آمدی حال باز هم مستم، مست بهار، غرقم غرق زیبایی ها و شادم شاد آرزوها. بهار را دوست دارم و در قلب پلامال از وفا پیش امید هایم را جستجو می کنم .

بقیه شمشیر بازی

طول فلوره تا ۱۱۰ سانتی متر و وزن آن ۵۰۰ گرم مقطع تیغه مربع است. و خاصیت آنعطاف دارد طول تیغه ۹۰ سانتی متر است .
 ایه:

مسابقه های (ایه) بادستگاه الکتریک گزار میشود پیست مسابقه ۱۴ متر و عرض آن از ۸۰ تا ۱۰۰ متر و وزن ایه تا ۷۷۰ گرم و تیغه آن مثلثی است .
 و طول آن ۱۱۰ سانتیمتر است .
 لباس شمشیر باز در «ایه» ضخیمتر است و بازوها کاملاً پوشیده است. ایهان برای مسابقه پنج دقیقه و پنج ضربه است .

ژوندون
 مرکز آموزش و ترویج هنرهای نمایشی
 معاونان: طهران شاه شمیم
 تینون میرمنزل ۲۳۴۹
 مسعود ۱۰
 پرچم در اطلاع و آگاهی ۲۳۵۱
 شرح اشتراک
 کابل ۴۵۰ افغانی روایات ۴۶۰ افغانی
 مرکز برای تلهوین ۲۴۰ افغانی در روایات ۲۵۰ افغانی
 چاپ ۳۳ دلار

بهاریه

فدای روی و مویتو به لاله دمن نگر کنار چشمه تن پشو جهان نسترن نگر تو آیت طبیعتی جمال خویشتن نگر که نقد زندگی ترا بهر قدم نشا ر شد بهار شد بهار شد

به مرغبا نك صبحتم قدم بهر غزار نه ز روی مهر گوش خود بصوت مرغزار نه دل از هزار جا گرو بنا له غزار نه که شود این معامله نده، نه صده هزار شد بهار شد بهار شد هوا چه خوب تازه شد بیا بیا! هوا کنیم صفای کائنات بین بیا بهم صفا کنیم بچشمه زلال عشق چو آشنا شنا کنیم بهار زندگی ما بهار شد بهار شد

بقیه احمد ظاهر . . .

مدرك بدست خواهد آورد . و از همه مهمتر اینکه از یکطرف هنر مندان مجبور نخواهند بود کمپوز های خویش را که بزرگترین سرمایه هنری مملکت محسوب میگردد به کمپنی های دیگر بفروشند و از جانب دیگر مقدار پولی که ازین مدرك بجیب دیگران می افتد بجیب خود ما خواهد ماند .

احمد ظاهر در جواب سوال دیگری نظرش را در مورد انسجام دادن هنر موسیقی با شرایط امروزی چنین اظهار داشت :
 تا امروز همه هنر مندان ما فنس موسیقی را مطابق به اساسات علمی آن فرا نگرفته اند و گفته می توانیم که هر کدام استاد خود هر کدام شاگرد خود است پس به عقیده من بهتر است سالانه یکتعداد زیاد این هنر مندان را برای تحصیل دانش و هنر و موسیقی بخارج اعزام نمایم تا بعد از برگشت بوطن مصدر خدمت بهتری شده بتوانند .

تشکر

از پوهاند دکتور ضمد علی حکمت شف کرسی داخله نادرشاه و غتون پوهنوال دکتور عبدالفتاح نجم متخصص سرویس داخله ، دکتور جلیل احمد توسل، بناغلی محمد علی مصطفی سرپرستار عمومی، محترمه بیغله حمیده و بناغلی عبدالعظیم پرستاران داخله روغتون مذکور که در تداوی برادر محمد سالم نهایت سعی و کوشش نموده اند از صمیم قلب تشکر نموده موفقیت بیشترشانرا از خداوند متعال تمنا مینمایم .
 امین الله مدیر کنترول اداره احصائی مرکزی صدارت اعظمی .



دکتور عبدالفتاح نجم



دکتور توسل

تشکر

از دکتور گلاب الدین جمال متخصص ولادی و نسایی مستورات ولایت بلخ که در عملیات خانم فوق العاده زحمت کشیده اند تشکر نموده موفقیت شانرا آرزو مندم .

محمد علیشاه از سهدگان



دکتور جمال

گابوس یک نیمه شب

باتهدید حاضر شد دست و پای خانم هیکل را باز کند. و بعدا هم خانم مکمل مجبور شد خودش به پولیس تلفون کند، تلفون او توسط پولیس مرکزی علاقه وی طالب ایالت جور جیا به ساعت چهار و یازده بعدا ز نیمه شب وقتی چند لحظه بعد دو مامور پولیس موتر شانرا مقابل موتر رودوی این توقف دادند جین میکلاز مقابل دروازه اتاقش ایستاده یافتند جین در آن حین از جنون زیاد فاصله نداشت. او در حالیکه در عرض و طول اتاق با عصبانیت قدم میزد تمام واقعه را به آنها شرح داد .
 سؤقتی من در یافتن آنها چیزی را ندزدیده اند فکر کردم بخاطر بار بار اینجا آمده بودند و تنها فکری که به خاطر رسید تجاوز جنسی بود و بس من نزدیک بوداز وحشت این فکر سبکته کنم .
 دو مامور پولیس کو شیدند او را آرام کنند و تمام جزئیات واقعه را از او بیرون بکشند اما جین در همه حال با اصرار و التماس از آنها می خواست کاری نکنند .
 آیا شما نمی توانید در جستجوی بار بار شوید. من می ترسم .
 و بعد به ما موران پولیس شرح داد که دخترش بار بار در پوهنتون امودری اتالاتنا تحصیل میکرد .

نابغه، دريك وضعيت خاص امكانات بالقوه يی را ميتواند ديد كه آدمهای ديگر تصورش را هم نمیتوانند كرد شيوه تفكر نابغه شطرنج از ديگران فرق دارد. او كار های غير منتظره يی را انجام میدهد. اين تجلّسی ناگهانی را زیبایی نام ميتوان داد. اين زیبایی خواه در نوتهای موسیقی بيان شود، خواه دريك فورمول و خواه در مبره های شطرنج، نمودار اشتیاق آدمیان است به نظمی كه به شيوه اصیل تبارز يابد. شاید اين تعريف، مثل هر تعريف ديگر زیبایی زیبا باشد.

هیچ زیبایی شناس و یا آفریننده یی قادر نخواهد بود كه این جرقه های نبوغ را تعريف كند، ولی با اینهمه این جرقه ها وجود دارد - جرقه هایی كه مركب از منطق و هماهنگیست و به كمال میانجامد تنها ميتوان گفت كه وقتی «موزارت» اثر هایش را پدید می آورد و یا هنگامیکه «اینشتین» بر فورمول معروف سده ما كار ميكرد، این جرقه ها با آنان وجود داشت. به همین صورت، هنگامی كه «فیشر» در سال ۱۹۶۳، با استاد بزرگ اضلاع متحده امریکا روبه رو شد، این جرقه ها در او وجود داشت. درین بازی، وقتی «فیشر» در حرکت نهم به «آر. بی. ۶۰» رسید، «بنکو» قهرمان امریکا، دریافت كه كارش تمام است و پس از دو حرکت ديگر از بازی دست کشید.

آیا نامناسب خواهد بود اگر حرکت نهم «آر. بی. ۶۰» فیشر را در کنار (E=mc²) اینشتین قرار بدهیم؟ در نهایت بلی، ولی اساساً «فیشر» درین بازی همان چیزی را انجام میدهد كه «اینشتین» هنگام كار روی فورمول خودش انجام میداد. تلاش برای تحقق بخشیدن چیزی كه نتیجه هیجان آور و غیبن منتظره یی داشت. درین عملیه وی چیزی می آفرید كه زیبا بود، چیزی كه ذهن را به درخشش وامیدارد.

اگر شطرنج چون موسیقی عام میبود مردم به نمود های آن پاسخ میدادند، شهكار های کاپا بلانكا، الی خین، بوت وی نیک و فیشر پایین تر از شهكارهای باخ، موزارت زدن به مبره ها و پیدا کردن امكانات

و تپهوفن تلقی نمیشد. تخیلات آفریننده یی كه دريك بازی بزرگ شطرنج و در آفرینش يك ساز عالی به كار میرود، باهم وابسته است. شطرنج، مانند موسیقی، بازی نیست. شطرنج يك راه رندگانیست كه در عالیترین سطح خودش، نیازمند همان اندازه تلاش است كه اجرای يك پارچه دشوار پیانو. پیانو نواز حرفه یی روزانه پنج یا شش ساعت رادر تمرین میگذراند تا بر آن مسلط شود. شطرنج باز نیز راه مشابهی را می پیماید. وی ساعت های دراز را در خواندن و تحلیل کردن بازیها یی میگذراند كه در مجلات سراسر جهان به چاپ میرسند برای شطرنج بازان كتابهای معیاری عبارت است از «آغاز های شطرنج مدرن و آغاز های شطرنج» و «تیوری و عمل» كه هر کدام این

بقیه صفحه ۴۹

بابی فیشر

كتابها در حدود هفت صد صفحه دارد. شطرنج بازان این كتابها را چنان میشناسند كه موسیقیدانان آثار باخ و شوپن را. شطرنج بازان همانند موسیقی نوازان، حافظه های خارق العاده یی دارند. البته این حافظه در زمینه های موسیقی و شطرنج است و در ساحات ديگر گسترش نمییابد.

بهترین بازی توسط کسانی صورت میگیرد كه كمتر از سی سال دارند. شطرنج به خاطر علل روانی و علت های ديگر يك بازی خاص جوانان است. به خاطر سپردن و هضم این بازی برای سالخوردهگان دشوار به نظر میرسد. مساله شرایط بدنی نیز مطرح است. نیروی بدنی در بازی شطرنج بسیار مهم است. پنج ساعت نشستن با ذهن متمرکزی كه باید چال پشت چال بیرون بدهد، كار ساده یی نیست، تلاش كاملاً ذهنی به روی تخته شطرنج، بدون دست پایین تر از شهكارهای باخ، موزارت زدن به مبره ها و پیدا کردن امكانات

در اوضاع آینده، خواستار يك مغز بسیار عالیست. نوابغ شطرنج در هر شيوه بازی كه باشد، دو یاسه حرکت بعد را پیش بینی میتوانند كرد. قصه های کسانی كه تا ده حرکت بعدی را پیش بینی میتوانند اند كرد، جزء داستانهای آدمیان شده است.

در شماره ماه دسمبر سال ۱۹۷۱ مجله «جس لایف ایندرویو» مقاله ییست كه دگر گونیهای بدنسی را در مسابقات شطرنج نشان میدهد. بر اساس این مقاله، در هنگام مسابقه، ضربان قلب فزونی میگیرد و فشار خون بلند میروند نویسندگان این مقاله میگویند: «ما عقیده داریم كه فشار خون رقیبان فیشر روز هاپس از پایان مسابقه همچنان بلند میماند.» لازم است یاد آوری كنیم كه تمام رقیبان چارگانه اخیر فیشر

زیر فشار زمان مییابند. اینسان میاندیشند و میاندیشند و خودشان رادر وضعی قرار میدهند كه مجبور میشوند بیست حرکت اخیر را در ده دقیقه انجام دهند. بسیاری از شطرنج بازان بازی را در اثر فشار زمانی باخته اند.

«بابی فیشر» تقریباً همیشه نسبت به ساعت جلو تر است و به ندرت خودش را زیر فشار زمان مییابد. غالباً حریش آخرین حرکت هایش را در حالی انجام میدهد كه چشمش به ساعت است.

«بابی فیشر» شطرنج را آمیزه یی از هنر و دانش میداند. وی میگوید كه شطرنج دانش است، زیرا بر اساس اصلها و یا «قوانین» تغییر ناپذیر كار میکند. و هنر هنگامی با شطرنج آمیخته میشود كه حریش محاسبه غلطی را مرتكب میگردد و آدم ازین اشتباه او به صورت هنری استفاده میکند.

به نظر «فیشر» شطرنج اید یا است، ایدیای خالص است و این ایدیای خالص به طرد هر چیز ديگری میانجامد. در میان شطرنج بازان تنها «الی خین» چنین بنداری و چنین اشتیاقی برای بردن داشت. «الی خین» هرگز بدون يك تخته، شطرنج جیبی نمیبود. پس از مسابقه لندن در سال ۱۹۲۲، این قهرمان شوروی و کاپابلانكا، قهرمان کیوبا را به يك نمایش بردند. در سراسر نمایش کاپا بلانكا از دختران روی صحنه چشم نگرفت و «الی خین» دمی چشمش را از تخته شطرنجش بلند نکرد «فیشر» مانند «الی خین» است. آوازه و پول با لقب قهرمانی جهان به سراغ «فیشر» آمد. ولی آنانی كه وی را میشناسند، میدانند كه پول و آوازه شيوه كار او را دگرگون نخواهد ساخت. برای او هدف زندگی آفرینش كارنامه های درخشان به روی تخته شطرنج بوده است و خواهد بود. «بابی فیشر» شاید از نظر عواطف، نابالغ و جوان خام باقی بماند، اما در رشته خودش هنرمند زبر دستی خواهد بود كه در تلاش نظم به روی تخته شطرنج است. هنرمندان کمی توانسته اند به كمال برسند.

پایان

نویسنده ربه کا

من همواره بیکن راستوده ام. در واقع من از هواخواهان سالخورده بیکن هستم و حتی گاهی میخوام هم این تیوری را قبول کنم که نمایش نامه های شکسپیرا بیکن نوشته است. البته این کار نیازمند مقدار زیاد بررسی و تتبع میباشد.

تتبع گذشته، از کارهای مورد علاقه دافنه دوموریه است، ولسی آخرین زندگینامه پی که نوشته است، یعنی گینا مه «برانو یل پرونته»، درجمله کارهای موفق شامل نمیتواند بود.

دافنه دوموریه دومین نویسنده زن جهان است که پرفروش ترین کتابها را نوشته است. «آگاتا کریستی» به درجه نخست قرار دارد آثار سخت گوناگون و متنوع از قلم او فوران کرده است. در بخش قصه میتوان از آثار او چون «ملا مت کش» که در سال ۱۹۵۷ نوشته شد و اندر موروا آن را «معجزه» نامیده یاد کرد. «پرواز فالکون» اثر معروف دیگر دافنه دوموریه است که در سال ۱۹۶۵ نوشته شد. هر دوی این اثرها عمیق و سرشار از اسرار است. داستان «طفیلی ها» که در سال ۱۹۴۹ نوشته کرد، قصه روزانه مردمانیست که به کار نمایش سرگرم هستند. این اثر نفوذ روانی و عکس العملهای مخربشان میدهد که در روابط بشری وجود دارد. ازین لحاظ تنها «ربه کا» با این اثر برابری میتواند کرد.

اثرهای دیگری هم دارد که متعلق به کارن وال است این اثرها آوازه بیرونیهای بزرگ به دست آوردند، چون «راه باریک مرد فرانسوی» که در سال ۱۹۴۱ نوشته شد، «مهمان خانه جمیکاه» که در سال ۱۹۳۶ پدید آمد و «دختر عموی من راشل» که بررسی اثرات پنهانی سوژن است در سال ۱۹۵۱ نوشته شد. همچنان میتوان از کتاب «جنرال پادشاه» نام برد که قصه شکوه مندی از جنگ داخلیست و دافنه دوموریه آن را در سال ۱۹۴۶ نوشت این کتاب آمیزه بی از حقیقت و تخیل است. «کوره های شیشه‌یی» اثر دیگر اوست که در سال ۱۹۶۳ نوشته شد و از آلمیکان فرانسوی دافنه دوموریه بیش از انقلاب فرانسه و در زمان انقلاب سخن میگوید کتاب دیگر او «خانه بی در جزیره» نام دارد که در سال ۱۹۶۹ نوشته شد. این کتاب احیای گذشته و حال «کلمارت» است، این کتاب در سراسر جهان خیلی زیاد به فروش رسیده است باز

شماره اول

هم از آثاریکه دافنه دوموریه نام میتوان برد. مثلا از «پرنده گان» و داستانهای کوتاه دیگر او که برابر به «راه باریک مرد فرانسوی» و «تپه گر سنه» ویزگیهای کار دافنه دوموریه را در خود دارند. «تپه گر سنه»، رومانست که در سال ۱۹۴۳ نوشته شد و سرگذشت پنج نسل را در یک خانواده ایرلندی دربر میگیرد. در بخش کارهای غیر داستانی تصویرهای خانوادگی او شهرت دارد. از جمله: «جیرالد و دوموریه ها» که در سال ۱۹۳۷ نوشته شده جهان محقر برانوبل بر و تنه (وال روبه زوال) که در سال ۱۹۶۰ به وجود آمد، و «کارن وال روبه زوال» که در سال ۱۹۶۷ نوشته شد. درین کتاب اخیر پسر دافنه دوموریه با بر داشتن عکسهای از کارن وال همکاری کرده است. بر مبنای این کتاب فلم مو فقی نیز ساخته شده است. دافنه دوموریه ژورنالیست و رزیده یی نیز به شمار میتواند رفت و غالباً برای روزنامه ها و مجلات بریتانیا و امریکا، در باره رخصتیهایش در خارج مقاله مینویسد.

با اینهمه علی الرغم، و یا شاید هم به نسبت، سرشت و گستردگی بیرونیهای ادبی، دافنه دوموریه به سختی از نظر نقد گران جدی تر به بنای ادبی انگلیس، افتاده است، این نقد گران فکر میکنند که نویسنده بزرگی میتواند بود.

آنچه این نقد گران نمیتوانند دید عبارت است از: نخست اینکه، دافنه دوموریه داستانش را با صاحب نبوغ است، دودیکر اینکه، نگرش او در باره آدمیان و رفتار و کردار آنان همانقدر ژرف است که از هر نویسنده

آهنگ شبا ویز

اما من جواب نمیدهم. چگونه میتوانم جواب دهم. جوابم فقط اشکهایی است که چون سیل جاری میشود. عقده هایی است که منفجر میگردد و نفسهای منقطعیه که پیهم در گلویم می پیچد و هر لحظه بشدت

آن افزوده میشود. . . بانو و دوستم بمن نزدیک شده با رفق و ملایمت نوازشم میدهد و تا آنجا که بی برده است میکوشد از فشار آلام بکاهد. . . درین موقع بانوی منزل میرسد. . . او نیز از دیدن من کمتر از دختر خویش دچار بهت و حریت نمیکردد. (باقیدارد)

بیست صحبت کرد. بعد هم از فرزندانش «تیسام»، «فلا فیا» و «گریسچن» که قرار بود هفته آینده به کلمارت بیایند، صحبت نمود. دافنه دوموریه، تقریباً هرروزه با آنان از طریق تیلیفون تماس می گیرد. خانواده اهمیت فوق العاده اش را نزد دافنه دوموریه نگه داشته است. درین باره گفت:

«به نظرم، تلاش همه ما در زندگی این است که دوباره به خانواده برسیم. هرچند ما خانواده را رها کرده باشیم و یا خانواده ما را. و مظهر این سخن من همان «فرزندان پرود یگال» است. این دل بستگی به خانواده، چیز است که در ژرفنای سرشت آدمیان جا دارد. من این سخن را از روی دل بستگی خودم به خانواده ام درگذشته و حال می گویم. من معتقدم که اهمیت خانواده بیشتر از آن اندازه بیست که ما به آن معترف هستیم. اگر میخواستیم در زندگی خوشبخت باشیم، باید این مساله را حل کنیم.»

دیگر وقت آن رسیده بود که بروم. یقین داشتیم که وقتی آنجا را ترک گویم، دافنه دوموریه به یکی از اعضای خانواده اش تیلیفون خواهد کرد، بعد هم نان شبش را به تنهایی در کنار تلویزیون رنگه خواهد خورد. این تلویزیون قیو قیو او را با جهان خارج «درامبا» پارچه های مستند و خبرها میبندند. در باره نمایشهای دیگر گفت:

«باید بگویم که از نمایشنامه های سکس آلود خسته میشوم، هر وقت آدم بالشتی وزن و مردی را با شانه های برهنه میبیند، به خودش میگوید: «باز هم شروع شده» شاید هم من پیر تر از آن هستم که چنین نمایشهایی را در بایم اما فکر میکنم که درین کار مبالغه میکنند.»

برای اینکه مشا بعم کند، به بیرون آمد. دشوار است که در چنین لحظه بی آدم بفهمد که آیا زن سالخورده تنهایی را در خانه بزرگی با خاطره هایش رها میکند و یا روح آفریننده بی را که قصه هایش برای ملیونها خواننده در سراسر جهان میبخشد. من طرفدار تصویر دومی هستم حقیقت هر چه باشد - شاید هم آمیزه بی از دو تصویریه که گفتم باشد - دافنه دوموریه آدم را وامیدارد که درین باره فکر کند و حدسهای خودش را بزند.

پایان

صفحه ۷۹

نظام شمسی

ارامنه، مجسمه افلاتون و قالی رنگی، که با دست های ظریف هنر مند آن بافته شده است، می بینیم.

این همه چیز ها، طوری انتخاب و بر گزیده شده و روی نوار فلم ثبت شده است تا بر علاوه تزئین محل، روز های بخاطر بیاورد که مردمان آنجا با چه خلایقیت در اوقات فراغت شان، کار نموده اند. این ها شواهد زنده بحساب می رود که بشر، طی سفر عظیم فضایی اش، با خود گنجینه بزرگی از دست آورد های زمین به همراه خواهد برد.

قبل از اینکه سفینه فضایی زمین را ترک نماید. کار گران سعی می نماید که تماشاگر را برای ابهام بیشتر، مدتی بروی زمین نگه دارد. این مقدمه برای پرواز است.

زیرا قهرمان اصلی فلم کرس کون فلم بردار شوقی، دو باره به زمین مادری اش، برخورد گشت. تماشاگر برای شناخت زبان هنری تار کووسکی، مانند سیب ها اسپها، تیغه ها، تیغه های علف در آب، ریز شد ناگهانی باران و کرانه های دریا که تنه های درخت ها را شستشو می دهد، به مشکل بر نمی خورد. بر علاوه او میداند که این خطوط خال های هنری تار کووسکی، با حفظ طیف هنری، در اینجا با معنی عالیتر بکار رفته است.

در اینجا آتو تیتار یاتیم (آئینی مبنی بر اینکه نفع سرچشمه خوشبختی است و خوش بختی است و خوش بختی خوشبختی است و خوش بختی یعنی فقدان رنج و آیین فقط با سعادت عمومی فراهم میشود، مذهب اصالت نفع، ناب ورا سیو نالیسم) اصالت عقل) جهان تکنولوژی بهم تقرب می نمایند.

(بیاورد بیاورید سفر بسرعت شگفت آور، در تونل های بی پایان و پل هارا، تعمیر های خیره کننده از بلور راده ها از شعاع ارتفاع چراغ موتور را که با هم دیگر در چار راه ها ملاقی میشوند و دهها مطلب دیگر...)

اینها همه به صورت معین، گرم و زنده معلوم می شوند. زیرا آنها از هم دیگر دور بوده و در سیاره بیگانه قرار دارند.

تماشاگر خواهد دانست که

چرا، در اول، فانتزی سیاسیفنیک تماشاگر خواهد دانست که از آن بحیث داستان فلم، در بخش تظاهر « باز دیدگران» گذشته، که قبلا به ایستگاه های فضایی فرستاده شده بودند تشابه وجود دارد. هنگامیکه «نظام شمسی» را بوجود آورد، اوسعی نمود که ما را با شگفتن فضاء دیگر رو بر و سازد، دواو فقط یک نظری را دنبال می نمود. همین عین ایدیا توسط تار کووسکی برای روی برده آوردن ناول بر گزیده شد. نظر ما در بر گیرنده این واقعیت است که بشر همه چیزش را به فضاء، بحیث یک بخش جدایی ناپذیر انتقال میدهد، او با خود کشورش را دوران کودکی اش را، خانه و نزدیکانش را، گذشته اش را، آنچه را که گرد آورده، غم ها و شادی هایش را و حتی وجدانش را به آن جا می برد.

این تصور شاعرانه - فیلسوفانه خود لم است که « فکر، نظام شمسی به صورت زنده با زمین پیوند یافته و به این ترتیب زندگی دوباره آنانی را که زمانی جز از زندگی حیات شان بوده و اکنون آنرا، با تمام روان های آزرده گناه و نا آرامی به پشت سر گذارده اند، احضار نماید.

کرس کون، از زمین به ایستگاه فضایی بخاطری برده میشود تا همه چیزش در آنجا دو برابر گردد زیرا بر رسی بی سیاره ما بپایان رسیده و راه دیگری جز پیشرفت به طرف دانش « نظام شمسی» وجود ندارد. واقعیت امر اینست که این مردان فردا، پیوند های بیشتری با خارج از نظام شمسی پیدا خواهند کرد. در حالیکه وی به اتاق فضایی اش نشسته است ناگهان زنش را که ده سال قبل مرده، ملاقات میکند. سه عضو دیگر این ایستگاه فضایی بمانند کرس کسانی را می بینند که در سابق دیده بودند گرچه به سختی نفر آخری را می بینیم و چیزی در موردش می دانیم ولی بر همه گمان واضح و مبرهن است که مانده کرس، او نیز در برابر گذشته قرار میگیرد به او، گذشته زنده میگردد و ژرفای قلبش نمودار شده و گذشته را با تمام گوشت و پوستش احساس می

کند. به این ترتیب برای اولین دفعه، جا نمایه عشق در آلتا رس - کووسکی جان می گیرد. هاری، زن کرس یک موجود انسانی نیست. اوشبی است که از نیو ترون ساخته شده و بخش دوم زندگی زمین را از سر می گذارند. لیکن هاری، دو باره زنده می گردد، انسان میشود با معجزه عشق زمینی که در قلبش می تبید همه جا را گرم می سازد. به همه کس، مانند لم و تار کووسکی معلوم است که چنین چیزی ممکن نیست در داخل و یا خارج کپکشان ما صورت بگیرد. ولی تماشاگران توسط لم و تار کووسکی دعوت می گردند که در خشش شگفت انگیز پیروزی عشق انسان زمینی را، تماشا کنند. لحظاتی را انسان احساس میکند که قلب انسانی در سینه هاری، در حالیکه از امید و سرور لب ریز است، به تپش می آید. زمانیکه او بمبارزه علیه

پوشاک غیر عادی نیترونی اش، دست می یازد همه چیز به بیچارگی و درد ختم میشود، به این ترتیب داستان های سیانسی جدید، دستش را دراز می نماید مرز های زمان را در هم می نوردد، به شعر دست می یابد شعری که عقیده دارد امکانات در تاهمکنات نهفته است. این یک تغییر شگفت آور پیروزی عشق است که مجسمه ای را به موجود زنده تبدیل نموده و آن را از خواب ابدیت بیدار می سازد. داستان فلم: فرداریک گور نستین و اندری تار کووسکی.

کارگردان: اندری ها تار کووسکی. تصویر گیر: وادیم یوسف. ساز: ادوارد ارتمیف. بازیگران: دونا ساس بانیونس، ناتا لیا بندر چوک، پوری شاروت، نیکوی گرینگو. استند یو: مسفیلیم.

بقیه صفحه ۷۵

آنچه در لایحه

به همین ترتیب بناغلی موصوف گفتار خود را چنین دنبال کرد: درین اواخر ما لویحی ترتیب کردیم و این بخاطر یست که هر ویخادای ناخواسته به حادثه ای گاه مو تری به عوارض تخنیکی مواجه میشود باید ازین علایم به فاصله ۱۵۰ متری بدو طرفه مو تر گذاشته شود تا رانندگان دیگر قبل ازینکه به محل رسیده مو تر را ببینند از روی همان لویح از احتیاط کار گرفته و بدانند که این لوحه علامه خطر است.

وی توضیح کرد:

یک تعداد ازین علایم را برای رانندگان توزیع نموده و ترتیب استفاده از آن را برایشان آموختیم. فعلا بصورت عموم در تمام شاهراه های کشور هشت گروپ از پولیسان ترافیک شاهراه همراه با صابون مشغول خدمت اند. در شاهراه کابل کندهار دو گروپ الف و ب، در شاهراه کابل پر وان دو گروپ الف و ب در شاهراه کابل لوگر دو گروپ الف و ب در شاهراه کابل ننگرهار دو گروپ الف و ب. اداره ترافیک شاهراه هافعلا با چهار صابون مشغول و شصت نفر افسراد پولیس ترافیک مشغول انجام وظیفه اند. آیند.

رئیس، مایوریس و کارگزاران پیر، شرکت
سال نو را

پیشگاه اعلی حضرت معظّم همایونی، ملکہ معظّمہ

خاندان بسلیل سلطنتی و کافہ مہر و نجیب افغانستان
تبریک عرض نموده ترے کشورسات تحت قیادت شاہ
دمیوگرات خود صمیماً آرزو مینمایند

موترفیات مدل ۱۲ و

۱۲۵ گہ از نگاه قدرت

استحکام و مصرف

شہرت جهانی دارد،

جدید وارد شدہ اجنسی

فروش: شرکت سرویس

زندہ بانان



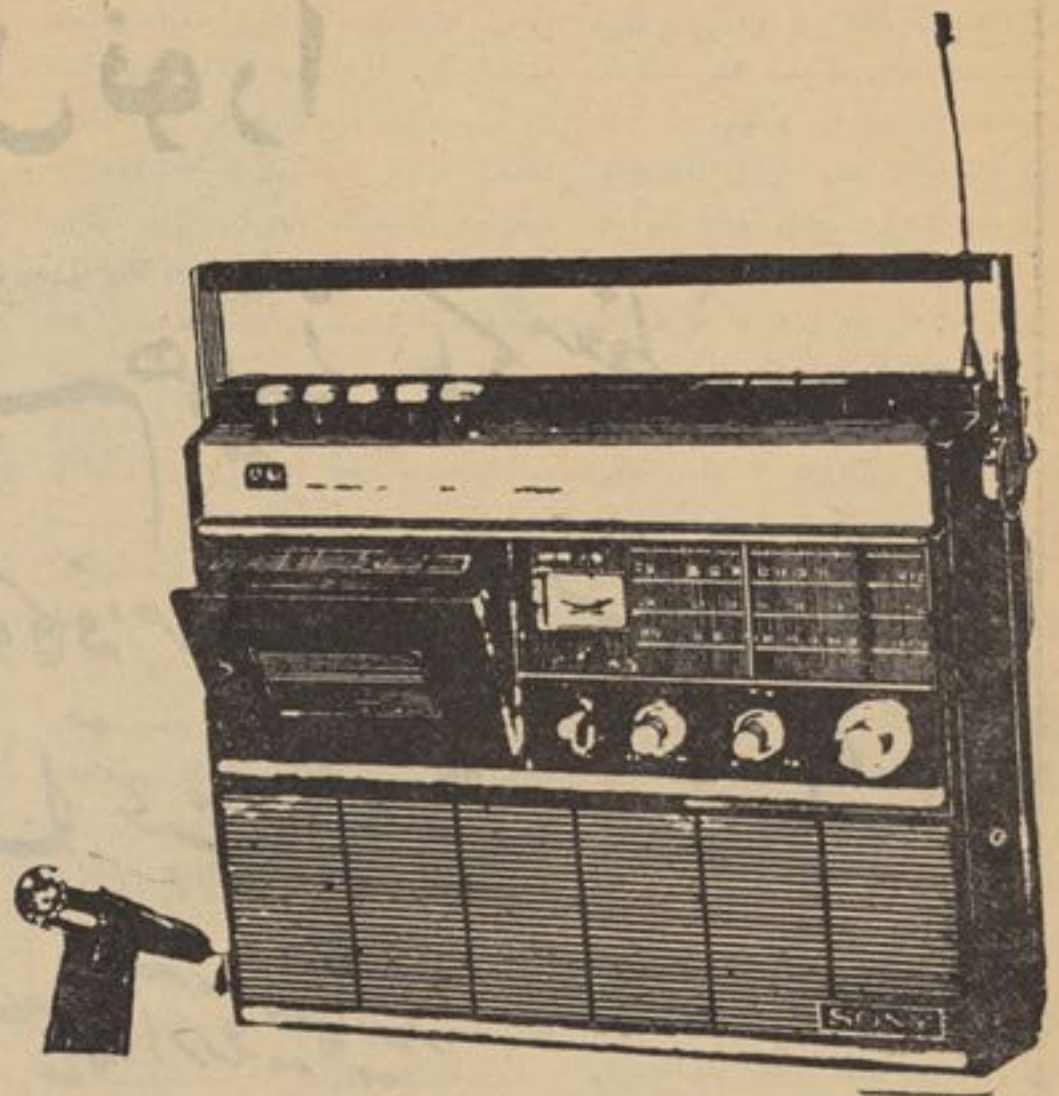
سونی

SONY

•
سونی برای من

سونی برای شما

•
سونی برای همه



رادیو کست مدل CF-250S

رادیو کست مدل CF-250S

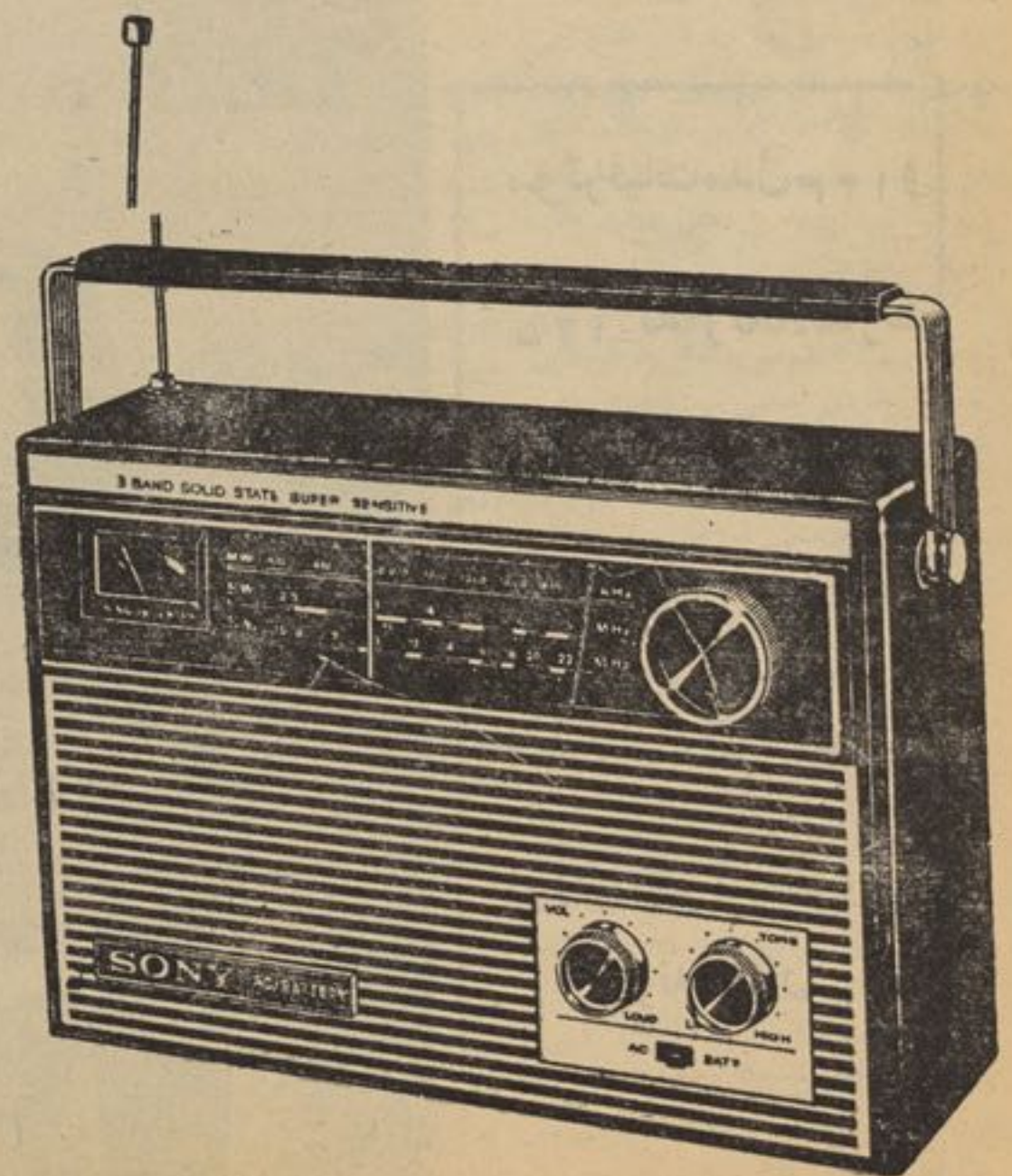
دارای رادیوی سه موج - قدرت ۱۸ وات برای لود اسپیکر امپدانس
کنترل اتوماتیک برای ثبت - برق (۱۱۰ - ۱۲۰ یا ۲۲۰ ولت)
باتری (۴ عدد باطری کلان) - کنترل بمبوزیر آواز - کنترل سه مرحله ای
بلندی و پستی آواز - وزن ۳٫۳۵ کیلو و بزرگی ۳۳ × ۱۰۰ × ۱۳۳
انچ

رادیوی دستی مدل 7R-55

دارای سه موج - حساسیت زیاد - برق ۱۱۰ - ۱۲۰ یا ۲۲۰ ولت باطری
(سه عدد باطری کلان) دارای وزن ۲٫۱۷ کیلو بزرگی ۳۳ × ۷ × ۹۳
انچ و قیمت بسیار نا زل

محل فروش:

عموم رادیو فروشی های معتبر مرکز و ولایات .



SONY.



داریانا افغان هوایی شرکت

دنوی کال دراتک په ویار مبارکی وانی

دولتی مطبوعه



رئیس هو ایپام ملی ایران «هما» در
 افغانستان تا حلول عید نوروز را بجزو
 مبارک اعلیٰ حضرت معظّم همایونی،
 علیا حضرت ملکه معظّمه، خاندا
 جلیل سلطنتی ملت را در دست
 مسلمان و غیر افغان
 تبریک مسکوید.

استانبول
 روم
 لندن
 پاریس
 ژنو
 فرانکفورت
 هامبورگ

تهران
 بغداد
 مشهد
 اصفهان
 کابل
 زاهدان
 کرمان
 شیراز
 بوشهر
 آبادان
 تبریز
 خابک
 کربلا
 دهر
 دهر
 کراچی



هو ایپام ملی ایران «هما»



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**